

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۶۷۸



۱۹۷۸۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تلفظ کنید  
مهره افروز  
۱۹۷۸۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه شاعری سیر و سیرک و دور و نزدیک

مؤلف سید کاظم رشتی و صانع کرم خان

مترجم

۱۹۷۸۳۲

شماره قفسه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ردیف کتاب

۲۵۷۸۹

۱۹۷۸۳۲

۲۵۷۸۹۷

شیر در حمام رفت  
در سیرت و ذوق طوبیاد  
بدون فتح و دشمنی  
دراز و دلادور و  
بفتح کلان خزه م  
و نین و قیام  
کلان سنن از یاد دارد  
در زمانه قیام

از ادارت ان بیست و شش

در الزامی نذر اسم الرضی و  
حیات الحمد و اطرحه حضرت  
قبل الموده ان یقر الزعم فی الموده  
هذه الموده ان یقر الزعم فی الموده





۱۶۷۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تلفظ کلیه اسامی در این کتاب  
مطابق تلفظ عامیانه است

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه شش عنوان سر و کله و دور و دراز

مؤلف سید کاظم رشتی و علی محمد خا

۱۶۷۳۲

شماره قفسه

مترجم



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۸۹۷

۱۶۷۳۲

۲۰۷۸۹۷

شش عنوان در حمام روزگار  
در سیرت و ذوق و طبع و عین  
بد و لقمه و دین و دنیا  
دراز و دل و دلاوری و دلاوری  
بفتاح کلان خزه و هم  
و نین و نین و نین  
کلان و نین و نین  
نیز و نین و نین

از اوردن آن می باشد

در الزامی نذر اسم اصل و سیرت و طبع  
حکایت الحد و طبع و طبع و طبع  
قبل المرأة و ان یفر الزرع فی المرأة و ان یفر الزرع  
هذه ای فرات الکفر

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تلفظ کلیه اسامی در این کتاب  
مطابق تلفظ عامیانه است





۱۹۷۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تلفظ الکریم  
مکتب مطبوعه  
مکتب مطبوعه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه شمس الملک و دوریا لدر

مؤلف سید کاظم رشتی و صاج کریم خان

مترجم

۱۹۷۳۲

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۸۹۷

۱۹۷۳۲

۲۰۷۸۹۷

شیر در حمام رفتن  
در سیرت و ذوق طوبی و بد  
بد و لغت و مشق و غیر  
نزد و دور و دلاوری و غیر  
بفتح و کلام و خزانه  
و نیک و بد و غیر  
کلام و نیک و بد و غیر  
در نه و بی و غیر

از ادارت ان می بایست ثبت

در الزامی و غیر اسم الرض و غیر  
حیات الخ و غیر و غیر  
قبل الموده و غیر و غیر  
مذامی و غیر و غیر

از دبیرستان و غیر  
از دبیرستان و غیر  
از دبیرستان و غیر  
از دبیرستان و غیر









الغضب على عن اجل نفسك ولا تغضب نفسك لاجل  
 لنفسك وانا اريدك لنفسك وانت تغضبني لانه  
 يا ابن آدم عليك قرصتي ولك علي ذك فان خا  
 فيما لي عليك ثم احالف فيما علي لك يا ابن آدم لم اذ  
 بعلم غد فلم تقابلني بن ذوق غد يا ابن آدم ان وصيت  
 لك ارحمت قلبك وبدلك وانت محمود وان لم ترض  
 عليك الدنيا لخص بها لك الحش في البرية ثم تمنا  
 فدرست لك وانت مذموم يا ابن آدم ان قتت بين يدي  
 كما تقوم لعبد الذليل بين يدي الملك الجليل فكن كالقائد  
 فان لم ترف فاق ارباب في القدر عر حصال فيبقى فيك  
 شجب الكسل وهو من صفات الاخيار اولك الحزم وهو من  
 الصالحين الثاني الامانة وهو من علامات النبوة والى الله  
 من الليل الا قليل وهو من ادب المحبتي التي لا ياتي الله في  
 المنزهين الخاف لا يتك باب صاحبه وان ضرب لك  
 المريد في السبب الساسي يرضى من الارض بادف الامانة  
 المتواضعين الساج اذا اقبلت عن مكانه ترك وانضرت  
 الراضين الثامن اذا طرد ورمى لم كسبه اجاب ولا يحج  
 الحاشعين التاسع اذا حضر لا كل جلس لعبد او في علم  
 العار اذا ارسل عن مكانه لا يلتفت عليه وذلك من  
 يقول الله عز وجل تبارك وتعالى  
 يا ابن آدم كيف تعصمني وانتم تخرجون من حرام  
 فان حرمكم له يبيع طباق فيها نيران تاكل بعضها بعضا فيكون  
 الف وادمن النار وفي كل واحد سبعون الف شعب من النار  
 سبعون الف مدينة من النار وفي كل مدينة سبعون الف قصر  
 كل قصر سبعون الف دار من النار وفي كل دار سبعون الف  
 وفي كل بيت سبعون الف مبطن من النار وفي كل مبطن سبعون الف  
 من النار وفي كل بيت سبعون الف عتق من النار وفي  
 سبعون الف شجرة من الزقوم وتحت كل شجرة سبعون الف  
 من النار ومع كل واحد سبعون الف سلسلة من النار

وفي كل سلسلة سبعون الف شعب من النار وفي كل شعب سبعون الف  
 زراع وفي كل جوف كل شعب من السم الاسود وكل عتق  
 سبعون الف ذنب من النار وفي كل ذنب سبعون الف ذراع  
 وفي كل شعاع ذنب سبعون الف فقار وفي كل فقار سبعون الف  
 رطل من السم الاسود فيفسد الحلف والطور وكتاب مطور في رق  
 مشور والبيت المعبود والسقف المرفوع والبحر المسجور ان غدا  
 ريت لواقع ماله من دفع بين ادم ما خلقت هذه البرية ان الله  
 لكل كافر ويكيل وتام وعاق والكل الربا ومنع الزكاة والنزاع وجامع  
 الحرام وناس القرآن وموثر الحرجان الذي تاب وامن وعمل صالحا  
 فاحصوا انفسكم يا عبدي فان اللبدان ضعيفة والغير بعيد  
 والحمد ثقيل والقرط ارفيق والمنا در اسفند والنار تنظف و  
 القصر العلي يقول الله عز وجل ايها الناس كيف  
 رغبت في الدنيا وغيرها فانها زائلة وقانية وحيرة تنقطع فان عندى  
 الجنان بابواها الثمانية وفي كل حبة سبعون الف روضة من الرغوان وفي كل  
 روضة سبعون الف مدينة من الزلزال والمرجا وفي كل مدينة سبعون  
 الف قصر من الباقوت وفي كل قصر سبعون الف دار من الزهرجد  
 وفي كل دار سبعون الف بيت من الذهب وفي كل بيت سبعون  
 الف دكان من الفضة وفي كل دكان سبعون الف مائة و على كل  
 مائة سبعون الف صفحة من الجواهر وفي كل صفحة سبعون الف  
 لون من الطعام وفي كل لون سبعون الف سرير من الذهب  
 اللعمر وفي كل سرير سبعون الف فراش من الحرير والديباج والسترق  
 وفي كل فراش سبعون الف مخمر من الماء الجوان واللبان والحناء  
 والعسل المصفى وفي كل مخمر سبعون الف لون من الثمار لذات  
 وفي كل بيت سبعون الف خيمة من اللؤلؤ وفي كل خيمة سبعون الف حور من الحور العين  
 بين يديها سبعون الف وضعية كاهن من مكنون وفي كل قصر  
 من تلك القصور سبعون الف قبة من الكافور وفي كل قبة سبعون







**در کتاب سیر سلوک در راه حق**  
 و بهر تعین

بسم الله الرحمن الرحيم  
 سپید بختی و تنای بی اشتها، مر خداوند گریه است  
 که زرات محکمت را از فیض بی متهمای خود از ستوده  
 بموهره دهم آورده و از کلامت بی کرانه خود خلعت  
 دحله کان اینها بر ایشان پوشانیده و درونی که بعد از  
 افاضه این فیض بی اشتها بآن عظمت و نشان تمامی زرات  
 وجود را با این حقارت و نیستی که در زرات محکم است  
 بعمو خطاب من کان شیخا لفاء سیه فلیجعل علی  
 صلیا لقرت وصال خود صلاهی عام در داده چهل  
 عز و تمکین و الهی را که از شوق لقا در محوای صبر است  
 و بی خودی افتاده اند به بشارت بقوی جمال خود سرفراز  
 فرموده چندی که بآن حلاوت و سبوت چنان مستمند  
 که مرغ را با تشویرین فراق بر سرشته به نرم وصال دعوت  
 نموده و اینی که بآن گریه و حمت و حنت زده کان  
 عند لیسان عالم امکا فوایه کلمات شوق لقا خود در  
 سوزنده مصدودیک که عارفان سالکان را با بیانات  
 واضح و ادله لامعه بعالم معاش و بیان ارشاد کرده و  
 کیفیت سلوک را در اخلاق و اعمال اصولا و فروع  
 بالسنن السنه اراده خود صلی الله علیه و آله مفصل و شرح  
 نموده را می لطف و وفا که حبیب خود را که با کلید  
 و اصطفتک لقصی و بخت لولا که  
 خلقت الا فلاک سرافراز فرموده با خاصه از در  
 طاهره او که ایشان را در عالم رفعت و سمو چندی  
 هم چش

بیت

ده و در دیگران لپیذهب عنکم الریح  
 و بطهرکم تطهر غوطه در سخته و لبسنا  
 ما یلبسون ملبوس که اینده ارسال بر کافه  
 بر حیف نمود ایشان را از کم کشتی تنیه و صحرای  
 بودی السلام هدایت نمایند الهی با خدایه کاسه  
 علم نشسته در جهان بون تراز مقوله خیران عشر  
 ت حسن و کمالی و نور صفا که از جهل تو بیات  
 پنا کجا صفر کجایش نماند و دارد و کلام از عهد  
 بر آید قل لو کان البحر مدادا لکلماتی  
 یقبل ان تنفذ کلماتی بحره و لو جئنا  
 مددا سبیلا لا احصیه ثناء علیک  
 ثبت علی نفسک و صل علی حبیبک  
 الحقه التنفید و لا یقطع علی الناس  
 علی الله الذین علیهم بتعلینة و  
 بر تبینه و ابعلا من مجلس معام  
 ینک و یتللا بحلا و ذکرک  
 بید بنده مکین حسین ابن علی التبریزی الخرو  
 بخت یافه ربانه و قدرت شاطره دانه از  
 با بنده کان نمونین عده که ایمان بغیر آید برده اند  
 ین نموده که در این جزئه از زمان که در باطلت  
 و در حجاب ستوری مستور نایب چو کمال  
 لا محبت برو و واجب لهما این جهت برای اولیا  
 مبارکه اند اسند و آذانه قرار داد فرمود  
 م او را ابو اسطه آنها بجای رساند و این  
 دانه در کلام مجید بقرآن طاهره تعریف



در نهان است و جعلنا بینه و بین القرى النجیة لئلا  
 فیها قرینة ظاهرة و سر بری یعنی جمیع نمودن بطرف  
 ایشان در خصوص احکام دینی و حجب گردانیده و نه  
 و قدر فایده السیر السیر و فیها لبالی و یا ما اصابک  
 پس این طایفه نادیده که قراء ظاهره باشند همیشه قی نظر  
 و لا اتمیستند و از برای اولیای مطلق و از جانب  
 قول صادق و کوشش نمودن میباشند و در این زمین از  
 اینها خارج میشوند و اگر چه کفر باشد و الا فساد علم لازم میباشد  
 پس از این جهت لابد است در عصری که کسر شد نموده  
 باشد از طرف امام علیه السلام که جمیع فنون علم  
 باشد بطوریکه در هر علم صاحب فن باشد و سیر و نظر  
 آن علم بر نموده باشد و در هر مسئله از جمیع علوم حق را انصاف  
 و تواند که انتقال مبطلین و تحریف غایب از کفر و کفر  
 از ارباب مذاہب از اهل ملل و دخیل از معاندین  
 دین میان محمدی صلی الله علیه و آله از این شریعت  
 غرضی نفعی کند بجهتی که آنکه هدی علمم است در زمان  
 حضور و غیور میکردند و از هیچ طرف از نمودن باطلی  
 عاجز نموده اند و این مرتبه محقق نمیشود الا بتأیید  
 خاصی و تسدید یقینی از طرف امام علیه السلام و در  
 احادیث اخبار ایشان تصریح باین مطلب و مطلب  
 کرده فرمودند ان کما فی کل عصر حکما ینفقو  
 عن دیننا تحریف الغالبین و انتقال المبطلین  
 و چونکه در این جزوه از زمان اخبار اهل بیت عصمت  
 نزدیک باطل است و آثار ایشان فریب باندر است  
 گردیده بجهت کادوت آن و تقع من لیبین  
 دغیر

بن العین لا ینکرها ذاکر ولا یحظرها  
 بنابرین و لا برحق و وضعی مطلق صوابه و در  
 نشانه از ظاهر رعایا حافظ این شریعت و در  
 تکی 4 از طایفه از سیه و طغی از اهل کفر و  
 مفت صفاة مذکوره بعد از منتخب فرموده  
 داده اند یعنی در حدیثی که در زیر در هر حدیث  
 عظام و فخر فضلاء و تمام در منبع کبار معارف و  
 حدیث کثیر حقایق در رسوم البذل المؤمن  
 المحقق جناب آقا سید کاظم رشتی احوال  
 و جعلنا من کل مکرره فداه که لکن کلی است  
 را اهل عصمت در رسته و بونه است که عقد غیر  
 بن جویدار در رسته و سردیت که بهوای بنیم صفا  
 بن خاندان پروریده و اب زلال و لایت از  
 ضیاء از ترک با وسایع عیون محفوظ گردیده  
 بیان دانه ولایت علیده و چون آن والد  
 مثل مولود سوات و خوف همیشه شمش 4  
 به ترویج دین مبین و تشبیه قواعد اسلامی  
 علیه و آله الطاهرین مصروف داشته رسالت  
 بن فزون نوشته حضور و در علم تجدد و بیان و  
 سیر و اخبار از تفسیر طاهر و باطن باطن و باطن  
 باطن باطن و تفسیر تادیل و باطن تادیل و تفسیر  
 طاهر و غیر از اینها و علم هوای فقر و علم فقر  
 ترم و علم ریاض و غیر از اینها از آوازه علوم  
 فقر و غیر معروفه و از آن جمله رساله رفیعیت  
 و اخلاق و ادب نوشته بودند لکن

سید  
 سید



عبارتش با الفاظ عربیه و نظم کلماتش بجا نون لغت  
عرب بود این معنی است عدم انتفاع عامه از  
دیده پس آن جناب نظر بکثرت مشاغل از ورود  
مسائل از اطراف و قبائل از عرب و عجم و از شدت  
حل عقد مشاغل و از بسیاری محل ارتحال و حائل با  
ضعف و سستی که در بنیاد حاصل بود و با تمام  
بعضی از اخبار انجمنین اصحاب که مالت طریق  
حق و بجای کیفیت سکون رب بودند این دره  
بمقدار از امر فرمود که رساله مزوره را بعبادت  
و اخلاق و بجهت مبتدی بزبان فارسی ترجمه نماید  
پس آن حقیر امتثال لامره الا شرف الاعمال و اطاعت  
الجناب المعنی این امر را قبول نمود و ترجمه نمود  
کلامه و قد ارسل اسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب  
العالمین و صلوات الله علیه و علی خیره و علی آل خیره  
و علی ائمه علیهم السلام معنی **بهم** میگوید بنده  
جند و اسیر فناء کلام فاسم جنبه از شرع و از بدعت  
جماعتی از دوستان و خالص اصحاب الجنان که آنکه  
نیز داده بودند اب را از سراب به تحقیق طلب  
نمودند از حقیر آنکه بنویسم کلمات چند در کیفیت  
سکون ببری خدی و تقا و کیفیت طلب قرب در  
ادوات که سزاوار است که راه روی که طالب و را  
لبوی قرب و بخواهی اوست در و باشد در جمیع  
الات و اخلاق و عملیات و سکونت و غیر  
از اینها از مجاری حالات و بسبب طلب آنها  
این امر را آن بود که معین شود مرایش از این

محول

دی که طالب انیس در روشن شود چندی  
بسیار نظر بدین نور عظمت محبوب  
بولیف میکردم این امر را برای غرض  
فدای من از تو اترافاج میوم و طالع امواج  
و نمیشد بزرگ در بر منی و هر آنکه  
و در این ابیات را میخواندم **عین**  
**یا و قلت الاقنی** اکا بدکها نرسد لکس  
کل شریف من علی جلد و ده **حکم علی**  
**عزیز محکم** فکانت نعم بانی الحسین **عزیز**  
**نما و چنین** ظلفی علی **مانند** جمع کرد در این  
یاد برادران پیش من و دوست ترین دوستان  
روشنانی دیده من بدون شک و این اعتراف  
معه و آید الله دست و ده پس جواب دارم  
که او را و مبارک است نمودم فامول و با وجود  
نف و کلال و تبذیر بل امید دارم از خدای تعالی  
که و توفیق او را و هدایت بسوی راست را و آنکه  
هر چه بسبب این یکی طلبی حق را و خدا تعالی است  
در است تقوان پس بدان بدست که خدا تعالی است  
ره است که وصف کرده شود اوست فردی که  
ی او نیست و زنده که مرکب برای اوست و نور و ظلمت  
و نیست و پانیا که احتیاج در او نیست و صاحب قدر  
در او نیست که بر یک کجی در نیست و ساد یک چیزی  
او غائب نمیشود و عالمیکه هیچ چیز را حاصل نیست و  
بر یک که هیچ چیز را و او بزرگ ندارد و صاحب تسلط است  
که هر چه را و حق تعالی و بماند که هیچ چیز را و حق تعالی

دنیا را



احدی در میدان جمع نمیشود هیچ کس تا در دعای  
من و نظم نمیکند ترا و او را ندان من و سید انبیا  
صلوات الله و سلامه علیه و آله در دعای عرفه فرمود اندک  
یغیرک من الظهور ما لبس لك حتی تكون  
هو المظهر لك صفتی غیبی حتی محتاج الی  
دلیل بدل علیک وصفتی بعدت حتی تكون  
الا تار هی الی توصل الیک غیبی عین  
لا تترک و لا تزل علیها قریبا و خیر  
صفقتی غیبی که جعل که من حجتی نصیب  
 یعنی آیا میشود از برای غیر تو از ظهور آن چیزی که  
 نیست برای تو آید و باشد آشکار نماید تو  
 چه وقت غایب گردیده تا آنکه او باشد محتاج  
 بدلیل یعنی که دلالت کند بر تو و کدام زمان دور شده  
 تا آنکه آثار باشند رساننده بسوی تو شود چشمت  
 ترا نمیبیند و حال آنکه ثابت هستی تو مشاهد کنند  
 و زیان باد معامله و متاع بنده که نکر دایره برای  
 خود نصیب از محبت تو و ایضا در دعای وارده  
است لا یغیر فی نور الاله نورک و لا یغیر  
صوت الاله صوتک یعنی دیده نمیشود در عالم نور  
 مگر نور تو شنیده نمیشود صدای مگر صدای تو پس چون  
 کیفیت امر در واقع این نام است پس کجا میتوان  
 رفت بغیر از جانب خدا پس بگریزید بسوی خدا  
 به خضوع و خشوع و ذلت و سکن و با فراغت قلب  
 و اجتناب حواس و انقطاع از خلق و اخلاص در  
 طاعت او و شور و قرب او و جوار او و استعانت  
 به او

چون بودند خلق در عالم در نزول و ارباب  
 ت ایشان را برودت آید پس بخشد  
 ایشان و خاموش شد طبایع ایشان و  
 برایشان حرامش لغت های ایشان و حجب  
 و لهای ایشان قرار یافت پس خاموش  
 بق لبوی خدا تبعات در مجله دل ایشان  
 ردید بجهت غلبه برودت هوای و خواسته های  
 آن پس لابد است از ایمان و حرکت  
 و از انزال این غیب عظیم از دل های ایشان  
 شود برای آنها توحید بسوی حق و تائید شنیدن  
 انس و حجت بقبول حقیقی در حال که خالص  
 باشد و تا نباشد شراب انس در حالتی که  
 شد از گرد و رتبه و آلودگی و خیر و استواری  
 آن چیز را که به ایمان بیاورد این آتش سلا  
 تا طایفه در تعریف و توصیف من بنظر حکم  
 آن بدست که اول آنکه که واجب است بر طایفه  
 آنست که مستور باشد عظمت بروردگار بر  
 و قلب خف و مثال منیر برای تو بکنایه اراد  
 م تا قدرت بهم برساند از فهمیدن نوع مسئله  
 است طایفه هر تو بنظر در این عالم مثل نسبت طین  
 بیاطن این عالم پس هر وقت که یک از این  
 دانسته آن دیگر بر اقیاس کن بر او بجهت  
 به یک آنچند و چندان طایفه از حق بود بفرمود  
 تا بر او میکنم و میکنم که تو زمانیکه نسبت  
 برز که بدن خود را بکوی بلند میانی







و بعد از آن محمد اراده کند پس بر سر شکر شریف محمد در  
 مشیت خدا مثل نسبت ملک است باین عالم و بر آنچه خدا  
 اراده کند و بعد از آن علی علیه السلام اراده کند پس  
 بر سر شکر و تحقیق که تو مصحفی منتهی در پیش کوه که مصحفی  
 می شود است پیش زمین که مصحفی است پیش آفتاب که مصحفی  
 پیش فلک است که مصحفی است پیش کسی که مصحفی است پیش طبقه  
 از طبقات عرش که مصحفی است با جمیع طبقات عرش  
 پیش ملائکه که و بیستین که مصحفی اند که پیش ملائکه عاقلین که مصحفی  
 پیش محمد و آل اسلام از عظیم و مصحفی اند پیش قدرت خداوند  
 و پیش وسعت قیامت و چهارم است او پیش ذات الهی  
 و همه چیز متبع و محال است جدا از او جدا پس در این  
 چه کوچک است قدر تو در چه حق است مقام تو نسبت به  
 مخلوقات خدا بعد از آنکه آن مخلوق که فناء و زوال اند در  
 عظمت و چهارم است پس انصاف ده و نفی خود که آیا این عظمت  
 و بزرگداری می شود و آیا برای تو قدری و منزله نسبت به  
 عظمت است تا اینکه صد گفت باین عظمت بسیار و در  
 بکنی پس فکر کن تا نیاید در کوچکی نفس خود و حساسه و  
 و قیاس احوال و بدیهای کیست خود با کوچک قدر خود و قابل  
 کن در آنکه از ذل اصناف نامی کنایه است و از ذل طایفه  
 و حقش آنها کسی است که با او هر چه پاک میکند از فضل و تبارک  
 و فی نظا و سایر کجاست و جمع میکند آنها را و بر سر  
 و خارج میکند از خانه بجای که لائق آنهاست میسرزد و تو  
 میبینی نفس خود را که دوست نمیدار و محال است آنها را  
 و نه معاشرت ایشان را و تفکر کن الان در نفس  
 خود که تحقیق که تو هر چند بر سر به بزرگ بسیار و متواضع

در دنیا

آنکه پادشاه و سلطان کردی پس  
 است برای تو از آنکه بول و غایط بکنی  
 بادت خود از خف و دفع نمائد در هر روزی  
 بر یاد و مرتبه یا زیاده یا کم پس در این مقام  
 هم جنس انفس نمیکردی که میدیدی او را  
 شرافت خلق و ناخوش میداشتی محالست  
 بعد از این فکر کن در باطن جسد خود  
 که پوست عفو آیا سیاه یک چیز از این  
 لب و دهان باشد پس هر چیزی که از تو پذیرد  
 نفس العین است مثل بول و غایط و خون و  
 زهره از این چه گوشتی که از انسان جدا میشود  
 زهره و یا کثیف چه کین و خبیث است که از  
 هم است از آنکه مباشرت آنها یا تناول آنها  
 را که از هر جهت میباشد و مثل آب منی و  
 بر آنها از آسایش و زواید و خبیثه و هرگاه تناول  
 هرگاه تناول نمائد طعام طیب لذتی را  
 شد پس تا قبل از آنکه بجای او را در دهان  
 در کجا میخورد و هرگاه او را از دهان  
 آن بیماری حرام میشود و بر تو بعد از آن تناول  
 نه چهره که داخل حیوانات شد و خبیث است طعم  
 کل آنها و این نجاست که عارض شد نیست الا  
 به تو باوی یک دقیقه و هر زمانیکه محاورت بطل  
 شد و نجاست او زایل گردد تا آنکه خون  
 ی با منی ببول گردد پس انصاف ده الان  
 که آیا در این حال و این نجاست در تو خوب

اس کتاب مال عبد



میباشد که تکریم و تجسّمی و طلب لذتها و شهواتها  
 و غیر مردم کسی بعد از آن هکذا تا آنکه هر کس  
 میشود الا بطاعت خدا تعالی و خضوع و خشوع پیش وی  
 و از این جهت است که مینویسند که هر کس که  
 شود نظرها را از هر چه بکشد و بکشد و بکشد  
 کافر که او از جهت عدم اسلام و عدم خضوع برای ملک عالم  
 بلغه میماند در کجاست اصلیه خود و معصوم علیه السلام که اسلام  
 آورد و بطاعت خود و باطنش و باطنش و ملائکه اش  
 پاک و پاکیزه گردید و ظاهر او و باطن او و گوشت او  
 و خون او و موی او و بشر او و تو نیز بفرموده خضوع و خضوع  
 برای معبود خود پاک میشود و ظاهر و باطنش پاک و پاک  
 هنگامی که آیا ظاهر او را برای خود دوست میداری یا بکشت  
 را یعنی بلغه بودن با او و در وقت موت ظاهر میشود  
 از برای تو و از برای امثال تو بوی بدی این نجاست  
 از ظاهر و باطنیه و ظاهر میشود در این دنیا این نجاست  
 تو برای هر مومنی هر وقتی که ترا میبینند چون تو را  
 گناه می بینی تو میبینی آن مومن بوی بدی او را از تو  
 بچشمی که بدتر از بوی چپ کندیده باشد و در وقت نمیدارد  
 این مومن محالست ترا از روی اکراه و میگریزد  
 از تو بطریقی که تو از حیض میگریزی و میپسندی گناه  
 در روی تو چای انگه نجاست ترا و منتهی اعوجاج  
 صورت ترا و تغییر یافتن او را بمحسوسیت و تکریم  
 بر خدای عزیز و جلیل بترک نمودن طاعت او و مخالفت  
 کردن وی و میبینند و فرمودن نام ترا از علیین که کتاب  
 جای نیکو کاران است و ثبت شدن او در سچین  
 که کتاب

که کار نیست و در دایمست کرب لا  
 بی و لا تبدل جنیه و لا تشوق خلقه  
 یعنی ای پروردگار من تغییر ده اسم مرا  
 من جسم مرا و سوزان بدن مرا در پیش و این  
 بدیت مرتب است بلکه از تو به نماند از تو  
 بتوجه شوی بسوی خالق سموت و از این پس  
 در نفس خود آرا خدای میشوی از برای نفس خود  
 فی بر این بدیت فیما لغوف بالله و سبحان  
 م بعد و لا حول و لا قوه الا بالله بعد  
 کن تو خود را بمنزله یکی نه برای در دایم  
 در صفا و وجهه که محل است از برای طبایع  
 و سودا و خون و طبع است و حال آنکه تو نمیدانی  
 است یک از اینها حرکت خواهد کرد که هلاک تو را  
 نه و از برای تو جدی خواهد بود است که قوام نیست  
 و بعثت آنکه گراما و امیکل از دوسرما و از یکدیگر  
 نزد و سموم او را پاره پاره میکردند و آب او را  
 بند و آفتاب او را میسوزاند و با او را از هم  
 میزند و درنده با او را میدارند و منع او را بمنقاع  
 میکند و آهنی او را میبرد و صد مر او را ریزه ریزه  
 اند و با اینها آن بدن خمیر گردیده شده باطنیه  
 و اقسام اسقام و اوج و امراض و تو در کرد  
 تی و ایشان مراقب تو میباشند و بعضی از آنها  
 در سنان مستی و طمع در گامی و خلاص بودن  
 ت از آنها داری و تو همیشه مقدار هفت است  
 که آن کرسکی و شکر و گراما و دوج و دوج



و موت باشد پس بعد از آن فکر کنی را بعد از غمتهای  
 که خداوند بجزا است فرموده و آلاء مترادفه که باز بر تو مت  
 نهاده و بعد از آن مسغنی از بیان است و کفایت میکند  
 در این قول خداوند کریم و آن بعد از انعمه الله علیک شخصی  
 یعنی اگر میشد این نعمتهای خدای را بملکی و اینست شمار اینها را  
 و فکر کن که بدستیکه خداوند اینها را بر تو کار است که  
 بیرون آورد ترا از دریای امکان بسا اهل کوان  
 یعنی و بعد از حقیقت و نشانیده است ترا در حجاب رب  
 و فرد گرفته است ترا بنور رب و در غیب و شفق و دروا  
 داشته است ترا در عالم اظنه در زیر حجاب اخضر و غایب  
 و او ترا از گرفتاری عالم طبیعت و ترش داده است ترا  
 بتنزل یعنی نازل کرد و اندیشه است بسوی عالم ملک  
 و مشهود در حالتی که مشروح العلل و مباین الاسباب بوده  
 باشی تا واقع کند و آشکار نماید بر تو و حجت خود را تمام  
 نماید و نعمت خود را کامل نماید و فرماید و الا ان تو بدست  
 قدرت اوئی و محفوظ المراتب یعنی مراتب ترا به جمیع اقطار  
 و مشتملات پیش او محفوظ است و جمیع عوالم را در زیر  
 میسر و هر ترا از دره بیضا و حیوة میسر و هر ترا در حجاب  
 اصفر و خلق میکند ترا در آن چیز را که سبب تو است یا  
 از برای تو است و مخصوص است از چیزهای که نفیست و بر تو  
 عاید خواهد شد مثل طاعات یا آنچه بیکه بر ضرر تو است  
 مثل معصیتهای که از تو صادر شده است آن چیزیکه  
 پیش تو است یا تو است یا بسوی تو است یا در تو است  
 در حجاب اخضر و حفظ میکند حرکات و سکات  
 ترا و خطرات و خطرات ترا و کلمات ترا و آنچه  
 که در لک

قلب تو پوشانیده و آنچه را که بر تو افتاده  
 حفظ او بکثرتی است که هرگاه و اگر در ستر  
 اقلی از طرفه العین هر آینه معدوم و فانی میز  
 انداز تو انوری و معدوم میشود و ذکر و خیر تو و  
 بر او احسان و غنیبنی الا خیر او را و با و جها این  
 انشوی که الشفای بسوی غیبه نامه و دوست  
 که متوجه باشی بسوی غیبه پس چگونه طلب مینماید  
 و قیام و کجا را غیب میشود و فقیر بسوی غیبه پس هرگاه  
 بی یعنی با وجود این که تو در حفظ ادوستی الشفای  
 بی در این صورت بقع نکرده است تجارت تو  
 رده است متاع تو و آیا قصد میکند بسوی خدای  
 نبی با وجود اینکه تو در آن جنبی که غیر از قصد  
 بر فقیر محتاجی بسوی حق تا پس بدست  
 و تو پس بعد از آن فکر کن خاتم الفیض را که می  
 را که میل میکند بسوی معصیت و بسوی بی لغت  
 و کفری از افراط خلق و میسر نشانده از سر و پس  
 طریقی که بسوی عظمت بر در و کاری و بسوی دور  
 طه افرمیت او و حال آنکه ناظر است بجمع احوال  
 ت و سکونات و خطرات و کلمات تو که از  
 ت یا از تو تعدی کرده یا در تو است یا در پیش  
 پس چگونه نهان میداری از خلق مردم و حال آنکه  
 پنهان نیست و ملاحظه میکند عظمت و فقر را  
 ت خالق را ملاحظه میکند و معصیت او میکند  
 ت که توبش او حاضر استی و ترا میبندد و هر چه  
 می شنود پس بعد از آن به تحقیق بران که بچیز

سید



صلی الله علیه و آله و سلم الله علیه ایستاده شام بر جمع  
خلی و ایستاده چشم بسته خدای در بندگان خود را بشک  
ناظر اند و مطلقند بر تو در جمیع حرکات و سکات تو پس  
چگونه کوچک بشماری نظر ایشان و مطلق بودن ایشان را  
بر تو و حال آنکه ایشان از چند کسان هستند شتاختی ایشان را  
و شنیدی بزرگ و جلالت ایشان را و بعد از آنکه صواب الله  
علیهم الکان و اوداد و ابدا و نقباء و نجباء غیر جمیع نظر اند  
بسوی تو و مطلقند بر تو و مشاهده میکنند اعمال ترا پس بشک  
حق تعالی میفرماید و قل اعلموا ان الله علم کل شیء و هر چه  
و المؤمنون یعنی بگو یا محمد صلعم بر آنست که عمل میکنند  
پس بر تو و میشنود که عین عمل شمار احد اینها و بیع خدا  
و مؤمنان یعنی آنکه طاعت این سلام الله علیه چنانکه احادیث  
معیره غیر جمیع اند پس بعد از آنکه آسمانها و زمین و ملائکه  
هوا و عناصر و ملائکه و تدبیرات و ملائکه معقیات و ملائکه  
که مژگانند بر اعضا و جوارح دشمن تو و کتب اعمال تو و احوال  
اینها همه نظر اند بسوی تو مطلقند و شاهدند بر جمیع اعمال  
تو پس بعد از این مکان تو و زمان تو و روز تو و ساعت تو  
و صورت عمل تو در جمیع آنچه که در وجوه است از آسمانها و  
زمینها و کوهها و هموارات و غیر اینها خواه عمل نیک  
تو باشد و خواه بد و بانه میدانند در لوح محفوظ و در کتاب  
حفظت تا روز قیامت پس تا قیامت الان در نفس خود که اگر  
معصیت خدا نیت نماز روا میشوی در جمیع عالم پیش  
اکابر و بزرگواران میشود در هر لوحی که هذا مشقی یعنی  
این شخص شقی و گناه کار است پس نفرین میکنند ترا  
همه چیز در هر گاه اطاعت نمائی محمد و عیسی در هر مقام  
و در هر حالت

در اطاعت و معصیت باقیال نمودن بسوی خداست و از  
بست پس هر چه نیت که اراده نمودی رضای خداست  
پس آن طاعت و در هر چیز که اراده نمودی رضای  
ار او از برای خدا المودی معصیت است و مرتبه هر  
عت و معصیت در شدت و ضعف مختلف میشود پس  
بنا در نفس خود در میان اختیار طاعت و معصیت و اختیار  
از برای او خیر او و صلاح و تقوی را و موافقت کن  
که بطول لیل و نهار خود را که امر از اینین علیه السلام فرموده  
یا ایها الذین آمنوا لا تأخذوا بطول فی الاصل و جاف عن اللیل جنبک و  
لا تأخذوا بطول یعنی آگاه کن بتفکر و تدبیر قلب خود را  
که کن در شب بپوشی از خوابگاه یعنی بپوشی از  
بهر چیز از آنکه بر او کار تو است و نیز فرموده که  
خو الله آدمی را بسوی خیر و نیکو کاری بجهل نمودن  
تو رسالت مآب صلعم فرموده اند که التفکر احیاء  
لبصر کما یبصر المستنیر فی الظلمات بالانوار  
تفکر از نور و قلب نفس بینا است هم چنانکه راه  
کننده نور و ظلمات با نور و حضرت امام جعفر باطنی میفرماید  
و الصادق علیه السلام فرمود که التفکر حرکات الحسنة  
اسرة السببات و ضیاء القلوب و فتحة الخلق  
و اع عن العواقب و امتداد فی العلم و هی  
ملکة لا یعبده و الله یبذلها لیس فیها فیها فیها فیها  
نهی دلها است و وسعت خلق است و اطلاع عباد  
است و زیاده علم است و فکر خصله است که عباد  
شده خدا نیت علایا المثل ان و حضرت رسالت  
لعم فرموده که التفکر مساعی خیر من عباد  
سیته







بغیر از خلل و اما مستحکم است و با لکین در آنجا که  
 هستند که میگویند که برای لذت جسد اند و نشاء نفس  
 و در خصوص این جماعت است که حضرت رسالت نباه  
 صلوات بر همه که هر چه پیش آن چیزی شد که داخل شکم او شود  
 پس قدر و مرتبه او همان است که از شکم او خارج میشود و در  
 حقیقت امر از این مرتبه خارج نمیشوند و خلاصی میباشد که  
 مقربین و صدیقین و اما بیان مقدار اکل و شرب نیست  
 که شکم را پر کند از اینها و علامت این آنست که آن قدر خورد  
 که بعد از خوردن باز میل با و داشته باشد و غلبت از طعام  
 تمام نشده باشد و باز احتیاج به اجله بسوی او داشته باشد  
 و همچنین است امر در شرب پس میباشم آنقدر که میل  
 به منقطع شود و غلبت بهیاب رسد پس چون آنقدر خوردی  
 و آشامیدی که غلبت تمام نشد تا مقدار یک است که است  
 و خوشتر آنست که میماند بعد از آن مرتفع میشود و با وجود  
 این مقدار قوت روح میشود و تصفیه باطن می کند و قوت  
 جسد مبدی و طبیعت را نفع میدهد و حرارت غیر از این  
 را قوی نمیدانند چنانکه گفته اند و این واقع است که  
 دنیا و هر چه در دنیا است تا آنکه نشسته روی پس چون آشامی  
 آنقدر میباشم که بر شوی به جبهه آنکه که شرب و احتیاج  
 که بعد از و لذت اکل باشد و عطش در شخص صحیح الزام  
 علامت نیست که هنوز طعام بقدر و لذت رسیده و ملا  
 سد عطش نیست که بعد از آن رسیده و زیاده بر دوش  
 فضول است که جثت گردد و میشود و این زیاده منافع  
 است به شایطین و اجنه که سکن آب و نمک و بقلای با و  
 میگیرند و این زیاده بهشت بلادت و حماقت در نفس  
 میگذرد

مای بارده و رطبه را به همچنان میآورد پس متولد  
 و در این صواع و لغوه و ناله و باعث خلل میگردد  
 و غیر اینها و علامت اکل از برای تفکر و لذت  
 است که هرگاه طعام لذتیزی که موافق طبع او باشد  
 به بیشین بهم رسد متاثر و ملذذ باشد و نفس او متاثر  
 با نعمت و شوق و دلش خوش را در طلب آن و غیر  
 از انواع غذا و اما مؤمن عارف پس در صد و  
 بود بلکه مسادی به نرزد و لذت و غیر لذت پس هرگاه  
 به لذتیزی برای او بکشد بخورد و اگر نه متاثر  
 نشود و غیر آن بخورد و طبیعت طریقه و دعت طلب  
 بهم چنانکه لذت را بخورد و هرگاه این تسای برای  
 می شود و بهشت پس اکل میکند در آنچه ترش میشود و به  
 زیرا که فائده در هر دو یک نوع است بلکه هر لذت  
 است و بوی بد او بیشتر است پس در این هنگام  
 بعضی عارف خوشحال و نفس و روح و چشم روشن میباشد  
 بلکه همچنان در غایت لذت میشود و مقصود ما  
 بعضی نیست که مؤمن عارف باید طعام لذت را  
 و با آنکه ترک وی نماید بلکه مراد نیست که  
 لذت علی استواری باشد علی اینقدر است که مبالغه  
 ند و تعطل اکل و لکن نه بختی که نفس ترش شود  
 طعام لذت باشد و از قوه بسوی طعام باز ماند  
 نوزد و میباشم هر چه ترش که شکم را فراموش میکند  
 است حد جامع و اما لباس پس اکتفا میکند با کچه  
 رست با او بکند و زیاده بر این وجود و عذرش می  
 با ولایت علی استواری باشد و نه آنست که ترک لباس



نیکو نماید با کله بی اگر از پوشیدن لباس نیکو عجبی  
 نفس او حاصل شود در این صورت واجب است ترک آن  
 و نه اینست که لباس بد بیوش بچینی که نفس وی نفرت  
 گیرد از اقبال باز ماند و دیگر میل بسوی طاعت کند ابد  
 و اگر لباس نیکو و غیر نیکو برای او از حلال معتبر نشود  
 واجب است ترک آن اگر اراده رضای خدا و لوا  
 احضرت داشته باشد و در صحبت الکحش اراده رضای  
 خدا داشته باشد و مطربش محض و چنانکه در دعا و ارادت  
لا غیظک مرادی و لک لاسواک سمع و سماع  
و لقا نیک قره عینه و وصلک منی فغیر یعنی تو  
 مرا و منی و غیر از تو مراد نیست و از برای تو است  
 نه بغیر تو پنداری من و ملاقات تو است و روشنائی  
 چشم من و وصل تو است خواهش و آرزوی من و مرد خوار  
 فکر میکند و چنین پوشیدن لباس کینه لبای تو میکند  
 عورت جسمانی مرا و این لباس ظهیری دلیل باطنیت  
 که عورت های معنوی را ستر میکند پس لابد است از  
 تحصیل این لباس که ستر عورت معنویه است که اگر  
 ستر آنها نکند رسوای و مفضوح میشود و کشف آنها باعث  
 آنکه آنها قیاس از عورت ظاهری بیشتر است و این  
 لباس که عورت باطنیه را میپوشاند لباس تقوی است  
 و این بهتر از لباسها است و عورت عبارت از آن معا  
 صیت که ممکن از آنها منفک نمیشود در هر مقام  
 محجب رتبه آن مقام و اما عذاب پس عذاب آنست که  
 عذاب بر تو عذاب کند و تو مرا که ممکن هر قدر یکدیگر  
 پس تحقیق که لباسی عذاب مرد را فقیر میکند از

از اینها

در قیامت و هم خوراک مردان در خاندان و برای  
 فتنی قرار داد مکن بلکه هر وقتی که بیدار شدی بر خیز  
 و بپوش و سجده از برای خدایتعالی مکن پس از آنکه از خواب  
 برخیزد بپوش و بگوید الحمد لله الذی احیا بعدی  
 نفی و البدر البعث و النشور یعنی هر چه در دنیا خفته  
 که آن چنان خدای کریمه گردانید مرا بعد از آنکه  
 من روح من کرده بود و بسوی اوست برنگشتم از قبر  
 نشستن پس چون شش فلک در آفاق آسمان  
 ان آیات و اوجیه که دارد است و فلک در آفاق  
 و عروب آنها و در افق و حرکت آنها و در حرکت  
 حرکت آنها و فلک که این وقت و فتنه است که  
 مرکب بیوش شده در حالت کمال مظلم و تاریک  
 و از خواب بیدار و صدای آنها پس در این حالت  
 است شمرده با پروردگار و کمال مناجات بناد و با طرب  
 بکن و از فر و بلاهای خویش می شکایت نماید و طلب  
 آنکه برساند به محبت و برای او پس هرگاه خواب  
 به نایز نوبت دیگر خواب بعد از ضرورت و حاجت  
 بر خیزد و طهارت بپوشد و بپوشد و اگر بپوشد  
 بر دقت و نمازهای شب را نیز بپوشد و اگر به  
 ی بکن و تا قبل نما که این وقت همان وقت است  
 که کرده اند شمارا بعد از مرکب در عالم برزخ پس  
 صورت ترش بر دارد و مستعد بگردد و خوراک برای این  
 بد بپوشد و دنیا را خدا بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 یعنی که مردم را با حضرت بر سر نیزه که او  
 است از منازل حضرت و راهیت از راهها



که آدمی با بنیای نرسیده و از اینجا عبور کرده پس منزل  
 بنزد رسید پس پیش از آنکه انقباض متعول آن متعول میشود  
 و بر تو با کم خواب در شب بر سینه مومن آن کسی است  
 که روز او شب باشد و شب او روز او باشد یعنی آنکه  
 در شب مثل روز و از مسکن بخفت برون نبرد و در روز  
 و معاشرت با مردم کند مثل شب روز چه با تحقیق  
 که خدا تعالی میفرماید که آن ناشسته تا لیل می نشیند و  
 واقوم قیلا یعنی آن نفسی که بر سینه از خواب بیدار  
 از برای عبادت شدید و محکم تر است از حیثیت کلفت  
 و مشقت در راه خدا یا از جهت ثبات قدم در عبادت  
 و بنده که خدا واقوم و شدید تر است از حیثیت مقال  
 و سخن نیز که حضرت قلب در اینوقت بیشتر میشود پس  
 چون بیدار ماندی شب را و بی خواب کشیدی پس  
 خواب در روز در وقت قبل از آن تحقیق که خواب در  
 روز پنج قسم است هم چنانکه از حضرت رسالت نماند  
 صلعم مرویست اول خواب عیال یعنی آنکه در آن حالت  
 که مابین طلوعین باشد و این خواب لعنت است و این خواب  
 باعث عنت و درین میشود و درین بعلت زیادت برودت  
 که از شب مانده تا بصره و برودت هوا و زمین  
 و برودت خواب زیرا اینها که بهم جمع میشوند غالب  
 میانید مر جانب حرارت و در اینوقت شخصی برین میخوابد  
 و نیز آنکه مابین طلوعین محل افاضات الهامیه است و بر  
 خیر است و این ساعت بهشت است و در این ساعت  
 ارزاق تمت کرده میشود و اجلها مقدر میشود و هم  
 چنین سایر احوال و صفات کلا در این حال مقدر  
 پس انانکه

مانیکه شخص در اینوقت بجا ابر از خطا و نصیب  
 بد بعلت آنکه شخص نامم مقابل نیست با فواره  
 که منشا حرارت و رطوبت است بلکه این مقال  
 با فواره برودت و برودت که مرکب از اینها  
 بیدار دوم خواب قبل از آنکه بقاء بچه موافقه  
 نور دست و ضعف و این خواب بعد از طلوع  
 است که اول علت حدوت ضعف و سستی  
 خواب است آنست که هر چند حرارت اقباض  
 برودت شب را اینها بیدار میکند باری برودت  
 است به جهت عدم قوت و شده حرارت باز یار  
 آنکه از خواب حاصل شود پس بقی نام حاصل  
 و پس نور و ضعف که ناشی از عدم دفع بنیه  
 یا دما در بنیه میشود حاصل میگردد و سیم خواب  
 است با قاف و آن خاپیت یعنی از زوال  
 از دایره نصف النهار بیک ساعت  
 رفت مرعوب و مطلوبت بعلت آنکه حرارت  
 ب درین ساعت زیاد میشود پس اگر بیدار  
 نماند که از بیداری حاصل میشود با و منظم  
 باعث فتور و سستی میشود و ضعیف میگردد  
 ب نماید برودت خواب باز یار در حرارت  
 یا بیدار قوت اعتدالیه که باعث صحت مزاج  
 حاصل میگردد و قبل از آنکه زیاد عقل است  
 از بقیه صلعم و ارد است و این خواب معین  
 برای قیام لیل از جهت ناز شب پس تمایز  
 است که وقت را بجا ببرد تا بدن او مستحضر و آسوده



ما شد و خفتن سبکی شود و رخ او بفرجه هوا، بنیه درخ  
او طیب و پاکیزه شود و ضررات غریزیه او بپاید  
بیاید و بیان این امور بحث طول میکشد و اما الان بسنده  
بیان اینها نیستیم چهارم خواب جلودار است و آن  
خواب است بعد از زوال یادر حین زوال پس این  
خواب است حاصل میشود میان آن شخصی و میان  
نماز و ظلمت و تا خیر انداختن نماز معارضه نمکند  
بالفع که از خواب حاصل میشود در اینوقت پس این  
خواب مرجع میشود به خواب جلودار است باغیغیغ  
بمعنی هلاک و این خواب است در آخر روز و این خواب  
باعث مرضها و ناخوشیهای عمده میگردد در ظاهر  
و در باطن و این وقت پراکنده نمودن شیطان است  
بجز در خواب که اعزاء مردم نمایند و ایشانرا از خواب  
الهای باز دارند و تفصیل دادن در این احوال احلا  
مقتضی آن خبر است که ما بعد بیان او شدیم و خواب  
از بعد از غذا، و الفور بدون همت بلکه تا قبل از یک  
ساعتی تا آنکه غذا، در معده استقراری بهم رساند و بایه  
شخص در اول شب بخوابد اگر ناچار باشد برای خواب تا  
آنکه بعد از نصف شب بچیز دپس چون داخل خواب  
گذاشته گردد و در آن زمانه مقدمات برک را پس چون  
خوابید اول بر پشت بخوابد پس متذکر شود وقت اختصاص  
و آنکه ملک الموت او را همت میدهد هر چند که  
ساعت بایک دقیقه باشد پس بعد از آن بطرف  
راست خم شود و پد پس بپا آورد و حالته را که او بر  
کشته است که او را برای غسل بر بالای آن گذاشته  
اند و بپا دارند

و اندک او را بجانب راست برای نشستن  
راست و بعد بر میگردد و بطرف چپ خود  
در این حالت را در حین غسل پس بر میگردد  
راست در حالتی که سر او بجانب مغرب  
و پاهای او بسوی شرق و روی او طرف قبله  
که او را در قبر میسپارند و متذکر میشود  
لات را و امر بصحت بیناید با متفاد است  
نهادن را بر میگوید و پناه بخدا از شر شیطان  
پس بعد از آن دست راست خود را زیر سر  
چپ روی راست خود میگذارد و میگوید  
بسم الله الرحمن الرحیم  
یا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و  
الحسین و علی بن الحسین و محمد  
بن جعفر بن محمد و موسی بن جعفر  
بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد  
بن علی و محمد بن الحسن صلوات  
جمعین و علی و ائمه اعدای که از این بزرگواران  
مستوره است در وقت خواب و بایه در وقت  
بنا و ضرر یا غسل باشد یا افلا یا تیمم و اگر بگوید  
نا آنکه خوابش کرد پس در اینوقت لغزش او  
بشرط که شکمش بر نباشد از طعام و شراب  
در اینوقت خوابهای نیکو را هم چنانکه  
بیک جز است از افتاد و جز از بخت و  
م و قود پس در وقت تفکر و قدرت میکنند  
نشستن بغير صلعم و آن مثل نشستن



که عیون بر خیزد این صورت اسم محمد است صلی الله علیه  
 که نوشته شده باشد و این جلوه خلیفه حرام است  
 زیرا که ای جلوه نزدیک ترین جلوه است باین  
 و این نشستن عوامی را جمع میکنند و عقل را وافر  
 و زیاده میگرداند و میل میدهد به هر سوی مدارک میکنند  
 عالیه و در وقت دعا و مناجات مینشینند نشستن  
 بنده کن و این صورت نشستن برای تشنه در نماز و در  
 حالتی که متوکل است این نشستن بر بنیت لا اله الا  
 است در صورتی که مکتوب میگردد و در سبب نشستن  
 کسهاست که از برای استراحت مینشینند و بای  
 بر بالای پای دیگر گذاشتن نشستن متکبر است  
 پس واجب است احتیاط از جمیع اقسام نشستن  
 غیر از صورت اول که آنها مجزیه و مجزیه میشوند  
 پس هرگاه بطریق نشستن اول نشستی بجا خطیای  
 که من بنده هستم متوجه و متوجه خدمت مولای خود  
 در آنکه ترا امر نمای و انتظار امر او را بیکشم پس  
 متغول میشوی بمولای خود و عظمت و بزرگی و عزت  
 و جلال او تا آنکه اسرار باید و وقت اعتدال و فرمان  
 برداری و طاعت او برسد و در نشستن دوم می  
 نشینند در حالتی که پشت او را است بنده و میل نمی کنند  
 مکان بنشیند پس بیا رویار و کن بنده بنده هستم  
 ذلیل و خاضع و خاشع و فقیر و محتاج و باطل و مضحک  
 عظمت و جبروت الهی را میخوانم می اورا و به جز  
 او کسی را نمیخوانم و نیز بیا رویار در این جلوه نشستن  
 او را در نشستن دی ملک جبار از برای حساب و جزا  
 کتاب اعمال

که در این معنی خدا تعالی بنده و متوجه  
 کن کل امتی تدعی الی کتابها امرایه  
 و بایست که در روز قیامت هر امت را نشسته  
 بکشد است هم چنانکه در نشسته خواندن سبب  
 به طریق نشینند و خوانده میشود و هر امت بسوی  
 به به خاطر آورد که مجلس و توقف از قبل انچه  
 است شده و بمن را میخواند و اعتقاد است حق  
 و متوجه و بیا می شود از برای جواب در روز قیامت حساب  
 از جمیع نشسته های خود را در این دو قسم یک  
 میکند مناسبت را از جمیع مقامات و اما  
 بنام پس میباشند یعنی راست بکشیست جمع  
 بر قرار بگردد در جای که خدا تعالی فرموده  
 و میل نمیدهند آنها را از استقامت و راستی  
 می نامد و مقوس نمیکند پشت خود را مثل مکان  
 که این طریق که کردن بنده را از وضو است میکنند  
 بر است بجا طریقی که این بنده و عیون  
 خدمت روی او را نظر است بسوی او و اعتماد  
 بداران شکر خدا را میکنند که این منکسر الحواس  
 را نشسته اند و این هر صورت و بنیت از  
 ی نفاق و شرک و کفر است پس چون خط هر چو  
 جدیافت که عبارت از صورت انسانیه باشد  
 باید که باطن خود را نیز بصورت انسانیه نگاه  
 چون نکند که ظاهرش انسان و باطنش حیوان  
 تا آنکه باطن در صورت انسانیه است است  
 نکند تا آنکه روی باطن او متوجه بطرف الهی



باشد و بخاطر بیاورد و فقر و فاقه خوف و غم و ضعف  
 خود را تا آنکه پاهای باطنی او بطرف زمین باشد  
 پس هرگاه متغول بدو خدا نباشد پس روی او متوجه  
 بطرف اسفل باشد چنانکه روی طامری حیوانات  
 انجمن است و دستهای در زمین مثل حیوانات پس کل  
 میکنند و ابتدا و نهایت از اسفل پس در این صورت پس  
 بهم میرسد از جمله بهایم بهر کم بر جراتی از این و  
 موهب میشود و آن چنانکه او در دست از حدیث است  
 احتیاج و خوف و موهب میشود در صورت انسانیة زیر از مقتضای  
 او است که قائم نشود الا برای امری که در او قوت خدا  
 باشد چنانکه از پیش رو دین میسر حضرت امیر المومنین  
علیه السلام وارد شده است که فرموده و لا یقوم الا  
بالحیة فی حیدر محبت الله سبحانه اما کیفیت راه رفتن  
 پس بر راه میرود بطریق وسط باشد و راست و اعتدال  
 داشته باشد باین معنی که راه را بر رفتی خوف که نمیکند  
 بلکه راه را احتیاط است طمینانه و میل نمید به بعضی اعضا  
 خوف را بغیر انظار که راه میرود در او در حالتی که بعضی  
 اعضای دیگر متوجه اند بطرفی که در او راه میرود و راه رود  
 با سبکی و وقار چه اینها از علامات ایمان است پس انشاء نمیکند  
 در طرف راست و چپ بلکه التفات او میان پاهای  
 خوف میباشد و راه میرود در حالتی که متوجه به پیش عظمت  
 خدا و کبریا در حالتی که مضحک و ذلیل باشد پیش قیامت  
 و بهاء او و راه میرود الا بطرف که رضای خدا و محبت  
 او در او باشد و راه میرود بر رفتی که زیاده از حد  
 و به بطنی که زیاده از قدرش باشد بلکه راه میرود مستقیم  
 بطرفی که

نزدیکی باشد از طرف و بخاطر میاورد در حال  
 خوف و البری خدا نیاید بطریق استدراج  
 حرکت مستدیر در اینجا نیست که احتیاج و فقر  
 می رسد و خوف و جمع مراتب غیب و شهود  
 باشد باین معنی که چون نباشد که احتیاج کی  
 در آنکه باشد از دیگری و احتیاج دیگری زیاده  
 پس اینک بگوی احتیاج عقل بسوی مبدء زیاده  
 از احتیاج نفس بسوی آن یا بگوی احتیاج  
 بسوی خدا بیشتر است از احتیاج دست بکوب  
 زیرا بلکه احتیاج جمله که بسوی مبدء میسازند  
 پس در رتبه خودش در حضور و در مقام  
 نه در این واقع است مثل حرکات و در آنکه در  
 میشود نسبت به خود در کوره و نسبت بقطب  
 و متساوی هستند الا آنکه هر جزو در مقام  
 و مسکن متوجه و بعد از آن طلب است و کند  
 و او تصور میکند این را که از طلب کند از خدا  
 برای او نمیرسد و طلب عبارت از عمل است  
 فعلی عبارت از حرکت بسوی مبدء و علم  
 و شنا هر برده ای که از طلب کند نفس و نور  
نفسه قبل ان یصله السلام است که فرموده العلم  
العمل فان اجابه و الا فالتخل یعنی علم  
 عمل پس اجواب و او یعنی مقتضای تلافی  
 فواید و برقرار میشود الا کوه منیاید و اما  
 احوال است پس که هر کس که برای خوف الهی  
 قبول از برای محبت اما مطلق



شباب اهل حبه یعنی پشروی کون حضرت امام علی علیه السلام  
 بدرستی که بر کردن در مصیبت او بهترین طاعتها و  
 عملهاست که او را بر احبب مینماید و سینه او سمعت  
 منید و حکمت او را ک علوم و قلب را نورانی میکند و اند  
 و اوست عزت بیشتر و فقر و فاقه را میبرد و برتر با رجا  
 آن کسی که امام حسین علیه السلام را با طر و مسافر دورتر  
 با دشمنان در مجلسی که گفته هر چه علیه السلام ذکر میشود  
 چه تحقیق که او را بزرگ خدا و این بختی از پیش و نرو  
 میکند کسی را که در آنجا نشسته باشد چه ظاهر و در  
 و هم باطن او را و الثقات جمیع انبیاء و اولیای حق  
 اشرف کائنات و بهترین انبیاء حضرت محمد المصطفی  
 صلعم نبوی این مجلس پس اگر کسی را که عنایت آنها شامل  
 حال وی کرد بشوق میشود و هرگز خنده بسیار میکند  
 چه خنده بسیار قلب را میخیزاند و طایفه و رها و دور  
 که از لوازم مؤمن است میبرد و اینها علامات ایمانست  
 و تا مل در قول خدا نیاید که فرموده قلبه یحکون اقلیلا  
 و البکول اکثر اجزاء بما کافوا یکسبون یعنی پس باید  
 که خنده نماید و بسیار بکشد زیرا که جزا داده خواهد شد  
 باین چیز که آنها کسب میکنند و مشغول و دائم جزا  
 باشد بدل بجهت ثواب عظمی که بر او کار و جانیست  
 خوف الهی در کن و نباش عیسی و نه خندان و نه خنده  
 بلکه بانش و در اسع الملق باین قرار ده از برای خود و حق  
 در خلوت در شب یا در روز که فکر بکنی در آن در آن موقع  
 و قدرت خدا و تا مل نمایی در عالم و طریق تفکر نیست  
 که جمیع بکنی قلب غمخورا و احساس خود را و مستغرق  
 نزلان

لایق جمع نمودن دل است که تو ترک نمایی  
 ای دنیا را پس از برای هیچ چیز که از تو رفت  
 تدرجی بلکه بنوال نمایی از خدا نیاید که  
 ترا بهترین آنچه قوت شده چه بد و شکر خدا  
 حب فضل عظیم و غیر عظمت و جلالت  
 و سطوت و سلطنت دنیا را و نیست نزد  
 ی را پیش عظمت پروردگار و حفظ نظری  
 ت قلب توجه میشود و نیز اگر مطنی میشود  
 م نمیکرد قلب مگر بد و معبود و خوف و نظر کردن  
 رو به او و عظمت او بجا نیست چون قلب  
 م رسانیده ترک در عالم نظر حیرت و عبرت  
 خلق نمودن این خلق عظیم با اختلافات  
 و مراتب آنها و در آنکه چه خواسته از  
 خلق نمودن آنها و فکر کردن در اختلافات  
 اوقات و نباتات و حیوانات و در اختلافات  
 جنس و نسل و هر شخص و فکر کردن در صفت  
 و احوال او و اوضاع و سائر اطوار و صفت  
 او پس چون فکر مستمر کردی باین طریق مدتی  
 عجیب و غریبی و بیه معلول نشی از بسیاری  
 نگاه نماند تو به چیزی و حاصل نکردی و نرو  
 به نشی زیرا که تو در حین نظر و فکر متعلم  
 باین خدا نیاید پس نگاه عظمی که در تو چیزی  
 در هر دو حالت رافعه باشد و شکر او کن  
 که در استراحت مکن بدو شکر کنی که بدو در این  
 لحظه در کوچه بدو شکر باین معنی که بسیار بگوید



گناه میشود بروی او آن در و هر کس که طلب کند چیزی را  
 وسیعی نماید در طلب او یافته میشود آن چیز برای او مطابق  
 دیگر برای فکر است که نظر و تدبیر کنی در عالم و در اشیا  
 با اجتماع قلب بدون اینکه در این تو بگانی و در پس فکر  
 کنی در حجت خدا در حالتی که قلب تو متوجه نبوی او است  
 پس در این صورت می آموزاند ترا آن سریر که منتهی  
 است در آن اشیا و یاد در آن عالم بدان تو بهیچین  
 ثابت و حاکم که خواهی رسید به تبه علوم و نحو آن می  
 شیری حکم و اسرار را مگر بطول فکر و نظره محض عمل  
 و کثرت پس بدو رسید در پای حکمت و اسرار حقیقت و غیر  
 باز غلبه بدون فکر و تدبیر و تفکر هم بدون عبادت  
 بکنی نیز رسید بلکه بسوی حیل های شیطان و خدایس  
 لغت پس هرگاه در آشنای فکر دل تو بسوی امری از امور  
 دنیا میل کرد الهیات بسوی عظمت خدا و غم خور از این  
 جهت که دل تو پیش آن امر دینی وقت بعلت الهیات  
 این غم خور دن و مغموم گردیدن زیاده میکند در پر کشیدن  
 حواس و در وسوسه خناسی آن چنان خناسی که در هر  
 میکند در اینهای مردم و مبالغه نماید در فکر بسیار پس بدو  
 سستی و تحقیق که این وصیت میکنم ترا بر این تا بهیچ  
 مقامات قرب و مستحق مدارج معرفت و کمال و موقوف  
 نما اوقات خود را و مضایع کن آنها را در بطلات و غیر  
 بکنی در آنچه بخواهی از او مخلوق شده اند پس چون صبح نمود  
 بکنی نافله صبح را در اول طلوع فجر صادق پس بعد از آن  
 نماز واجب صبح را بعمل بیا در اول وقت بدستی  
 که مراعات اوقات از بزرگترین نزدیک کننده نما  
 بوی

در هر سنگ نماز در اول وقت مثل شربت  
 و مثل نجاست و نماز در اول وقت غفر  
 که قول خداست که هر کس صاف و حق علی الصلوة  
 وسطی و قوی و استقامتین یعنی حفظ  
 که احضرها نماز وسطی را که عبارت از نماز  
 چهار رکعت در بعضی اخبار و ارادت یا خبر برای  
 مرحاتی که فوت کنند هفتاد و یک نیت  
 از ادا نمودن او است چه بدستگیر این  
 بند بر کمال اعتدای بنده بر خدمت آقا  
 که صبح کردی و از غفلت است بیرون  
 یا حالت صریح خود را از تاریکی عدم  
 وجود که در غفلت و تاریکی شکم مادر صبح  
 این عالم در حالتی که بوی توئی فهمیدی  
 و بودی حال محض پس خضوع کن و خشوع نما  
 از برای کسی که تربیت و ادتر در حالت  
 دی در شکم مادر و حفظ کرد ترا از این  
 هلاک کننده تا اینکه خارج گردی برای تو  
 قدرت ناشی برای نفس خود و نه چیز آونه  
 نه مودت را و نه جبر را و نه تشویر را پس  
 برای این هنگام مثل نشستن بنده خاضع و  
 ذلیل بجنبه که قدرت ندارد در هیچ چیز و  
 بر آفای خود و در طرف که توبه کرد از او را  
 هیچ خضر را و نشستن بنده خاضع الهی  
 ت که در گردیم در حله متورک در حالت  
 این نشستن پس مغول ذکر خدا باشد و ا

در هر سنگ نماز در اول وقت مثل شربت  
 و مثل نجاست و نماز در اول وقت غفر



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على من لا نبي بعده  
 وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

در کبریا نماز تسبیح جناب فاطمه زهرا صدقۃ العصور علیها السلام  
 ایها وعلیها وعلیها آلاف التحية والثناء است پس بعد از آن  
 بخوان دعاء صبح و مساء که از امیر المؤمنین علیه السلام وارد  
 شده است در ترجمه در فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله خوا  
 و هم چنین از حضرت صادق علیه السلام نیز وارد است  
 الا انک لانی حضرت علیه السلام فرموده که قرار بده تسبیح را  
 که از خاک برانام من علیه السلام باشد در دست خود و اینکار  
 بجز آن سه مرتبه و بعد از آن تسبیح را بپوشی و تسبیح بپوشی  
 و بگو اللهم انی استسئلت بحق هذه التربة المبارکة  
 و بحق صاحبها و بحق جدی و بحق ائمتی و بحق ائمتی  
 و بحق حضرت و بحق ولدی الطاهرین ان تجعلکما  
 شفعا من کل ذیة و اما ما من کل خوف و حفظ  
 من کل شیء یسیر فی این کلمات را ده مرتبه  
 بخوان پس تحقیق کند و است شده از حضرت رسالت نه  
 صلح که هر کس بگوید این کلمات را در هر روز ده مرتبه  
 بخواند او را اخذای تمام چهل هزار گناه کبیره و نکاه  
 میدارد و او را از شر ترک رفتن قبر و از شر زهره  
 و از تمامی جهنمها و این جمله صد هزار مرتبه است  
 ترین آنها ترک است و نکاه میدارد و او را از شر  
 ابلیس و جانی و دوزخ و او را ادای تمام دین و تمام او را  
 زایل و کشف میکند و دفع میدهد او را از مصیبت  
 و آن کلمات اینست اعدت لكل هول لا اله  
 الا الله و لكل هم و غم ما شاء الله و لكل  
 نعم الحمد لله و لكل حاء الشکر لله و لكل  
 اعجوبة سبحان الله و لكل ذنب استغفر الله  
 و لكل

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على من لا نبي بعده  
 وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

سید

بسم الله وانا الیهدی راجعون و لكل ضیق  
 الله و لكل قضاء و قدر توکل علی الله  
 رو اعتصمت بالله و لكل طاعة و معصية  
 و لا قوة الا بالله العلی الاعظم و انی  
 بکلی کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
 و در فضیله بسیار است و بعد از آن در هر روز ده مرتبه  
 نماید این دعا را بعد از هر حرف از فضیله بسیار است  
 فضل متضمن او است پس زمانیکه رود به تبرک  
 بفرموده که لا اله الا الله را بعد از کبریا بگوید  
 و شتره را بسوی آحاد هر قدر که بگوید و این  
 قدر کبریا را الله صد مرتبه و هفت و بیست و دو بار  
 و آن بسوی آحاد یا نوره شود و لیکن بشرط آنکه  
 و اقبل عظیم و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
 و وفات یا بطریق دیگر که فرموده از تریه و آن عبارت  
 آحادها شفاء الله و اگر انعام عظم باشد بر خدا  
 و بیست و یک بار و بیست و یک بار و بیست و یک بار و بیست و یک بار  
 و در خدا بیست و یک بار و آن لغت را و بیست و یک بار و آن  
 و در آن گناه کردی پس بگوید استغفر الله بمقدار  
 دفعی یا بیست و یک بار و هرگاه برتر مصیبت رود داد  
 تو یا در دین تو العیاذ بالله الله پس بگوید الله  
 یا الله راجعون بعد و هر حرف وی مانده و آن  
 متعاضد از شر مصیبت و مبتدل گرداند از مصیبت  
 ت کامل و شفا علی که بانه باشد و هرگز منقطع  
 اگر زمانه شد که تنگ شد بر تو کارگاه و دوزخ  
 و توهمات و رو آورد و بر تو شدند آفتابان



شد اندی که ترا از آنها گزینی و ملاجی نیست پس هر چه  
 بعد و حروف وی با تو جیبی بر شمس که خداوند  
 میکند ترا از شمس که تو در آن هستی انشاء الله تعالی  
 و اگر زمانه شد که در و در و فضا بد و قدر شمس  
 ملتجی شو بر جیبی ذکر تو کلت علی الله بعد و حروف  
 وی یا بر طیفی که در و در و جیبی تحقیق که خدای تعالی  
 کفایت میکند ترا و دفع میکند از تو این فضا و قدر  
 کرم و فضل خودی و اگر زمانه شد که قدر کرد ترا و دفع  
 که بدی بر تو برساند و یا اینکه غنای از کسی داشته باشی  
 پس بلا احتیاجت با الله بعد و حروف وی که تحقیق  
 خداوند ترا عباد و امان خواهد داد از دشمنی الهی  
 انشاء الله تعالی و اگر زمانه کنایه کردی یا طاعت کردی و  
 حرف اندازی که عجب بر تو داخل شود و یا اینکه این طاعت  
 از تو مقبول نگردد پس بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم  
 بعد و حروف وی که بدستی که خداوند کنایه ترا می کند  
 و توفیق میدهد بر ترابر طاعت مقبوله و جیبی از خود  
 داشته باشی انکه بر تو معصیت واقع شوی یا بر طاعت شوی  
 نکردی باز ایستاد بر او بعد و حروف وی بدستی که  
 خداوند کنایه مدار و ترا از معصیت و توفیق میدهد  
 ترابر طاعت و توفیق کلام انکه بگو انی عار یا عیال  
 یا بیک دفعه و یا انکه مفصل یعنی فصل فصل چنانکه  
 بیان شد و موافقت کن انی عار از جمیع حالات  
 پس چنین از او عزائب و محایب بسیار و بر آورد  
 میشود بر تو جمیع همت و دنیا و آخرت دایمی و ناقص  
 بر وقت جمع نیست و در اینجا ذکر نمودیم که انکه عواکس در  
 آخر

صبح بیشتر جمع میشود از سایر اوقات و فضیله  
 بازل میشود و در این وقت از جهت اینکه این ساعت  
 وقت مایه است و وقت بزرگ و قدر هر قدر در این وقت  
 نده و در این ساعت عقد کرده صدقه طاهر  
 حضرت فاطمه علیها السلام از برای شهنشاه دنیا و  
 حضرت امیر المومنین علیه السلام زیرا که این عقد در  
 واقع شد و این ساعت مظهر و نشانه محبت است  
 و ای است در دنیا و از این جهت است که وارنده  
 پس بر صلاهی عقد طلوع آفتاب تو سوره مد  
 زنی و جلب میکند اموال را و نیز صلوات بگیر  
 و آل محمد صلوات الله و علیهم اجمعین در هر روزی  
 مرتبه و اگر در خواب بود در هر روزی صد مرتبه  
 و هر چه چنانکه از خود رسان و ارد شده و تیری  
 وقت اول صبح است و اول طلوع آفتاب و اول  
 زوال بعد از نماز ظهر و اگر تراستی انکه یعنی  
 انهار بعد از عصر و وقت غروب هزار مرتبه  
 مرتبه پس بکن که این تمام نمود از خیرات و ملا حضرت  
 زمانی این احوال نفسی خود را و احتیاج او را و  
 انکه هر روز در دعا بخواند و معنی رب را و ملا حضرت  
 ب او ای معنی و ساطع فیض او را پس بگو نفس  
 در در جهان عفو و القات کن بسوی واحد و  
 ده و لطف پس چون آفتاب طلوع نمود قیمتش از آن  
 او قرار ده برای عفو و قسط معنی که در آن  
 تلاوت غائی زیرا که در وقت نور و نجات  
 است خیر و برکت اگر ترا اندک خوان او را در خلوت



بصیرت خیز و باریت و شمشیر و شمشیر بکن در صاف قرات  
 که این کلام حدیث است که تراوی می خوانند و تدریس می کنند  
 می خوانند اولی او را به پیش حضور او می خوانند و به سر می آورند  
 می خوانند و او را با یکی از پنج که نازل شده که بدستیکه در انوار  
 افترا و کلاب بر خدا گفته لغز با الله و خدا را از انیکه  
 لحن نماز در قرات و لحن خفی و لحن خفیف است  
 که صورت است از نماز و وقت را حفظ  
 نکنی بلکه باید بخوانی او را با ترتیل و با ملاحظه نمودن  
 محسنات قرات از آن پانزده امر که در کتب قرات  
 مذکور است و خدا را از حق تعالی از آن پانزده امر که  
 که تفسیر و تفسیر است در قرات و لحن خفیف است  
 ملاحظه و فرمان برداری بر او امر و قبول نهی از نهی  
 نکنی بلکه باید بطریق شیئی که هرگاه بر او امر رسیدی عقده  
 دل خود را که امتثال آن نمانی از راه محبت و شوق و محبت  
 این که این امتثال قرات و محبت و شرف است و هرگاه  
 بر او امر رسیدی پس عقده کن قلب خود را که نفس خود را از  
 اینها و اداری زیرا که اینها از امور رتبه و تقیه است  
 و زمانیکه بزرگ محبت رسیدی پس طلب کن از خدا که او را  
 روزی تو بزرگ داند و روزی بزرگ داند و در جهنم رسیدی بزرگ  
 بر خدا میریم از تروی پس طلب نما از خدا که ترا از او بجا  
 دهد و چون بزرگ داند و وقت های سیئه رسیدی بزرگ  
 میریم بر خدا از شر او نگاه دار و چون رسیدی بزرگ  
 امتحانی گذشت پس بهر پیکر از وی و قیاس کن نفس  
 خود را که این است که میروی تو هم یکی از آن بود  
 پس اگر نیک بودی در اعمال صالحه با این که شکر کنی

می و گناه کار بودند با هلاکت این کلمات بود  
 رسیدی بر آن چیز که خدا بندگان از آنها حکایت  
 نموده از قول های باطل مثل قول این که هر یک  
 نذر و المسیح الله و ان الله نالت  
 و ان الملك لکن بنات الله و ان الله  
 لیت و امتثال اینها از حکایات پس در اینجا خدا  
 اخفی و است نماید و خدا را منزه بکن از اینها  
 و بجانب خدا از اینها و اقوال و اعتقادات  
 هر یک که مشابه آنها باشد در امتثال اعتقاد  
 باطل و چون رسیدی بجای که خدا آنها را نکند  
 بد و هلاکت و عذاب ایشانرا و بعد سفر بای  
 پس بکن صدای خود را و شدت نادر  
 ت مثل است که صورت عفو را در دقت  
 این ای آیه را که و قال له هو و یله الله  
 ن و لعی بکن میور در اسیر که گفته اند و بعد از آن  
 نمی قول خدا را که منم و و قلت ایدی هم و بعد  
 پس لعی آنها را و بعد از آن منم و شکی شو  
 جمله هر متوجه شوی که نزدیک شده باشد و قبول  
 مبسوطان بدینق کیف بیا و همچنان  
 بود در قرات و چون بقیه خطاب رسیدی  
 یا ایها الذین امنوا ایها الناس و امثال  
 بی یقول لکم و سعیدک و بکن که تو نیز  
 می طبعین خطاب شفا می هست و چون رسیدی  
 ز که خدا بقول امر میکند مثل قل هو الله احد  
 یا ایها الکافرون و امتثال اینها پس بگو



در نفس خود هرگاه احد و یا اینا الهافزون و بگویند که  
میخواهیم لکم دینکم و لی دینی لا اسلام سه مرتبه  
و وقتیکه گفت احد و یا اینا بگویند که الله سرتیبه  
سه مرتبه و هم چنان است سایر جایها رسید در نزد  
از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و جمعی بود طری  
زکری که بشد عزا از قبیل تفسیر طهریم شد مثل  
قول خدا تعالی ما کان فیما ابدا احد و قول او  
لیجعل النبی الای الی الی و قول او عز  
انما یراد الله لیدهب عنکم النبی هل الی  
الی و قول او ای فلیعالی انفع انسانا و انسانکم  
و نسا انسانا و نساکم و انفسنا و انفسکم  
و اسأل انما از آیات که هرگز نزل آنرا در خصوص  
ایشان نصیر و نصیر بهما و بالقباب  
شده شد مثل اسم محمد صلعم در آیه اول و لفظ نبی  
در آیه دوم و لفظ اهل در آیه ستم و لفظ اهل  
و نسا و نفسی را بجهارم و عزا از قبیل تفسیر  
مثل قول خدا تعالی و اعدنا موسی و نعلین لعلیه  
و انما لها بعشر فتم میقات سرتیبه اربعین  
لیله یعنی داده و ادریم موسی و نعلین و نامی شب و نام  
مخبریم آنرا داده شب دیگر است نام شد میقات هر روز  
او یعنی آنوقت که از راه داده بود خدا تعالی آنرا  
از برای نازل نمودن تورا به موسی در جهل شب و در  
باطنی موسی عبارت است از حضرت رسالت بنده صلعم  
یعنی خاتم نبوت محمد ص و نعلین لیله عبارت است  
از امیر المؤمنین علیه السلام و ده شب عبارت است

انام

انام صلوات الله علیها و نه نفر از در سه  
انام صلوات علیهم السلام و مثل قولها و الفجر  
سه و الشفع و الوتر و الکیل اذا سیر  
بر کسی نیست که قسم بوقت صبح و قسم بوقت  
شب و یکجمله چنانکه در اخبار وارد شده است  
شفع و نماز و تر و قسم شب در زمانی  
ند و اما در بطنی خبر عبارت است از انام  
عبارت از ده نام است بجهارم می باشد  
و شفع عبارت است از علی ابن ابیطالب و  
رفیع و وتر عبارت از پیغمبر است و الکیل  
بوقت است از حضرت فاطمه سلام الله علیها  
مثل قولها حم و الکتاب المبین انما فی کتاب  
بما که انما کنما مندرج فیها یفرق کل امر  
فی طهرین نیست که در اسم اشاره است چنانکه  
سما و حد است و هم اشاره بحد است که نامیت  
خداوند چنانکه در بعضی از اخبار وارد شده است  
این عبارت از قرآن یعنی قسم قرآن مبین که  
در آن از اولی مبارکه که شب قدر باشد تحقیق  
اندر آن گذشته و در آن لیله مبارکه جدا میشود  
میباشد هر حکم یعنی هر سرحدی و اما معنی طهرینی  
هم عبارت از حضرت رسالت بنده صلعم و کتاب  
است از سر و کوبین امیر المؤمنین علیه السلام و ضمیر  
راجع بامیر المؤمنین است و لیله مبارکه عبارت  
از طهر حضرت فاطمه است یعنی مایل کرم  
صطاب را بجهاد و ترویج از برای فاطمه زهرا



علیها سلام فیما یفرق کل احکام یعنی در ظاهر  
 میباشد هر امام حکمی بعد از امام حکمی و مثل قول خواجه  
 ان علة الشهور عندنا اثنتی عشر شهر فی  
 کتاب الله اما معنی ظنی برش نیست که کتاب بعد  
 شهر و پیش از اینها دوازده است و اما معنی ظنی  
 اثنتی عشر عبارت از دوازده امام است علیهم السلام  
 و مثل قول از اینها و من قوم موسی آمده بعد  
 بالحق و بدیعدلون و قطعاً اثنتی عشر است  
 آنجا معنی ظنی برش نیست که است از قوم موسی که  
 که راه نمانی میکنند بسوی حق یا بسوی عدالت نمینمایند  
 در مابین خودشان بطرف حق یا بسوی عدالت  
 و اگر داندیم ما آنها را دوازده سبط از حیثیت آراء  
 و در حدیث وارد شده است که اینها کفر می کنند از ملا  
 صاین که مسلمان هستند که خارج می شوند باقی آن که محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم از ایشان دانایان پیش عبارت از موسی  
 پیغمبر است و اثنتی که عدالت میکنند و عدالت میکنند  
 میان خودشان با رعایت عبارت از ائمه اثنتی عشر  
 است سلام الله علیهم و غیر از اینها از آیات که بواسطی آنها  
 عبارت از پیغمبر و ائمه علیهم السلام و خواه آنکه از قبیل  
 قبیله یمن یا بنی اسرائیل باشد مثل قول خداوند کریم که فرموده  
 لبسم الله الرحمن الرحیم و الله واحد الله احد الله احد  
 لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد و غیر این  
 گوید که سید امت در دجی که الفدا و تفسیر باطنی یا ظنی  
 این آیه متوجه شده اند سرش نیست که مردم متحمل  
 بیان آن غیو انداخته خصوصاً اهل این زمان که بنی  
 الزم

از و عناد و تعارض نمودن حضرت صابین و حکمین  
 و صابین علیه السلام است آنجا که شورش و کفر  
 است و بر وجه خود بسوی ایشان کفر او واجب گردانیده  
 است و جعلنا بینهم و بین القرى التي  
 هافر فی ظاهرها و قد تراء فیها السیر السیر  
 و اما ما ائمتین و در حدیث وارد شده است  
 بره عبارت از شیعه و ما و نیز از همین جهت  
 تسمی بآن مقتضای و جعلنی الله من کل کفر  
 بانکه او نیز در این امر تسمی به پیشوایان خود  
 مال این مطلب را در نوایای افنده پرور  
 مدد و تحقیق داشته اند چنانکه این بدعا است  
 خدا تعالی بخواهات بینات فی صدور  
 بقول العالم عنک قدیم از شرح و بیان این مطلب  
 باز نمودیم در ترجمه و خواه تفسیر تاویل حدیث  
 اثنتی یعنی الله کلام من سعید و ظاهر  
 یعنی میکنند خدا هر یکی را از وسعت و کرم خود  
 معنایش چنانست که زمانه که قائم ال محمد صلی الله  
 بر شخصی دیگری معنی میکند و و علوم منتشر  
 بانی که هیچ احدی بعلم دیگری فتاح نمیشود و غیر  
 تاویل بوده باشد مثل قول خدا تعالی قلما کتب  
 فقال و اقموا الصلوة و اتوا الزکوة معنی ظاهر  
 مایه نگاه نمیکند بسوی کسی که گفته شد مراتب  
 دستهای خود را از جیبک پس زمانه که واجب  
 دید بر این جیبک و اما در باطن تاویل قبل  
 بهم عبارت از حضرت امام حسن علیه السلام است

سید

این تاویل را در بعضی از کتب و نیز در بعضی از کتب  
 آمده است و این تاویل را در بعضی از کتب  
 آمده است و این تاویل را در بعضی از کتب



فلما كنه عليهم القتال عبادت ان حضرت امام حسين  
 وخواه از قبل تفریط هر طایفه باشد مثل قول خدا تعالی و  
 صراط علی مستقیم معنی ظاهرش اینست که این صراط  
 از برای من راست و مستقیم و التفریط هر طایفه از  
 که علی علی مرتضی و صراط را اضافه کنی و میکنی و  
 این طور میشود که راه علی این اصطلاح علیه السلام است  
 راست و مستقیم و مثل قول خدا تعالی قلینا للهک و معنی  
 ظاهرش اینست که هر آنکه بر ماست هدایت نمودن و تفسیر  
 ظاهرش اینست که یا علی ما را هدایت نمودن و معنی  
 ان علینا للهک و معنایش این میشود بدرستی که علی  
 ما را هدایت است و مادی و مثل قول خدا تعالی ان  
 علینا جمعه و قرآنش و معنی ظاهرش اینست که هر آنکه  
 بر ماست جمع نمودن او در قلب تو و انبات نمودن قرآن  
 او در زبان تو و التفریط هر طایفه از اینست که یا علی  
 مستند و پیروز و میم جمعه با فقه میخواند و قرآن را قرا  
 میخوانی و معنی محبین میشود که تحقیق علی جامع کرده  
 است او را و خوانده است و مثل قول خدا تعالی و ان  
 فی ام الكتاب الدینا لعلی حکیم و معنی ظاهرش اینست  
 که قرآن در اصل کتاب و در لوح محفوظ و حضرت قرب و  
 جوار ما را مینویسد و حکم است تفسیر ظاهرش اینست  
 که علی را عدم میگوید از برای امیر المؤمنین علیه السلام  
 و معنی این میشود که هر آنکه علی حکیم است و امثال این  
 از آیات و حاصل سخن اینست که در هر جای از قرآن  
 که ذکر آنست علیه السلام را یافتی پس صلوات حضرت بر آنها  
 صلوات کامل و شوال بکن از خدا تعالی بکن این را انکه ترا

خلاصه

بدان شکل که در مشاهدات و اوام و خیالات  
 ه بر سی بر ذکر اعدا و محافلین ایشان کج  
 که ذکر شد با خبر آنها پس لعن ما آنها را و تفرین  
 من از خدا تعالی انکه عذاب کند آنها را عذاب  
 آن منقطع نمود و عدد او نهایت نرسد و چون  
 بقول خدا تعالی انهم و یوم ندعو کل اناس  
 یغفر و ذری که دعوت مینمایم هر طایفه را با ما  
 بر عقاید خود و آن امامی که پیروی او میکنند  
 دیگر را که گذشته اند از پدران ظاهر امام  
 تا که برود و بر پدران پاکیزه او با دختی و سبیل  
 ال ما از خدا تعالی که بخواند ترانهها و حدیثی را  
 را آنها بداند که قرآن رفیق است هر دو و جویی  
 اطعام میدهد ترانه از جمع و امان میدهد ترانه  
 پس تو هم خوب بکن رفقت و مصیبت او را  
 برتر در معاند و اسرار و الفاظ او و قرار عده  
 در اسرار نام نمودن سوره و خبر بلکه بگردان  
 ادر معرفت او و بپندیدن بویهای گلها بپوشان  
 و فو که من بپوشم چه تحقیق که اگر داورت نمائی  
 نظر و تدبیر کنانده میشود در فهم و معرفت او  
 از نیک استقامت نمائی بعد از قرآن از کتب  
 فالفین مثل قاضی بیضایی و امثال آن مگر  
 متن لغت طهری از ان چیزی که یاد داده  
 که این داخل در علم نشده اند و از فهم معانی  
 قرآن ایشانرا حظی نیست بلکه طلب فهم قرآنرا  
 را از اخبار اهل عصمت علیه السلام میدهد و سبب



آنها تکلیف جمع اسرار و معانی آن پیدا شد از تقصیر  
 طایفه باطن و تاویل پس چنانکه بنیاد بچند آنها که از آنها  
 میآموزانند و دلالت میکنند بر بهترین راهها  
 و ارشاد طریقی طریق مایه بدرستی که تو در جایگاه هستی که  
 ایشان ترائی میکنند و دعای ترا میخوانند و شنای برای  
 معنی قول خدا بقا که میفرماید و ما کائنات الخلق عاقلین  
 یعنی ما از خلق فاعل نیستیم باین معنی که ایشان را مامل  
 و در وادی حیرت سرگردان نگذاشته ایم بلکه حجتی بیک  
 خود که مستحضر باشد از امور ایشان در هر زمانه و در هر  
 مکان و در هر وسیله و غفلت برای ایشان جانز نباشد  
 همیشه از جانب ما رقیب و دیده بان و اذن بسیار  
 باشد برای ایشان فرستاده ایم پس چون از علاقه و شرف  
 فارغ شدی چیزی بگو اگر چه کم باشد تا اینکه ناشناخته  
 نباشی پس غلبه کند بر تو تره صغیر و برترین چیزی که  
 از حقیقت روحی خود کنی است و او دفع میکند رطوبات  
 و آنچه را که او صفای میبرد از این طوفان و قوه میدارد حفظ  
 را و رقیق میکند قلب را و شوق میدارد بسوی طایفه  
 و میر و کسالت را و بود در خضاب رضا علیه السلام معجزه  
 از او بعد از آنکه از تعقیب صبح فارغ میشدند و چنان  
 بود اکل پیغمبران و از این جهت است که وارد شده است  
 اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در چند امر که یکی از آنها  
 این بود که گذرد در مرآت او باشد و بود در حضرت امیر  
 علیه السلام زیاد میکرد بر کندر و قدر وی از میثاق و میثاق  
 هر دو را با هم بسیار نرم و معجزه در دانشا میبرد که  
 اقرب است از حیثیت تاثیر و اشده است از جهت عقل  
 از کذا

۲

انکه در تبهائی حضرت صانیت کسی که ماده بغیر برود  
 غلبه کرده باشد و رطوبات در وی زیاد شده  
 باشد پس اگر از زیاده و تصرارت خوف غائی زیاد گشت  
 بر کندر برابر او را از شکر یا مصطلک را یا سایر اسرار  
 از قند و در دانشا بگو پس بعد از این منقول باش  
 بطلب نمودن علم چه بدرستی که این افضل است  
 که عمل میکنند و در اعمل کننده گان و از برای طلب  
 و تحصیل و باید رغبت کند رغبت کننده گان و تحقیق  
 روایت شده که ملائکه بر این فرست میکنند بر بانی خود  
 از برای طلب علم و بدرستی که اتفاق میکنند برای او  
 هر چیزی که در آسمانها و زمین است حق ما میگردانند  
 و اینقدر است که تو بدان که علم در این است که بر شرف  
 نازل شود و در زمین نیست که بسوی شما بالاید بلکه  
 آن بر شرف و محض و لذت در قلبهای شما متعلق میشود  
 با خلق روحانی و اخلاق روحانی این است که  
 که حضرت رسالت بنده علم انرا به آن نموده و فرمود  
 مبارک خوف که لیس العلم بکثرة العلم بل هو نور  
 الله فی قلب من یحب فی نفسه فی شاهد الغیب  
 و یشرح فی حق البلاء فیل لذلک المعلا مین  
 یا رسول الله قد قال صلی الله علیه و آله و سلم  
 التجاعنی دامر الغرور و الا با بیه الی دامر الخلود  
 و الا استعداد الموت قبل حلول المعنی که نسبت  
 علم به بسیار ی قلم بلکه آن نور است که میان نوازد  
 انرا خدا بقا در دل هر کس که در دست دارد و او را  
 پس نشاده و فزاع میشود دل او پس نشاده میکند



غیب است و منکر و مکلف میشود و پس از آنکه  
 گفته شد یا رسول الله آیا از برای او عذاب است  
 که خوف و خاله کرد ایندک از او رخو و رور و رور و رور  
 بدو رخو و رور و رور دیدن از برای مرکبش از رور  
 وی و این فبقی که باعث قذف و انداختن علم میشود  
 در دل تحقیق بقیر بیان کرده خدای تعالی او را در حدیث  
 قدسی فرموده ما زال العبد یقرب الی بالتقوی  
فل حتی احبته فاذا احبته کنت سمیع  
الذی یتسمع به و یقر الذی یتصور به  
الذی یتطیل بها ان دعانی احبته و ان  
تسکلی اعطیت و ان تسکت عنی ابتداء  
 یعنی همیشه نزدیک میشود بنده من بفعل جمیع  
 و مستحبات تا اینکه من دوست میدارم او را پس چون  
 دوست داشته باشم او را گوش او میشود که بادی میشود  
 و چشم او میشود که بادی میشود و دست او میشود که  
 بادی او میشود و هرگاه دعوات کند مرا اجابت  
 او میکنم و اگر سوال کند از من عطا میکنم او را و اگر است  
 شود از من پس است ای میکنم بادی و عطا و دیگر فعل  
 جمیع را فعل و آن چیز که نزدیک میکند را بسوی خدا  
 است و بجز این نیست که تحقیق میشود به تحقیق انسانی  
 و انسانی تحقیق میشود الا بصفا مزاج که مستحب است  
 از اعتدال طبیعت چنانکه در حدیث از ائمه معصومین  
 وارد شده است در فلسفه در جواب بود حضرت  
 فرمودند و ما یعنی با الفلاسفه البس من اعتدال  
 طباعه صفا مزاج و من صفا مزاج تحقیق  
 ان النفس

ان النفس فیها فخر و دخل الباب الملکی الصوری  
 و لیس له عن هذه الغایة معبر فصار موجود  
 بما هو انسان دون ان یكون موجودا بما هو حیوان  
 یعنی هر چه در مملکتی فلسفه یا نیست آنکه معقول باشد  
 طبیعت او وصف شود مزاج او و هر که که صاف شود مزاج  
 او قوی میشود و شرفش در او پس داخل شد در باب ملکی  
 صورتی یعنی غالب شد بر جنبه ملک و غلب شد جنبه  
 شیطانی و منت از برای این حالت که برای او شد تغییر  
 دهنده پس موجود میشود آن چیزی که از انسان است بدون  
 اینکه موجود آن چیز که او حیوان است و به تحقیق که حضرت فرمود  
 در حضور نفس ان که برای نفس انسانی

در حضور نفس ان که برای نفس انسانی

علم که در دست پیش خدای تعالی در خزنه های غیب او و پیش  
 او است کلیدی غیب و میداند آن چیز را که در بر دیگر است  
 و ساقط نمیشود هیچ ورقه مگر اینکه او را میداند و منت  
 دانه در طلسم های زمین و منت هیچ تری و منت هیچ خنجر  
 مگر اینکه در کتاب همین است و کتاب همین عبادت  
 است از امام علیه السلام در پیش علما اعلام و سنی  
 مخزن علم است و از آنجا مازل میشود بسوی تو بعد از معلوم  
 و رزق معقول چنانکه خدا تعالی فرموده است و ان  
 من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا کذا  
 بقدر معلوم یعنی منت هیچ چیزی را مگر اینکه نزد ما است



خزنیهای آن خیر و مانا نماندیم لور اگر باندازه معلوم

و ادب جمیع و غفور پس قطع کن از غیر وی و بر در راه او  
در حالیکه که ذلیل و خاشع خاضع باشی تا آنکه خارج بشود  
بر تو از نظر قوی و مشاعر تو غیر این که مختلف باشد لونی  
آن از اقسام علوم انسانی که فتن با احباب و علوم  
طریقه و علوم شریعی و آنچه که بر اینها لازم آید یا بر  
اینها مترتب بشود یا متفرع باشد از آنها و آنچه که  
موصول بشود بسوی اینها و در این شراب شفا است  
از برای خلق از سرهای جهالت و شبهات و ضلالت  
پس چون سلوک کردی بسبیل او را و هیچ یک از شرایع  
الشراف بسوی دیگری نکنند بلکه بروید بآن مکان که بایز  
شده اید و این عبارت از همان مجامع فی القدر است  
که خدا تعالی فرموده و الدین جاهد و اقینا لنهذینهم  
مسئلنا یعنی آن که سانه که مجامع میکنند در راه ما هر  
آنچه هدایت مینمایم آنها را بر اجهای حقوق ما و بدانند خدا  
تعالی بسبب هر صاحب سبب و سبب سازنده مینماید  
بدون سبب پس تو تا قلی در مرتبت در اینها و تفکر  
کن در خوشروند در آنرا پس قابلیت بهم رسانند  
ظاهر و باطن تو و قلب تو پس با صلاح ظاهر و باطن  
میکرد و بر تو باب علم شریعت و با صلاح قلب تو

میکرد

سبب

میکرد و بر تو باب علم طریقت و تهذیب و تزکیه باطن  
و با صلاح نمودن شر و معصیت و کشاده میشود بر تو باب  
علم حقیقت و با فتح این باب مفتوح و مشکوف میگردد  
جمیع بابها و تمامی علمها و اما اصلاح ظاهر هم چنانکه ذکر  
کردیم از استقامت و راستی در جمیع احوال از خواست  
و پنداری و اکل و شراب و صیام و نماز و قیام و نود  
و شادی و اندوه پس تا قلی تا که این تمام امرت با  
ماند لقلو در بیان اقوال و معاشرت اما اقوال پس  
لازم دار خاموشی و سکوت را چه بدینکه شخصی معروض  
و شناخته نشود و عقل عاقل پس کلام او کم باشد  
عقلش بسیار میشود و هر کس کلامش بسیار باشد عقلش  
کم میشود و چنانکه از حضرت امیر المومنین علیه السلام مروی  
که هرگاه بوده بدین سخن تو از نقره پس سکوت تو از طلاست  
و بسیار بی سخن باعث بلادت و جمعی و اضلال قوی و  
سستی در نفس میشود و در شرح نمودن این احوال کلام در آنجا  
بطول میانجامد و الا آن در من توانایی آن نیست که  
مطلب است استقصاء بنایم و عاقل انشاره از برای او  
که نیست و غیر اینکه سخن مکرر بیدار خدا تعالی بفرمود  
که وارد شده که نمون کلام او ذکر است و آن این معنی  
دارد که تو اراده نمائ در هر امری از امور رضای خدا  
تعالی چنانچه پس در اینوقت کلام تو ذکر میشود و چنانکه  
از اذکار مخصوصه نباشد و انفاکین بر قدر کفایت  
و بان قدری که شنونده را بفهماند و زیاده را طلب  
منها و تحقیق که زیاده قلب را قوی میکند و اندوختن  
کسی از تو سؤال نماید جواب ده بقدر کفایت سؤال



و بقدر قناعت سائل و زیاده بکردار یک حرف چنانکه  
انتهای هدای سلالم الله علیه و آله میفرماید که هرگاه زیاده  
نمائید در سوال یک حرف را هر آنکه زیاده میگویم مادر  
جواب یک حرف را و هرگاه کم نمائید کم میگویم پس کسی  
کسی امام خود را و مقتدای خود را در حق الهی  
و چون گفتن نامی پس بلند مکن صدای خود را بسیار  
از این علامت خاصه یعنی و داب خاشوعان  
مینت و پیا و پیا و در حین سخن قول خدا بگویم که  
میفرماید و خشعت لأصوات للرحمن فلا تسبح  
الاهمسا یعنی است صدای خود را از برای خوف  
خدا پس بنشین و ترک آواز نرم و پست و گفتار  
مما مکرر بخیزی که مراجعت نمایی او را در وحدانیت  
خود و دفعه یا دفعه یا بیشتر انکسایت حرف  
نزد به بی باری قبیحی نظر کرده باشی باین  
کمان که این حالت آگاه باشی خطا کلام خود  
در پیش خود پیش از آنکه او را اظهار کنی پس مردم  
تر اقیع آن خبر دار نمائید بدانکه شخص نهان است  
در زیر زبان خود و قیمت شخص بمقدار آن چیز است  
که بجا میآورد از عمل پس چون وارد شود بر تو گشته  
سخن مکن با وی مهربان و ابتدا مکن با وی در سخن کردن  
مگر در او رضای خدا باشد و چون سبک و صامت  
شده باشد همچنین که سکوت از شخص کلام طاهر  
باشد بلکه باش در سکوت خود متفکر و متدبر  
در آفاق و انفس آسمان بگذرد در زوال و احوال  
او بگذرد در مقطع بودن از دوا مالها بالهکلیه  
ملاک

مگر آنکه سوی خدا باشد و دفعه دیگر در عظمت و قهارت  
خدا بنگر و دفعه علاحه در قیومت و اقتدار  
او بر آسمان و دفعه دیگر در توحید او چه در ذات  
او و چه در صفات و چه در افعال و هم چنین  
منتقم شو در ریاخت حکمت و باغهای قرب و  
معرفت و کم مکن نصیب خود را از دنیا و ملک و  
خود را متوجه از رزق و غلبه و اینست قول امام  
علیه السلام در خصوص نمون که فرموده و ضمیر  
فکر و نظره اعتبار یعنی سکوت نمون فکر  
و تدبر را اعتبار است یعنی عزت گرفتن پس چون  
صمت اختیار کرد و متوجه بقلب خود کرد و نظر  
بوعظمت خدا بنگر که طهارت در قلب آید و در  
تفکر در حال نفس خود نمود و می گفت او را پروردگار خود  
و تدبر در فقر نفس خود در جا و حمت او کرد و در غیبت  
تفکرات این عالم و نظرات آنجا را حال حال است  
در بصورت وار و میشود چهره زلال معرفت که  
سیراب میآید او را و میآید شاعر در راه که گوارا  
و خوش آید باشد و اما پیا پیا معاشرت با خلق  
پس اگر هستی تو طالب علم توحید و معرفت لطیف  
که صادق بای زمانه که بخواند دعای عیسی  
که انت لا غیث مرادی و لك لا لیسواک  
و سیهادی و لقا انك قره عینی و وصلك  
صنی نفسی و فی منا جانیك و لیس و الی  
صناك صبا بته الدعاء یعفه ثوبی نه غیر تو  
مراد من و از برای تو هست و نه ثوبی تو بیداری



و بجزای من و ملاقات تو است روشنایی  
و وصال تو است آرزوی نفس من و در منافع  
بخودی و غیر من از محبت تو و بگوی رضا  
سوزش من از محبت تو پس عزال کین و دور  
از مردم هر قدری که می توانی بدو سیکم در  
پنهان که دوا ندارد و اهل دنیا و معاشرت  
سست فانی است که سالم نمی ماند از آنها چه  
کسی که شخصی گردانیده باشد او را احدا  
اعتزال از ایشان در ظاهر و در باطن و  
اعتزال نمودن از ایشان است در قلب و  
که اعتزال نمودن بقلب بمعنایست بدیده  
بیار دشوار است مخصوصا اهل توحید یعنی  
ایشان بر مرتبه استقرار و ممکن نرسیده  
از این جهت لابد است از اعتزال ظاهری  
باشد از محبت مقدمه و از این جهت  
فرموده که اگر توانی در بالای کوهی باشی پس  
فرموده که بگریز از مردم مثل اینکه از شهر  
و سبب این آنست که مردم اهل دنیا هستند  
ازو معصیت نجاست است و احوالی  
خلایق دنیا شد از او که آن پس متوجه می شود  
معاشرت آنها مینماید متوجه می شود حضور  
نجاست بآن بوده باشد و ترجمه که بد که این  
که تحقیق از کثافتی تو بنگارده باشد که در دنیا  
عین نجاست که عبارت از معصیت  
نجاست باز نمودن مردم به ترجمه و این یعنی  
بلو

بطلاقات با ربان معصیت در زمانیت که عبارت  
باز طوبت بجهت بدی معنی که تو میل قلبی بایشان  
باشی و ایشان این میل نمودار شده باشند و این میل  
مقتضی سلاط و سرایت نجاست معصیت می شود  
و اما اگر ملاقات با طوبت نبوده باشد یعنی میل قلبی  
بایشان نداشته باشی پس در این صورت باطنیت  
مگر اینکه این ترک احوال است و یا اینکه پیش تو آید باطن  
بمعصیت که بشوی با وی هرگز آنرا که تو رسیده الهی  
مگر اینکه نجاست نجاست نیست بجهت بدی که  
او نجاست غیبی است هر چند که مرفوع ملاقات غیبی  
بجهت بدی و احوال عبارت از کفره و فخره طایفه  
است که این طایفه هم اطمینان و اصل را چنانستند  
و ضرر از محبت و معاشرت آنها هر چند که میل  
بایشان نداشته باشی زیرا که تراخ می کنند پس  
شستن تنها کفایت نمیکند بلکه احتیاج به غسل  
و غسل در این مقام عبارت است از شستن باطن  
و بشستن و تضرع و زاری و غسل عبارت است از  
زجر نمودن نفس بسبب اعمال و طاعات و عبادات  
و اما آن احادیثی که دارد شده در تشریف معاشرت  
احزان و زیارت اصحاب و صحاب و صدیقات نمودن  
انها و عبادت نمودن پیران آنها پس احوال عبارت  
از اخوان صفات و اصحاب فی الله است آن چنینی  
کس که زیاده میکند معاشرت ایشان نور و بهار  
و زیاده میکند ترا از حقیقت علم و عمل و روشن میکند قلب  
ترا و رفع میکند از تو شکوک و شبهات را و از اهل



میکنند و هم ترا و پیر و محبت دنیا را از  
 نه اینکه زیاده میکنند محبت ترا بر دنیا و صفت  
 بر طلب جاه و مال پس اگر خجسته و یا فتنی اصحاب با  
 کیفیت که وصف نمودیم پس بر تو باد خدمت و ملا  
 آنها و البته از ایشان مفارقت منما که ایشانند  
 قلوب و ضیاء صدور و انبساط که ایشان بسیار  
 و بسیار دارند و بسیار نایاب تر اند از کوه و دریا  
 و انوار آفتاب و در شود که بیان میکنم برای تو  
 احوال ایشان قلیله القدر و کثیر السامع از گفتار  
 و حضرت پیام از شغل و الا التباطل از آن  
 مذکور شد و اما در حق و بدیسی ایستاده اند  
 که باز میدارند ترا از عمل و از آن نافذ از آن  
 خدای که از ایشان و کبر تر از آن بانی از آنها مثل  
 تو از غیر درنده و کمان مکن در خصوص هیچ کس  
 بد و کوچک شمار هیچ احد بر ایدرسته که توفه  
 ملاقات نمائیم با مردم حال نیستند نسبت  
 به حال یا اینکه درستی بزرگ تر اند از تو پیر  
 شمار آنها را او تو فیر مکن و کوچک شمار و  
 سبقت گرفته اند بمن در طاعت خدا و ایضا  
 بهتر اند از من پیش خدا و ایضا و من کسر از ایشان  
 پس واجب است بر من توفیر و بزرگ تر و  
 چه ضرورتی قطع مگر کوچک بزرگ را  
 عکس و یا اینکه مساوی هستند با تو درستی پس  
 دارم بعضیت خود و شک دارم در بعض  
 شاید که آنها خدا را معصیت نکرده باشند  
 بلکه

جهت آنجب و حسن میباشند از من و چون آنها را در  
 دیدی پس بگو که شاید آنها تو را در انابه کرده باشند و  
 خدا تو را ایشانرا قبول نمود و چه بسیار معصیت است که بیست  
 عبادت میشود و بسیار تائیف عذر و ویشمان شد  
 بفعل آن وجه بسیار طاعت است که باعث هلاکت  
 و اعتلال گردیده بسبب عجب یا بفر یا بفر آنها  
 از صفات و جمیع پس شاید که طاعت من هم از آن  
 قبیل باشد و گناه او از آن قبیل پس او را در نفس  
 کوچک شمار در حاله که نفس خود را از او بهتر بچ  
 هر چند که جاری شود حکم ظاهری از عدم قبول شهادت  
 او پیشی از آنکه تو بنام و بدانه صدق نیست او را تو  
 و غیر این از احکام ظاهریه و یا اینکه کوچک تر اند از  
 تو درستی پس کوچک شمار آنها را او نیز بگو که من پیش  
 گرفته ام بر آنها در معصیت کردن خدا و من از آنها  
 بیشتر معصیت کرده ام آنها کمتر اند از من از جهت کثرت  
 پس فضلی و خود در نزد خدا برای آنها بیشتر است از من  
 و چون نظر و تأمل کردی در این احوال و جاری ساختنی  
 در محل و مواقع آنها پس تو در راحت و صحت مستقیم  
 و چون از بخت از مردم بترسند پس مقابل و عوض  
 مکن با آنها در این بلکه دفع مکن بآن کیفیت که حسن است  
 پس در این صورت آن کسی که میل تو او و عداوت  
 بود کو یا بکودستی میشود که نیز از خویش و قوم و غی  
 یا بند این مرتبه را ملوکسانه که صبر کردند و نمی باید  
 این را ملوک صاحب حفظ بزرگ و بگو در نفس خود  
 که اگر هستی تو مستحق پادشاهی از جانب او



پیدی عمل خود باوی پس بدستی که از تو  
 حق خود را و عبادت یافته و سالم گشت او  
 در روز قیامت و اگر مستحق نیستی از اینجا  
 که ترا رسید پس کفاره سائر گناهان تفصیل  
 ثواب کردی بدون تعب و مشقت دهد  
 نفس تو که تو معصیت نکرده با وجود مله  
 محال است عادت است پس بگوید که تو  
 معصیت نکرده لکن این عادت رفو از  
 دیار حسناست تو میشود بعلت اینکه او  
 از آخر بنفذه آسمانها و غالب عباد  
 مشغول ذره چه در زمین و چه در آسمان  
 و سبب نمایند ترا در هر دو پس بگوید در  
 اگر بده پس هم چنانکه شما میگویند و بعد  
 بمن پس از خدا بطلب مغفرت بخشاید  
 مراد از کلماتی که گفته ام از من بایست  
 هم چنانکه میگویند پس امیدوارم اینکه  
 بختشاید بر شما و بر سائر مؤمنان و اگر اندک  
 پس غنیمت من و اظهار عداوت من خود  
 که ایشان اگر گفته باشند برین آن خود را  
 درین برحق و راست گفته اند و الحق که  
 تحصیل کرده ثواب و خیره بدون تو آن  
 بدان که هر دو کار تو در ملک است بنده  
 اقرب است تقوی و فراتر از تو نشد و تقوی  
 در میان خود و هرگاه ترا حقیر شمارند  
 که تو اهل برائی و هرگاه تعظیم نمایند و از

کن نبوی خداوند انبیا عبادت دهد ترا از کسر عجب  
 و اگر کسی ترا مدح و تعظیم کند در روی تو پس بگوید  
 پروردگار من مواخذه من باین یا بچیز دیگر میکند  
 و بگوید آن بهتر از آنچه میگویند و بخشش برین آنچه را  
 که نمیدانند و هرگز نشاد برین مدح و تعظیم باشد و  
 بیاد خود بیاور قول خدا تعالی را که میفرماید و یحبو  
 ان یخدد و اما لم یفعل فله محبت من بمقامه  
 من العذاب یعنی دوست میدارند که حمد و ثناء  
 بکردند آن چیز که عمل نیافر و ندانند پس کان  
 ملک الله ایست از اجابت یا بنده از عذاب و بکسر ملک  
 بر هیچ کس و بیاد آنرا اول خود را که نطفه نام پاک  
 بودی و آخر خود را که حیضه گزیده و بخش خود ای  
 و تو در این میان حامل کائنات و عذره هستی و  
 مختصر کلام نیست که رفتار کن با مردم هم چنانکه دوست  
 میداری که ایشان با تو رفتار نمایند و دوست بدار  
 برای مردم آنچه را که برای نفس خود دوست میداری  
 و مایوس بدار برای مردم آنچه را که برای خود ناموشت  
 میداری و تمکین ده مردم را از وقت خود پس بسیار  
 دین و دنیا و آخرت ترا و غضب من بر ایشان هرگاه  
 ضرر رسانند بر تو بجزی که از مال دنیا و غضب بکن  
 ایشان هرگاه ضرر رسانند بجزی از دین تو اما اینکه تو  
 و دشمنی تو فی القلوب و همیشه و قرار بده از برای خود  
 وقتی را از جهت تربیت عیال خود و اطفال خود  
 و کسانی که نمونه ایشان بر تو واجبست و معاشرت  
 نا با ایشان بعدل و وسعت ده بر ایشان اگر خدا بر تو



وسعت داده باشد و اگر نه بقدر لطافت  
و محقق نمیدارد خود را برای آن چیزی  
نیز برای و بعیال خود غضب مناد و سر  
مباش و جماع بسیار چه بدستگاه جماع  
از دست انبیاء است و نگردان هم خود  
و لذت بردن از زمان بلکه در قصد است  
زمان باشد از کونیه لا اله الا الله و ان  
تذری نفسی و تا خواطر جمع باشد و مجموع  
از برای تو حاصل گردد در طاعت خدا  
اختیار مکن چه بدستگاه شر و مکارانند  
و دل زمان را مثل و اینها را مریز  
با ایشان ظاهر مکن چه بدستگاه انه الله  
علیهم فرموده اند که در سترن شما کسی نیست  
بازمان بسیار بعد باشد و هر کسی که بخواهد  
الهی است است پس تا مل کند که چه کوش  
بازمان از راه حلال و مکر دان کرد و برای  
زمان تا اینکه تسلط شوند بر تو بلکه در آن  
بمقتضای شریعت و مروت و استقامت  
مباش و ثبوت با ایشان مکن و از شر  
با آنها مجامعت نما که باعث حماقت و سر  
افترت و دنیا میگرد و اگر زنها را بد  
عدالت نماند در میان ایشان یعنی با یک  
از ایشان سلوک کردی پس با یکی طوط  
سلوک کن هر چند بر تو واجب بلکه سلوک  
نزدیکتر است بتقوی و در عاقبت  
ی تو

و هر کس تو میباشند و الا عدوت بین آنها واقع میشود  
و اظهار آن میکنند پس میافتی بمشقت بسیار و محمل  
نمیشود بر تو چه بسوی آن چیزی که در صدر او هستی از  
طلب حق نمودن و از تحصیل کردن معارف الهیه و غیر  
قرار ده از برای خود و وقتی را که باید نشینی در آن  
از برای شغل مردم هرگاه ناچار باشی از این امر و اگر  
نه نشینی از برای آنها و نه بازها هر قدر یک وسعت داشته  
باشی و تا مل و تدبیر کن در کتب احادیث ائمه اطهار  
سلام الله علیهم مثل نظر متعلم در نظر عالم باین معنی که نظر  
مکن با آنها با اعتقاد اینکه امام علیه السلام حق است  
و حاضر موجود و خلق همه در هر جا که باشد حق است  
علیه السلام آنها را میبیند و هر چه بگویند میفهمند  
و مردم همیشه در حاضری او و بر ایشان نظر است پس  
چون تا مل خودی در کلمات که منسوب است بایشان در کتب  
که قصور کرده نظر خود را بر ایشان و یقین دانسته  
که حق برای ایشان آنهاست و بسوی آنها است پس  
غیبت که در این صورت ایشان علیه السلام تر است بدین معنی  
و تا بیدار اند میکنند و و انکیز از نزد ترا در کمالی پس  
در این صورت اگر حدیث از ایشان است و اراده اینند  
که بان عمل کنی پس تقرر میکنند ترا بر آن و هرگاه از ایشان  
نباشد یا اینکه از ایشان باشد لکن نمیخواهند در صورت  
که تو عمل کنی مافی از جهت مصلحت تو پس در این صورت  
ردع میکنند ترا از آن به نصیب نمودن قرینه و ثابت  
نمودن او از جهت ارشاد و هدایت و بگردان خود را  
و قاعده خود را تا مع حدیث نه اینکه حدیث را تابع خود



وقاعده خود را ندانند تا آنکه اگر موافق فهم و  
قبولند و الا رد و طرح نمائی چه بدستگیر  
و طریق متعلین نیست و حال اینک ایشان  
که ما نایم علماء و شیعان ما اند متعلین و ما  
محکم دارد و مشابهی دارد باطنی دارد و  
دارد مطلق دارد و مقیدی دارد و در  
دارد و موضوعی دارد و مبتدا دارد و  
دارد و محرفی دارد و اراده میشود از  
مشار و حبس با وجود این احتمالات عقد  
قطع نماد حاصل میشود که قطع و متیقن  
که ما میگوئیم که در میان ما امامی است که  
میگرداند و در ثواب را اسان مینماید و الا  
رضیت خود بفرماید و منتظر است از آنکه او  
گذارد و الا گذارد ایشان را با اختیار است  
لکه میفرماید بسوی آنها آن هر شیئی که از این  
میکنند او را از آنها بفرستد صافه از  
باسکوة یا مثالی یا نطقی و یا لحنی خطبه یا  
و امثال اینها زیرا که خدا تعالی کامل نموده  
و واضح و روشن گردانیده راه یقین را  
لکار مایوس شده اند ازین ما اشاره  
که فرموده القوم بلیس الذین کفروا  
بودن حج و زکات بودن مستند ما به حقیقت  
اصاحه و اکابر امام محمد باقر علیه السلام  
که هیچ بنده نیست که دوست بدارد  
در محبت ما و سوال کند مسئله مگر آنکه

او جواب از برای این مسئله و میر فرموده است بدستگیر  
ما را با هر کسی که شیئی است مستند او به تحقیق فرموده است  
حضرت قائم صلوات الله علیه بدستگیر میکند مرا  
کردن شمار او را فرمود میگوید در شمار او هر کاهانی  
نه بود هر آینه ازین میکند شمار ایشان است و سختی و  
احاطه میکرد بر شاد شادمان پس چون امام ترازو غایب  
شد بقیان بدان که ترازو غایب نیستی پس رجوع کن  
به کلمات آنها چه بدستگیر برای استندید و را  
میکند از شمار که ضبط میکنند مثل ضبط کور و اگر  
بوده باسی منقطع بسوی ایشان و رات کرباشی  
در محبت ایشان و کلام در این مقام بسیار است و سر  
آن عجیب است التفات نمودم باین چند کلمه از جمله  
نمودن منتر سیدین و پیدار نمودن و بدان چو کلام  
هدی علیهم السلام فرموده اند که عرف میکنند احادیث ما را  
بکتاب خدای تعالی که موافق شد بخدای تعالی که  
عالمی لطف شد ترک نمایند پس هر حدیثی که یافته باشی  
او را بصافی فطرت خود و اخلاص در محبت ایشان  
پس لابد است از آنکه برای او شهادتی باشد در  
کلام خدا که دلالت کند بر مراد و صحت کلام در حق  
محکم باشد نه مشابه پس بدین حدیث خود را و بعد از  
زن دامن سعی را و تضرع تا بسوی خدا تعالی آنکه  
پیاپی از آنرا این آیه محکم را که شاهد و صدق است  
بر حدیث ما آنکه گویند مردم که حدیثی که ادعا نمود  
در این مقام از جمله شهادت است یا آنکه بگوید  
است مدعی این و چون باین مراد بر خوروی



در اطمینان است و در یقین اکل بیج  
قطع کننده و انکار منکرین را منع کننده  
و این حاصل میشود مگر متکبر از نظر در کلام  
و با خلاص قلب از آنچه که منافای محبت او  
صاحب جلال و اکرام و حاصل میشود مگر بدو  
با تفکر و تدبیر در سخن که در آن اهل و اطراف نهاد  
که مکرر شود و آید که متور گردد پس لابد  
اینکه واقع شود بر مراد و اگر نه باشد همچنان  
که کرم سائل را از درگاه خود غایب نموده  
مینمایم او را و باز ترسیم مینمایم او را و باز تر  
او را و بدان تحقیق که خدا تعالی ذکر کرده  
محکم خود و فرموده مستخرج آیات تالیفی  
افسوسم حتی یقینان بهم انداخته  
مینمایم ایشان را آیات و علامات خود  
و در نقش ایشان تا آنکه ظاهر و آشکار  
که استحقاق و شایستگی هر نیت در آنکه علوم و  
هر کدام تمام آیات او میشوند و شاهد بر آن  
و تدبیر و شاعند بر لسان حال و معانی زیرا  
مضاف است و مع مضاف افاده عموم  
در حق تعالی نمون آیات و افسوس در بیان عقاید  
دلالت کرده که قرآن جامع جمیع علوم  
خشت و تری نیت مگر آنکه در کتاب پیدا  
پس لازم آمد از جمیع این سخنها که هر یک  
و در احادیث آنهاست باید موجود باشد  
به بیان حال و بر نیت اکل و اوضع در عالم

خلایق و این جهت است که خدا تعالی فرموده فی فصلکم  
افلا تبصرون یعنی در نفسهای شما آیهایی بنمید و  
تا مل نمیکند پس طلب نما و سعی کن تا آنکه منال را در  
یابد و به بیان حال بدین منوال که در قرآن و در احادیث  
است بر جزوی تا آنکه در مقام اطمینان ثابت تر  
بوده باشد و در محل یقینی و عظمی و استوار بوده باشد  
و این نمیشود مگر بطول تفریح و تفکر در عالم قلب حاصل از  
جمیع شواهد و دل صاف از جمیع مراتب و مطالب  
باین شرط که معاند و بوج نبوده باشد و صاحب قاعده  
که مآخوذ باشد از غیر این راه که راه خدا باشد نبوده باشد  
و هم چنین بطایفه که میل کند قلب تو بموافقت آنها از  
جهت انس و مودت نبوده باشد زیرا که دوست داشتنی  
تو چیز را که او را نمیکند ترا از آن چیز یعنی قبح را نمی بیند  
و نمیشنوید اگر گویند بلکه باید باقی باقی بر فطرت که خدا  
مردم را بر آن آفریده در حالتی که طالب باقی در  
قرب و بجای او و ناظر باقی بوضع او و بکینونیه اعمال  
آنهمان که آن اثر فعل او است که دلالت بر نیت فعل  
او مینماید پس در این صورت واجب میشود در خدا تعالی  
در حکمت اینکه بر سبب تر ابرای منال و بیان کنم از برای  
توضیح احوال به تا آنکه بوده باشد باطنیان قلب و  
خاطر جمع و میداند که کتاب تدوینی مطابق کتاب تکوینی  
است و از فهمیدن این مطابقت ظاهر میشود بر سبب  
بسیار از علوم و انوار و در این عبرت است اولا  
بعد از آن بدان که چون حکم کرده خدا در حکم کتاب خوب  
و دلالت کرده بر این شواهد وضع او که میخواند آنکه



به سنانا سائر خلقی اسرار هر دوگون را و عو  
هر دو نشان آمانیکه بر بخت بوده باشد  
در معرفت خالق و باری خود پس در احاطه  
آنچه را که ما میبایم در کتاب و تفسیر  
یافته که بپایم اورا از وجدان خود و اورا  
باعقل و حواس و مشاعر خود پس بنظر کرد  
بجمل بیاد و سعی خود در او تصریح ناساخت  
و برای ائمه طاهری سلام الله علیهم اجمعین  
و وسائل فیض مستند اندک دلالت نمایند  
برمان عقلی و شواهد کشفی که مطابق است  
کرده با آیات الهیه از تدریس و کتاب  
بوده باین در اطنان و اقوی باین  
و باین مثل کوه که حرکت نمیدهد و او نشد  
و زایل نمیکند او را بادی که شکسته و از  
هر دور که رود در پرتو واضح و از دست  
ساطع بوده باین و بوده باین نور در هر  
درست و نور و شافی در دل تو و طلائع  
از خدا نیاید تا فتح کند برای تو آنچه را که گداز  
در عزان قلب تو و محازن صدر تو را  
کتاب قوم خصوصاً عامه عمداً و از نهان  
اخذ شده باشد و هم چون باین که گویا خداست  
را خلق نکرده و هیچ کتاب نوشته نماند  
مذکور شده و هیچ خط به جاری نباشد  
که خداست و ترا اهل نگذارد و برای تو  
که تعلیم نماید یا ظاهر بشود و یا غایب  
نماند

که مگر خدا نیاید این کتب و آلات را و حساب و وسیله  
کرد اندیشه برای تحصیل علوم بعین انیکه مذکور شد  
که خدا نیاید سبب هر ذی سبب است و سبب سازنده سببها  
بدون سبب و ذی سبب برای تو از اشارت و مخلوقات  
کلام ما که خدا نیاید امر داده برای هر ذی سبب  
یکی سبب عام و یکی دیگری سبب خاص پس اهل علوم  
نمیگویند سبب خاص و جزئی و اما اهل خصوص پس  
تمسک میزنند سبب عام و این سبب عام کافیت از  
برای جمیع مسمیات و مناسبات با همه اسباب و ال  
انیت که منقطع باین بسوی خدا نیاید جمیع آنچه داری  
یعنی متوجه او باشی بنامی خود باین معنی که از خودت  
و هیچ نگذاری از باطنت مثل وجود و عقل و نفس و قوی  
و مشاعر و از ظاهرت مثل دست و پا و سر و تن و چشم  
و غیر اینها مگر انیکه متوجه او گردانی و زبنت قول خدا  
نیاید که میفرماید اللیس بشیء بکاف عبده یعنی نیست  
خدا نیاید انیکه کفایت کند بنده خود را و قول خدا  
نیاید که میفرماید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی  
هر کس که توکل کند بر خدا پس است خدا و او را پس است  
و قول خدا انی الله و من یتق الله يجعل له مخرجاً  
یعنی هر کس که بپروردگار خدا را بترسد و خدا را بترسد  
برای او مخرج یعنی خلاصی از شداید و فتنی در دنیا و آخرت  
بخشاند که در حدیث وارد است وقال جدای انکافا یعنی  
انکه و بعلم که ان الله یعنی بر سید از خدا نیاید و تقوی  
شعار حق سازید و خدا نیاید تعلیم میکند شما را و اما  
اصلاح نمودن قلب و نفس باید که در تقوی نداشتن باین

سبب



الاکثر ایضا و امید داشته باشی عزاداری  
 مکرر از خدا و خواطر جمع نشوی مکرر کسی  
 مکرر طاعت خدای تعالی و عمل کنی بمبانی  
 خدا تعالی و اگر کسی مکرر از جهت شوق و اشتیاق  
 و دلشک بمبانی مکرر از آن چیز که فعل مکرر  
 خدا تعالی و بوده به دست طاعت او و منتهی  
 چیزی نمی نرسد تو و غفلت کنی از کمال  
 کنی بر دنیا و چون اراده نماز کنی مثل  
 نماز کسی که دنیا را و دایر کند و بسفوف  
 باشتی متوکل بر خدا تعالی و امید داشت  
 او را و ساد بمبانی اگر کسی برای نفع  
 بمبانی امری کند بلکه باشد در این حدیث  
 که نوشت اعراض بسوی حاکمی از جبار  
 از او چیزی پس نوشت بعد از سه سال  
 عطا کنه بر من پس عطا کننده خداست خبر  
 این نیست که جباری کرده خبر را بدست  
 نمائی پس مانع همان خداست و باک پس  
 فرمودی مکی نصیب خود را از دین کن  
 همچنین خدا تعالی احسان کرده است و  
 نماز خدا تعالی را گویا آنکه تو او را هرگاه  
 تو او را نمی بینی بدرستی که او برای بندار  
 در قلب خود خبر را از آن خبرهای آتیه  
 بنیدار پس چون بوده باشی بطریق تو  
 پس به تحقیق که مالک گردیده سر به  
 خود را و خاله گردانیده او را از اسق

در روشن کرده بنور قلب جمع قوی و مشاعر پس در  
 باین سخن صلیب های شیطانی را و لذت برده بزرگ  
 و چون پس بشاید تر که تو در این وقت است و دیگر  
 انشاء الله داخل غفلت و بر تو طغیان و نیست سر علم  
 طریقت و تیری از انبیا و ده مایه شریک است  
 خدای تعالی فرموده است و انما علیهم بنا الذی  
 اقتباه ایاتنا فاسلخ منها فان بعد الشیطان  
 فکان من الغاوی و لو شئنا لرفعناه بها و  
 لکننا اخلا الی الارض و اتبع هویة فقلنا کمال  
 الکلبان تحمل علیهم یلهم او تو که یلهم  
 الایة یعنی یا محمد صلی الله علیه و اله مدح و برایشان خبر  
 و قصه آن شخصی را و این طبع این با عورت که او را اسم  
 اعظم داده شده بود از جانب خدا که او را با و آیات  
 خود را پس شمع و بر کنده شد از آنها پس تابع گردانید  
 او را شیطان و شد از جمله کفر امان و هرگاه میخواست  
 هر آنچه ببلند میکردیم او را بان آیه ما و انقدر است و  
 محله گرد بسوی زمین بفرستید میل خود و تابع است او  
 و هوس خود را پس مثال او مثال مسک است اگر چه  
 کنی او را فریاد میکند تا آنکه زبان خود را از شدت فریاد  
 زدن بیرون می آید و اگر ترک کنی او را و بگذاری  
 او را باز بخوابی میکند و ختم نماید خدا تعالی بر شما و بر ما بر  
 خیر و انکه از دمار بنفس خود و یک طرفه العین نه در دنیا  
 و نه در آخرت و لا حول و لا قوه الا بالله العلیم  
 و اما صلیب ستر پس امنیت که خطره نکند بدل تو آن خبری  
 باز میدار دتر از تو حید صفاتی و از تو حید دانه پس آوی



حاصل میشود بزرگ خطرات قلبیه که میسرند  
 که فائز بر خدا بر نیکرد و اما در پیش  
 بزرگ نمودن ملاحظه فرمای دیگر با صفا  
 حتی اینکه دیده نمیشود درین هنگام عزیز  
 نمی شود صدای مکر صدای او و حال آنکه  
 اثری بر او استحقاق ای می شود در این  
 هنگام تا بلکن و ملاحظه اسماء کبار  
 و خالصی بعضی خود را از اعتبار جهان  
 لازم دارند که در اثر او آتشی در است  
 بهترین آنها ملاحظه نمودن واحد است  
 باشد شامل این توفیق و اسالوده بخود  
 محسوسه باشد آن صفات را چنانکه است  
 که الذات غیب الصفات و در حق  
 میشود باب علم حقیقت آن چنانی  
 که کلید او پس واحد است و چون که در حق  
 جمیع علم بر از نصیب و کیف و بود  
 و ما وانی و میباید مقصود خود بود  
 و آن چیز که امور تو با و منتهای می شود  
 بودی یک نشانی واحد و در حق میشود  
 و منافع و نظر میکنی چشم را بر این  
 هنگام مواقع وضع الفاظ و لغت را است  
 و خاسته و ظاهر میشود بر ترس حقایق و  
 کنایات و استعارات و تشبیهات  
 ماسوی حقایق را در الفاظ دانست  
 در مقامی میکنی حقایق را با الکتیبه دانست  
 در مقام

که یک نشانی واحد آسمان است زمین است که است  
 بر است بجزات و رحمت است سنگ است از است  
 وجود تا آخر مراتب ظهور شود بر تو انیکه حق  
 نیست مگر طاعت خدا و هیچ شرف و عزت نیست مگر در  
 حضور و تذلل پیش او سبحانه و انیکه علوم همیشه است  
 و اما شنیده از کتاب با از خطاب همه کس را نیست  
 محسوسه الظمان ما حتی اذا جاء لم یجد  
 متنبها فوجد الله عنده فوقف حسابه دانست  
 سریع الحساب یعنی مثل سربست که در زمان  
 هم دار بود هر که نشسته او را است بی بندار و اما انیکه  
 میا بر پیش او نمی یابد او را هیچ چیز پس می یابد خدا را  
 پیش خود در حالت که حساب او را میکند و خدا  
 تبارک و تعالی سریع است حساب او در اینجا تصدیق میکند  
 قول خدا تعالی را که میفرماید و ما امرنا و لاحد  
 کلیم بالبحر و قول خدای تعالی که میفرماید یا عیسی  
 بالحق انا اول بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی  
 ایا عاجز شده ایم با بسبب خلق اول یعنی نه چنان  
 است که خلق را اول که از کتب عدم بوجه وجود آوریم  
 عاجز گردیده ایم بلکه ایشان در شک هستند از خلق جدید  
 و تازه پس درین هنگام قطع نظر کن از ماسوی و جمع  
 مکن بقیه حق و دیگران که کافیه دنیا متاعست فانی  
 و اما آخرت است و در قرار آرام و اگر که کمال  
 نمایم برای تو آنچه بر خطا هر شود بر نمونی که  
 است در این مقام هر آینه دل تو بر و از دنیا میبرد  
 عقل را حیران میکند و میگوید که این کافر یا مرتد

سید

سید



و لکن در آن چیز که ذکر نمودیم عزت بی  
 که عزت یکدیگر در بصیرت برای که به و  
 اعلا ترین آن در مقام آنست که  
 خداوند واحدی را که حق و معبود  
 تعالی و متوجه باشی بسوی او بدار بنقیده  
 خود در حالتی که محو کرده باشی نفس و پوش  
 نموده باشی ذات خود را پس بتائی  
 در دریای بیکران توحید و غوطه و در تبه  
 تفرید که بغیر از او کسی را مشاهده از قطع  
 از صفات و اسماء کرده باشی و دمی  
 و مشاعر را خاموش نموده باشی و قصد  
 طالبین است و قاطع سفر مسافران  
 مقام اهل است در ظلال محراب قول  
 امام علیه السلام میفرماید و اذا انجس قلبی  
 فی القو ادواذا اهاج بریح التماسک  
 فی ظلال المحبوب و انظر محبت سواه  
 یعنی چون در شرفی معرفت نمکند فواید  
 بیجان میاید با محبت و انس به محبت  
 و ترجیح میدهد محبوب خود را بغیر از او  
 و مناسب این مطلب است قول او در دعا  
 بک عرفک و انت دلتی و دعوتی  
 الیک و لولا انت لم ادر بنی بسبب  
 تو شناختم ترا و تو دلالت نمود و دعوت  
 کردی بسوی خود و اگر نبودیم بصحبتی  
 تو در اینجا قطع نمائیم سخن را بهار سید  
 محمد

ای برادر توفیق دهد ترا خدا برای خیر دین و دنی  
 نماید ترا خوبی در هر شایسته که تحقیق واضح کردیم  
 برای تو نزدیک ترین راهی که موصول بسوی  
 خدا بقا و بسوی قرب و رضای او و بان طریق  
 که رسیده است از ائمه اهدی علیهم السلام و تجزیه  
 نمودیم و مشاهده کردیم صدق دی را و ضرورت  
 او را پس اخذ کن او را و باش از خدا شاکر کن  
 و عدول مکن از آنچه ذکر کردیم مگر برای تو بسوی  
 باطل میل مکن و انتفات مکن بر طرفین این حیل  
 گمنده های کفار و مخلصین یعنی صوفیه از ترس  
 ایشان خلق را بر ایضات غیر مشروع و مقصود  
 ایشان اذیت که عبادت نمایند غیر خدا را چونکه  
 قرار دادند برای ایشان رضو صورت بر سر پیش  
 و پناه به بسوی خدا بیاورند از ایشان و اگر سرودم  
 من بر تسمیه سغرد با قلب شوش هر آینه بیان میکنم  
 برای تو از فضایل ایشان آن چیز را که تذکره باشد  
 برای اولوالالباب اینقدر است که اخذ کن حق را  
 و اعراض نما از باطل و باش خوش که بر در کار با منویان زمره  
 است و صلی الله علیه و آله الطاهرین و لعنة الله  
 علی اعدائهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین قد  
 فرغ من توبه یکا منشیه با یوم الاثنین لاجل عشر لیل  
 مضی من صفر المظفر فی قریه سراوان من  
 قریه الرشد فی ۱۳۳۰ هـ حامدا مصلیا  
 و مستغفرا لمرحم کوبه که اینجا تمام شد کلام سید  
 و مقتدی ما اطل الله بها و و صلی جعلی

سید  
 این کتاب مال



من کل مکرده فدا شد و تنفی حد  
و طول عهده و مدت ما خصلت  
الکائنات لغزته و دامت از الله  
بکلمه و صلی الله علی خصله  
و فارغ شدیم از نرسیده کلام

والفاظ لطیفه غریزه  
بخشیده در دست نام  
سازگار  
فازیم از نوم  
در غره شکر کجای

از این کلام خالص  
از این کلام خالص

هذه کتاب مبارک طریقه

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی الطاهرین  
و رب طه و خالصین و نوره الله علیهم  
لب جبین کوی بنده انیم کرم انسر کار  
عظمت مدار تو اب کامیاب است  
و جدال و محنت مداری و بی فضل و کمال  
اعنی شهادت اعظم کرده خرم سلاله  
دو دمان سلطنت و شهادت و ان جلالت  
و محنت مداری سر کار عظمت  
لازال مرتبه ابتیاد است الله بارک صادر شده  
بود بافتار این خلقت حق تعالی آن فراموش  
فرموده بود و در خصوص حق تعالی آن که کج  
قسم داد میوه و موصوم کجای که شهادت  
تشریف

تشریف آورده و انتم اسرار از جمله لازم است اقدام  
نموده بجهت خدمت این رساله را تصنیف کرده بدین  
معدت مدار این انفا و توبی و در خصوص تحقیق این مسئله  
می جستم به بیان مقدسه و چهار فصل **مقدمه** در مجله از معرفت  
مسمی مقدس موصوم صلاه الله علیه جمیع بدان اینک  
و خداوند عالم جل جلاله الخیر واحد است موصوم از این  
کثرت و احد است شمره از این است خلقت و در  
تبری از آرایش صفات بعد در حد و حال اندک کج  
او بنور نه بر جوی و نه مقصودی و انبیا و نه نبی چرا که نفی ام  
چیز است نه اندک حضرت صادق علیه السلام فرمودند پس خداوند  
عالم خیرات از خلق کمال کرم و بود که کجا در مدخلی از این ابتدا  
کرد خلقت از این مقدس و تبری و شمره از جمیع نقصها و در  
جمع صفات و اسما و کلمات و حقیقت از ادوار و ان نور مقدس  
شعبه و بی نور مقدس تمام البتین است صلاه الله علیه و ان  
و تعبیر از طمان آورده و شمره و بعقل کل و بر جوی و در جوی  
باینکه کج جمع حیات احیاء با است و بقول دینا ما هم عباده  
از این جوهر است و از این جوهر اخبار متعدد رسیده است  
بی انکه اول مخلق الله نور است صلاه الله علیه و ان و یک  
اول مخلق الله عقل است و یک انکه اول مخلق الله روح است  
و یک انکه اول مخلق الله قلم است و یک انکه اول مخلق الله  
است و سراد از همه تمییز و جهل را کمال است  
که اخبار مختلف است و در نزد حکما اختلاف است  
چون شمره عالم با ان نور است عقل گفته میشود و چون عالم  
با و است روح گفته میشود و چون مبدی است است آب گفته  
میشود و چون با و جوهر در لوح امکان ثبت شد گفته میشود  
و چون بی صفات در اسما است گفته میشود و در حقیقت







عالم امکان معور کردید و بود و چه در آن  
 پیدا شده پس باین واسطه بر آن  
 حضرت پیغمبر را چراغ روشن گشت تا از نور  
 او عالم با تمام روشن شده و چون نور را  
 اند حرکت جمیع ذرات عالم در بسته  
 بنحیک و نسکین است این است باری  
 حضرت امیر است علیه السلام که احوال  
 یعنی زیر و رو احوال عالم و ذرات اما  
 رضایت بکم تحرکت الممتحکمت  
 السواکی یعنی کما حرکت کر کنند  
 و ساکن نمانند ساکنی شوند و کان جز زنی  
 صد هر از کرد و آینه بکذا اند عکس از هر چه  
 کردند و اگر آفتاب حرکت نکند  
 حرکت کنند و اگر کسی شود همه از کرد  
 کرد اند همه معوم کردند و اگر کسی  
 بلا اهلست پیدا شود بدین طریقه است  
 مانند آنکه نقاله زنده دارد از حرکتی  
 گذاریم بیاید جمله قابها مانند ای شعرا  
 اینجا بخوانند که گفته است ای حال گاه  
 پیش در حرکت و صورت است  
 عرب هر چه گفته است تمام الی  
 و الناس بعدك کلام عظیم هر یک  
 همه وجود بر او است بعد از تو  
 عرضند چنانکه آن عکسها همه عرضند  
 نسبت به نفس و هم اندر پس وجود  
 کل مخلوق و البته وجود خدا همه  
 از آن هر یک

از آن مقدس است در هر مقام و مکان و زمان آفرید و در  
 هر مرتبه ایشان کما میباشند و فضای افکار را بلباس  
 که در آن مرتبه دارند بر کرده اند بطوریکه زرقه خاله از  
 ایشان نیست بلکه وجود ایشان در هر مرتبه همین یک کفایت  
 است چنانکه از کتاب و سنت قطعی هر کس در اصل  
 حقیقتی ایشان همان حقیقت است که بر کرده اند بآن  
 حقیقت فضای آسمان و زمینی را و از شدت لطافت  
 و صفا از دیده ای خلایق برتر است و لطافت آن  
 مهتاب و مرتبه از حجب فلک اطلس بیشتر و در آن  
 هوای امتیوان اند به پیچند به جای افلاک و هم  
 جای فلک الافلاک و چه جایی مقدس ایشان و بعد  
 از آنکه خداوند از آن مقدس ایشان عرش و کرسی و افلاک  
 و عناصر را آفرید و از این اصول بنی نوع بشر را آفرید  
 بنی آدم و حیوان بنی آدم از جنس بدن خلق کرد و  
 مانند آینه انرا مواج به بدن مقدس ایشان کرد پس  
 از آن مقدس از آن حسی در این بدن قاب بشری  
 پدید و سر تا پیر آن آفتاب تا بان منور گردید و در  
 سخی ایشان و پیچند به بهر شای و حرکت کنند حرکت  
 ایشان و ساکن شوند و بگون ایشان گردید و همه کفایت  
 کردار و رفتار مثل کفایت کردار و رفتار آن اولا  
 مقدس شد و هر که منور شود ایشان بود پس این بدن  
 بدن بشری ایشان است و آن بدن اصلی در این  
 بدن بشری مانند روح در آن شود و این بدن مقدس در  
 تحت آن بدن گردید و اختیارش در دست او شد  
 بخوبی که اگر نخواهند تغییر و تبدیلی در این بدن مقدس ایشان را  
 ممکن است و بدین صورت که بخواهند متوانند از این بدن

ایشان











که اندران بیان که لطف و عظم از حجب فانی  
 الا فلاک است بمقتدا درجه ای است بدن  
 بر کرد تمامی عالم بگرداند در طرفه انسانی  
 آنکه این عرض بر محور حرکت میکند و بدن را  
 بر قطب و میان ایشان دو حرکت فرت  
 است چنانکه میگردند فاشند لطف  
 علام الفلک پس موافق آنچه یافتیم  
 میگردانند که همین بدن عنصر را در طواف  
 در سافت جمیع آسمان و زمای و حجب  
 آن بگردانند پس آورند و هیچ از امور  
 حرکت است چنانکه اگر سیکله مثل بر  
 در یکسانه در آن سیکل دور را عالم را  
 کسی گوید که سرعت حرکت موجب فساد  
 میشود و میگوید که الحافظ و قاسمی ندانند  
 و فساد باقی باقی بر اسطر طبع  
 و طبع طبع عالم طبع است  
 فاشند حفظ کنند حفظ میکنند و فاشند  
 و هیچ عجب نیست با فاش را در یک زلزله  
 و زلزله به بر و میگردانند و میگردانند  
 بر داشته در یک روز صد مرتبه  
 که از بادی این فاش است که در یک  
 راه بر و میگردانند که این هم بطور  
 خود را با ساعی یا دو ساعی یا سه  
 بعیده به بر و فاشی بآن دست که  
 آن جابه را که با بر و فاشی بآن دست که  
 و آنکه که موجب میکنند بسبب

بهر برای بنده و کمان میکنند که غرایب میگردانند  
 و بایشان میگردانند که چاهای این نور علیست  
 آنهمین جمیع نورانی است پس ای و صبح  
 پس از معرفت آن مقدس سهل و آسان است  
 و موافق حق واقع و صبح دیگر که بآن نور علیست  
 و سایر بر زنده از ایشان و آن چنان است که چون  
 حجب ایشان در جمیع ذراته ای عالم است و  
 از ایشان خالص نیست میگردانند که ای بدن بر را در  
 معدوم نمیشود یعنی متفرق کنند بیک جسم بر  
 رزق چنانکه بر حجت حکم نمیشود که متفرق نشود  
 و جدا گردید و در هر متفرق شود چنانی این بر  
 در بدنه مثل متفرق فرمایند و جدی دیگر در طری  
 ترکیب نمیشود مثل آنکه جبریل صوره عبد الله  
 میگردانند و چون بر رفت آن را متفرق میگردانند  
 منتهی میگردانند و چون بار و دیگر میگردانند از لوس  
 و جبریل همان جبریل بود و چنانکه حضرت امیر  
 میگردانند و هر یک جد حضرت امیر بود  
 حال میگردانند جدی را از جدی متفرق کنند  
 و در بدنه دیگر در همان آن جد دیگر ترکیب نمیشود  
 فرموده بخود گیرند و از آن ناطق شوند و اگر کوئی  
 پس این جد جدی آن جد عتیق نیست میگردانند  
 امام که امید است همان تکلیف و ای عرض است  
 که در همان یک بدن هم دایم در تحلیل است و بدل  
 ما تحلل میگردانند و اما بدن اصلی در هر است  
 و ای اعراض در یک و شکل سبب تغییر اصل است  
 غنیمت چنانکه در در قیای آنچه از بد است و در



راز و زبانت در قیاسی زبانت و کذا  
 گفتیم که در قیاسی زبانت اگر چه است  
 فصل بنویسد که این جبهه معروف را در بدو  
 کنند و کسی نمی آید از انظار چنانکه ام  
 حقی کردند که هیچ دیده نشد و در بدن دیگر  
 فراموش و از آن اطمینان نداشتند و بر سطح بدن آنگاه  
 انتم اسیریت مملکتی و این استبعاد ندارد  
 مملکتی است که قطعه از زبانی طوسی را ام  
 که نزدیک کرد و بر مری موقوفه فیما بین  
 زمینها در این مابین در هم پیچیده بودند  
 که کسی میگوید شد اضطرر میبود بلکه سرانجام  
 قدم خود را بر آب نه بر آن زبانی مگر آنکه  
 هم کرده بود و در یکطرفه ایست و میبود  
 اسیریت جسد ایشان کند و نه مایهت سر  
 بان زبانی چرا که سرعت و بطور بادفت  
 و چون ما میروند نه مایهت سرعت حوا  
 و میبود که برای بری بود و نه مایهت  
 برده و میبود که ملاکه را اسیر کنند که  
 خود را کشته اند و در آنکه در دود  
 و میبود بر کوهی نسبت بهادر را بفرمانید که  
 سرعت به بر دشت آن حکایت سلمان  
 حکایت سلمان ویرایشان و میبود که در آن  
 شوند و آن حیوان را با قسام زبانه حرکت  
 چنانکه یک دفعه هم چنان فرمودند و خلاصه  
 آن مقرر شد و استند و دیگر هیچ ختام  
 میبود این جواب بدید و آنچه امری عام

و قد اقدر علی  
 و الله اعلم  
 کتبه العبد الذلیل  
 کرم ای ابراهیم  
 و فی حق عصبه  
 است الدلیل  
 نقیض کلمه  
 کلمه است  
 حاد اصل کلمه  
 و فی حق تبه  
 استیضه  
 العبادت  
 معجزه  
 باری  
 فی حق کلمه  
 سید

بسم الله الرحمن الرحیم  
 ستایش خداوندی است که هر روز کار علی است  
 و در و پیغمبر است که مترجم بین است و این  
 اظهارش را که سادات کانیات اند و اولیاد و صاحب  
 کفایت بر تائید لغت به شمار باید و شمس انبیا  
 و اولیاد و قرآنی و اولیاد و تحقیق این رساله است  
 مختصر که برشته و تحفه در آورده است بنده اینم که این  
 از اسم زبان فارسی حرکت و این ضباب است که کتاب  
 و سلاله الدیاب علامه فقام و ذوالعز و الاحرام الخلیل  
 العظیم که این سلاله که شریف که این اناری سلاله  
 و باقیه و کل مکرده و قه و سبب آن شد که چون حقیر  
 فقیر ساله نوشته کردم بر زبان عربی در ابطال دعوی  
 علما و هم شیرازی که بخود باب نامیده و فی تحقیق  
 حضرات ماب است و آنرا با مایهت البطلان میبود  
 دعوی هم از هم آن عاجز بودند و با آن سبب شهرت باب  
 حضرات ماب در دلهای آن عوام کالایع نامیده بودند  
 لهذا ایشان فرمودند که اگر رساله تألیف می شود زبان  
 فارسی و بطوریکه این بده شهرت که در دل عوام مانده است  
 بر طرف کوه بدو دین هم اعتقاد لایزاله الطمأنین است  
 کردم و فی الفوز این رساله را شروع کردم و این



میر شهاب در اندون باب نامیدم و  
عام جهان است که توفیق بر تمام آن  
دادم این رساله را بر مقتضای حضرت  
چون عالم خیر و دانی بصیر در این عالم نظر  
که بنای این عالم بر حکمت است و چنان حکمت  
در وضع این عالم نگار برده است که عقول حکما  
رسید و او عالم علم حقیقت را غنیتر از علم  
پسند که چنان حکمت نگار برده است که اگر  
چیز بود و نادر که است در آن نظر کند  
در آن بگردد و بر هر چیزی که حکمت و  
که غنیتر از آن است آنرا اندک پیشتر ناپ  
و اگر احیاناً چیزی پیدا شود که حکم از درگاه  
عالم برسد و این نهایت حکمت صالح است  
کاری و بحث کاری آن لغو و باله ضعیف  
فرنگ و مثل بهینه و در نهایت مستقر بر  
خلافه و غیر در آن نیست و غالب هر چیزی را  
بغیر از هر صورت دارد و اتفاق در این  
باشد که فایده وضع این در آن مشتاق  
خواهی که در آنکه وضع آن صریح در آن نیست  
و غیر معینه است پس هرگاه در آن نیست  
تدریجی است که در آن که در هر صفتی است  
و شمار اشیاء و مایش در هر صفت است  
عجیب و غریب از آنها ظهور می رسد و  
در درک هر صفت و حکمت بسیار است  
یافتی بحال اگر درک بعضی چیزه ای است  
آن غنی و در بعضی آن لغو است لغو و باله

که وقتی که متولد شدی هیچ از حکمت عالم را غنیتر است و اگر  
حکمت چیزی بسیار چیزی بر خودی که بسیار حکمت که هرگز  
بر خود ده و میدانی که بسیار حکمت که در هر صفتی است  
بدره و در هر صفتی است بهر حال که در حکمت  
خلق عالم شهادت از برای عاقبت نیست و چون نظر کنی میباید  
که نشان مدینه طبع خلقت شده است یعنی بطوری خلقت  
شده است که بایست با هم راست کنند که در هر صفتی است  
که میباید هر یک شهادت کنند با بانی آدم میباید  
شهادت کرد و با هم بایست از اینها عجب و طبع  
خلق شده اند که طبع از یک طرفی که کار می باشد  
و با اختلاف و مقام خلقت شده اند و بعضی غنی و بعضی  
فقیر و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی صبیح و بعضی  
مرض و بعضی سیر و بعضی جوان و بعضی بزرگ و بعضی  
لاجهت و بعضی عالم و بعضی دود و بعضی و کله  
با صفات که مانند نظری بر شیده و نادره و باله هر یک  
از ایشان بطور رحمت تو باشد که متولد کاری باشد  
و از آن کار خوشتر و بیشتر دل با آن کار توانست  
و اگر با هم تو باشند و با هم و بی اجتماع یک  
مستحق باشد و متفرق شوند که بسبب هلاک شوند  
پس چون خلقت مدینه طبع شده است بهر حال  
میباشد و آن اختلاف طبع و احوال و ارباب است  
پس در حکمت سدان و هر چند و حکمت این حکم خلقت  
لازم شد که هر کس این فادرا کند و حکم چنان است  
بنامید زیرا که چنانکه غنی محتاج به فقیر است و فقیر محتاج  
بغنی و بزرگ محتاج به کوچک است و کوچک محتاج به بزرگ  
در هر چیزی ضدی در خلقت لازم دارد و با شهادت

و این بیب مختلف الطبع و مزاج







بدین طریقت ایم چنین این دنیا هم از اول هم  
 تا سر تن حالات و در این دین و در علم حضرت آدم  
 بمنزله نطفه بود چنانچه گفت هرگز در هم و در هم  
 گشت با و انکه و کینه و صفت و علم و احوال این  
 النسبه آن حالت با حالات بعد بمنزله نطفه بود  
 حضرت آدم هم بعد از آنکه اهل آن زمان بود  
 و حکمی برایشان نازل شده بود و تکلیف است  
 ضم و عقل و هوش اهل آن زمان بود و هم علم  
 بعد از ضم آن زمان نازل شده و تکلیف بود  
 تا بنیت اهل آن زمان حکمت و علم و تکلیف  
 تا انکه بمرتبه اعظم اعظمی و در نزد حضرت  
 بود و بواسطه عمل کون بان تکلیف شده  
 شده بود و در این در میان عالم پیدا شده و  
 بمنزله نطفه نازل شد و بنیت عالمی شقی که  
 تکلیف و علم و حکمت که آدم آورد و  
 اهل آن زمان و بنی که در آن تکلیف  
 مزاج اهل آن زمان نبود و از آنکه  
 نوع ۳ بر کزیده بقدر صلاح آن نازل  
 این ۳ فرستاد و آن بزرگوار هم  
 و تکلیف فرموده تا انکه بمرتبه

در این طریقت ایم چنین این دنیا هم از اول هم تا سر تن حالات و در این دین و در علم حضرت آدم بمنزله نطفه بود چنانچه گفت هرگز در هم و در هم گشت با و انکه و کینه و صفت و علم و احوال این النسبه آن حالت با حالات بعد بمنزله نطفه بود حضرت آدم هم بعد از آنکه اهل آن زمان بود و حکمی برایشان نازل شده بود و تکلیف است ضم و عقل و هوش اهل آن زمان بود و هم علم بعد از ضم آن زمان نازل شده و تکلیف بود تا بنیت اهل آن زمان حکمت و علم و تکلیف تا انکه بمرتبه اعظم اعظمی و در نزد حضرت بود و بواسطه عمل کون بان تکلیف شده شده بود و در این در میان عالم پیدا شده و بمنزله نطفه نازل شد و بنیت عالمی شقی که تکلیف و علم و حکمت که آدم آورد و اهل آن زمان و بنی که در آن تکلیف مزاج اهل آن زمان نبود و از آنکه نوع ۳ بر کزیده بقدر صلاح آن نازل این ۳ فرستاد و آن بزرگوار هم و تکلیف فرموده تا انکه بمرتبه

اعظمی داشتند و بواسطه عمل کردن مردم بان تکلیف  
 و عدم حرارت در میان عالم زیاد از اول پیدا  
 و ماده عالم نطفه را گفت اهل آن مکتون میشد از ماده  
 متولد میشد و بعد از آنکه در عالم نطفه  
 بواسطه لطافت ماده عالم از بزرگوار لطیف تر شده  
 بود و هم چنین بود تا نوع عالم لطیف تر شده  
 و همان عالم انواع مردم و حیوانات و در میان  
 تر و صاحب نفوس تر شده و در میان عالم شایسته  
 تکلیف و حکمت سابق کفایت این نیکو و خدا  
 و در میان این بزرگوار حضرت ابراهیم علیه  
 السلام را و یگان بزرگوار در علم و حکمت و شایسته  
 آن زمان عظمی فرمود و در زمان شریفی که  
 این عالم بمنزله نطفه بود و آن بزرگوار بود  
 سطر از اسما اعظم و حرارت علم و حکمت و نفس  
 بر نفس عالم و چنانچه تر که بطور آنکه در آن علم و حکمت  
 کفایت امر این نازل شده و از آنکه عالم شایسته  
 سیه اسماء بر کزیده و علم و حکمت و شریفی با و  
 و او بزرگوار معین کردن این عالم آن شایسته  
 را از آنکه مردم علم و عمل آن بزرگوار را بفرموده



و عمل بان کردند و در زمان آن بزرگوار عالم نیز  
 عظم بود و بر بزرگوار است و اعظم که آن بزرگوار  
 داشت عمل کون بن شریعت ماده عالم نفی باز  
 گرفت و چنانچه تر شد و لطیف تر گردید و انشای  
 حکمت این مطلب است که انان الشرف مخل  
 است و بالارز و بر مخلوقات از نوع انوار  
 خلقت شده اند همین که انان چنانچه تر شد  
 که از نور است چنانچه تر شد و همی که مردم معصیت  
 اوضاع آسمان و زمین در هر کس بود و همین  
 است که اوضاع آسمان و زمین نیز که در کس  
 آن نیاده شود به حال چون در زمان سومی  
 عید الم مردم عمل شروع او کردند و انوار است  
 قوت گرفت و چنانچه تر شد عالم چنانچه تر شد  
 مخلوق شد لطیف تر شد و قوتش و دان تر شد  
 حقیق با علم بیشتر شد و حکمت دیگر در کار شد و حکمت  
 اول کفایت امایشان تر شد و حاج حکمت  
 شدند و خداوند عالم حضرت عیسی علیه السلام بر  
 نیکوئی و شرف و عظمی و فرمود و در زمان  
 بزرگوار عالم نیز که رویدن کوه درین

لطیفه

طغی بود و اندام عالم درست شد و صورت ظاهر آن  
 کامل شد و چنانچه شروع او عمل کردند ظاهر و باطن اندام عالم  
 درست شد و در وقت بر آمدن روح شد در زمان خاتم النبیین  
 مصوات الهیه که روح در تمام عالم دیده شد و تبارک  
 این طفل عالم باشد احکام حیث است و است و باید  
 زنده باشد مخلوقات نطفه نیست و برود و حیات  
 بلکه احوالات عظام آید و حیات عظام برود و حیات  
 رویدن کوه آید بلکه حیات روح باقیست تا وقت  
 مردن از اینجه شریعت همه پیغمبران باید نسخ شود  
 شد تر شریعت خاتم النبیین که تا وقت مردن  
 عالم و نفی صورت بر عالم زنده است پس انراست که  
 این نسخ نسخ نشود و پیغمبر بعد از ایشان نمی آید  
 و حلال احوالات تا روز قیامت و هم او حرام است  
 تا روز قیامت و تغییر خواهد کرد مطابق جزئیات  
 که از نسخ او در زمان او نسخ شد و آیه قرآن نازل شد  
 و صریح صادر شد و لا یجد از او نسخ او باقیست تا قیامت  
 قیامت بهر حال و نسخ خاتم النبیین نسخ نمیشود  
 و لکن در زمان آن بزرگوار عالم نیز که طفل بود  
 در شکم مادر روح درست او دیده شد و عیسی در شکم

طغی بود و اندام عالم درست شد و صورت ظاهر آن کامل شد و چنانچه شروع او عمل کردند ظاهر و باطن اندام عالم درست شد و در وقت بر آمدن روح شد در زمان خاتم النبیین مصوات الهیه که روح در تمام عالم دیده شد و تبارک این طفل عالم باشد احکام حیث است و است و باید زنده باشد مخلوقات نطفه نیست و برود و حیات بلکه احوالات عظام آید و حیات عظام برود و حیات رویدن کوه آید بلکه حیات روح باقیست تا وقت مردن از اینجه شریعت همه پیغمبران باید نسخ شود شد تر شریعت خاتم النبیین که تا وقت مردن عالم و نفی صورت بر عالم زنده است پس انراست که این نسخ نسخ نشود و پیغمبر بعد از ایشان نمی آید و حلال احوالات تا روز قیامت و هم او حرام است تا روز قیامت و تغییر خواهد کرد مطابق جزئیات که از نسخ او در زمان او نسخ شد و آیه قرآن نازل شد و صریح صادر شد و لا یجد از او نسخ او باقیست تا قیامت قیامت بهر حال و نسخ خاتم النبیین نسخ نمیشود و لکن در زمان آن بزرگوار عالم نیز که طفل بود در شکم مادر روح درست او دیده شد و عیسی در شکم



مستحکم نه بود و تا بهر باب مانده نه بود پس بهر  
 شیخ آن بزرگوار و نور و جلال و صمد است و جواد  
 عمل کردن مومنین بجمع و دین او عالم روزگار  
 قوت گرفت و در زمان ولایت حضرت امیرالمؤمنین  
 عالم متردنه و مکن راضی و غیره از آن بود و خود را  
 به پیشانی نهادند و بهر یک یک خردن و  
 کردن از پست ن علوم آن بزرگوار و خردمند  
 ترقی کرد و در زمان حضرت امام حسن عسکری  
 بزرگوار و خردمند و در زمان هر لایحه از آن  
 بابت مستفاد شد تا در این زمان که این  
 آل محمد است علیهم السلام پس مراحمه رسیده  
 و قریب تکلیف است و چنانکه و قتل طفلانه  
 نمود و نیز در او پیدا شد و خداوند عالم بقیضه  
 کامله شد و در همین وقتی عطا فرمود بهر او  
 میرد و او حکم بعلی است و بهر  
 اطفال باشد و بهر طفولیت آنها جو  
 نهاد بهر اولاد که ناید و بهر نقد و حرف می  
 تعلیم کند و ترکیب و فیه بهر روز و چنانچه خط  
 تعلیم گرفت و کتاب و قرآن خواند و محقق

اعلم

اعلم می شود و بهر را و را بعلی است و بهر پدر و مادر  
 در پیش او عمریت را تعلیم کرد و قدر از آن  
 ادبیه معروضه را که تعلیم گرفت و محقق بعلی است  
 بهر بهر را و را بعلی است و بهر پدر و مادر  
 و علوم و احکام و رسوم بهر آموزد و چون از آن  
 گرفت و ظاهر او با تمام درست شد آنگاه وقت  
 می شود و این ملائمت مثل مراتب اول است که بزرگوار  
 دوره بعد از آن و عقل کسی اول نشین است  
 اول نطفه است و آن حالت ملک سیرون  
 و پیش از آنکه اندک است و چنانکه نام در کتاب  
 پروردگار اطفال و در کتب می خواند و مکن بحار است و  
 است دانشی تعلیم میگیرد و بواسطه اطفال بیوقوف کار  
 مرآت بعد از وقت خواندن بمنزله علقه است و کتاب  
 خواندن بمنزله مصنفه عظیم است و علوم ادب  
 و عمریت بمنزله عظیم است و علم نقد بمنزله  
 گوشت و نامیدن از نام است و حکم و مع باطن نیز  
 بهر روح است و همین که از نام تمام شد وقت  
 تعلیم روح است و وقت تعلیم حکمت است که او  
 تربیت است و وقتی از خودش بعلی در کتاب  
 آنگاه که توله سینه و این وقت وقت و فیه تکلیف  
 و آن زمان ظهور ظاهر است بهر که در آن زمان



عالم بجهت تکلیف میرسد و قدرش نفوذ یافته  
و همین طار و روز بروز نیز از زمان بر جفت  
میفرستد بدین عالم چهل سالگی را که در این  
عقل کل کامل میگردد و بعد از آن عالم بالا  
میرود چهل روز قبل از نفوذ یافتن با آن بالا  
میرود تا اهل پیش از آن عالم میروند و عالم  
پنجم و شعور مییابد و چهل طار میماند و از  
بیزله صراحت است که در آن روز از مردن  
تا آنکه بعد از چهل روز سر خود میدهد و بگوید  
وقت است بر باینده و معین به نام عالم  
این بود که بعد از آنکه عالم شعور رسیده آنکه  
عالم را مجتمع دادند و عالم و ناطقان  
صدر بنزد عالم اول باین هر چه  
ترقی گوید و شعور مردم نماند و بعلی اعلم  
شدند و علم معین سابق داشتند که  
نموده چنانکه این نیز به این عصر که علم  
عمومی سابق کفایتش را نمیکند  
و قتی که حکمتی از حق بر او شریف تر  
شد اند و خداوند عالم بقیه طاعت از  
دست نیندهد و طفل را بخواند  
حکروف ابجدی مثلا امیر خواند باز

از آن کرد

از آنکه چو این لغز است و خدا حکیم است و نفوذ یافته  
و اینک بعضی از معانی سابق فغان دارند و تبیین  
آنست که میخوانند اطفال باز الف ب میخوانند  
و گاهی نماند بی بر آن خوانند و گاهی به خط  
چهار تن و شش تن به بر نه و صد سال خوانند بگوید  
و باز مانع نمیکند آنکه حرف <sup>از آن</sup> را بگوید اینست که در  
در هر عصری باز اطفال میخوانند همین قدر که  
عقل که اطفال را اطفال میخواند در پیش از آنکه  
از خود درس خود بخواند و با آن اوقات که  
اطفال و آن که در آن صفی که بر و غور نمیکند که  
نه خود را در سر خواندن خود را و معنی میگویند و نه  
مردم دیگر را میخواند و در هر چه که آنها بگویند  
او بنویسد آنها را و آنست و طلب علمی نمایند و  
آن اطفال که الف ب میخوانند خود را که آنست که  
آن ب میخوانند و آن بی ب میخوانند و آنکه الف ب  
میخوانند و باز بر گردیم و دیگر الف ب میخوانند و حال  
عالم را آنکه ۳ که بنزد به در تحقیق میباشند  
به همین روش سال ب و وقت بوقت  
در نزد معنی اعلم که دارند تا در این عالم  
که علم فقط و ظاهر شرح که بنزد آنکه اندام نورانی



وگشت درین اور ویدیه میا کشیده و  
 بر آن کزشت و اصلش که یک شایسته  
 و مستی در عالم منتشر گردید پس این  
 در بدله اینست پس شایسته در آن  
 بر آن قبل از آن طین صفتی مفهم  
 اگر چه علم نبوده و کتب بوی درین  
 آنها بود و خواندن هم در تقیه  
 بوده حتی آنکه بعضی از آن شبیه  
 تشیع و جمیع بعد مدلول و بعد  
 از سنی و فای از تقیه و نه که نبوده  
 از تقیه پنهان و بظن اقله  
 میکردند و این طریقه و نظر  
 از جهتم الله است که مذکور است و بسیار  
 وز دانستن رفق و شیوایی در  
 و آخر مانده باز در هم رفته و حال  
 کمتر از حلیت و علم و علم و علم  
 در علم منتشر شده است که است  
 مالت ظاهر و در این هم  
 کمال است یعنی وقت که دیگر این  
 اینست و در این عصری است که  
 پس

پس

پس چون ظاهر شود کاملند و از آن عالم  
 که معنی بر این است که بواسطه وجود شریف او و  
 عالم او روح شود درین عالم دمیده شود و عالم را  
 علم و حکمت او زنده نماید و نور عالم او کامل نماید  
 بعد که در مائه سیزدهم بر اینست مرکز دایره  
 بخت و قطب فلک ابدان علم عمای بر آن  
 افضل حکما و معانی و نه علم تجانی افضل  
 مالت همین مرآت فقیه و المعصومین و حاصل  
 اسرار الاله الطاهرین میر طلال و کشف  
 معضلات و قتل شکلات الشیخ الاجل و  
 الانبیل و اسم الاعظم و العباد الاحد  
 فخم الشیخ الاجل و اسم الشیخ احمد بن زین  
 الدین اسم الله مقامه و رفع فی الحکمه العظمی  
 تا منشئ روح شود درین نور عالم و آن کاتب  
 ظاهر و بفضل علم و حکمت خود زنده گرداند و  
 در آن بعد و وقف بر مقامات معنوی  
 از آن طاهرین را تقدیم الله علیهم در عالم منتشر  
 گرداند و آن بزرگوار بتفصیل و در آن  
 الطاهرین در مقام در میان خلق  
 ظاهر گشتند و ملوای علم و حکمت است



اهل بیت سلام الله علیهم ان خلق افراشته  
 و در حلقه راست مائت نظام گردیده  
 ازان زمان الاله ترا فرست  
 و شصت هی هجری در روز افزون  
 آن بزرگوار در غایب کوش زد  
 شیعیان گردید به سقر کتاب هدایت  
 الطالین نوشته انبیا ن بر  
 گردانیده علوم ربانی حکوم سجا  
 اعم علمای مفسر فصل  
 متاخرین صاحب استرار  
 فضیله الله اظهار عوالت الله  
 ملک الیبراعنی فیه او هدیه  
 و عماد معتمد الله و الكل مرجع  
 الكل فی الجل و القل عالم فخر اکابر  
 و اعیان و سبب مبارک لیسلم کلام  
 بدین قائم اجل الله شد فی العالمین  
 بر تان بود و ابی بر همان در  
 حکم مظلوم و علوم نماند بودند  
 حقیقه نشر علوم بابر بر اهل آن  
 تا نیمه عالمی بقدار

اصح

تیه عالمی بقدار به و ابی ن عالم را به از صیت علوم  
 حکوم ان بزرگوار فرمودند زیر آبی بزرگوار  
 مدام الحیات علوم را بطور احوال پائی فرمود  
 و سعی در تعلیم کلیات نمود تا آنکه در زمان قلیل  
 ایضاً تسلیم نمود کلیات علوم بر مردم آنها کرد  
 تا بعد صاحبان فطانت و نکات در آنها  
 ندرت کنند و فرمود کثیر از آنها استخراجی نیندود  
 نری شیخ موهوم کسی از خواج ففقت پیدانند  
 فکر قلیل چندی لافان مشهور است و فرمود  
 السید کاظم تعلیم و فیه فیه یعنی تیه فرمود  
 فیراوی فیه و اما تیه جلیل در زمان نبوت  
 باین تفصیل دادند مطلب خود و ایشان  
 که در هر کس به از آن علوم از آن  
 بروحتی الله خود این مفسر بود که هر کس  
 مطلب شیخ به دریافت کرده و تشریحی که  
 نموده تیه که والا از شیخ کسی منظر ففقت  
 به حال تهنی شیخ جلیل کانت و ابی بر شیخ  
 فرمود و بعد از این هم مصائب و محن که  
 که اهل رات و کثرت عادی امر باین که هر کس  
 ففقت شد مندر آن پنیان و شیخ جلیل  
 فرمود به تمام نرسیده و هنوز آن مطلب  
 که تیه ففقت و ففقت فرمود مفهوم غایب شده

در این کتاب  
 در این کتاب



پس چگونه میوه که تغییره شود و بی طبع  
 ابراز شود و به بلندت حدت و  
 ی اصلاح نماید تا نام رسیده آن وقت  
 نه او نه عالم آن در سر و امر و  
 ابراز داد الی امر باطنیه و منوریه  
 س که نکرده و از سفر نفیسه اول  
 و آخر کلام ایمن در عالم راقی است  
 اظهار باطن باطن بیست و نه ظهور آن  
 و حال اینکه اظهار مخصوص لام  
 عجل الله فرجه و هر کاتبیت آن پیدا  
 شد جزو آن بزرگوار آمد فرمود و  
 و ابراز آنها می باشد و این حکایت باشد  
 که منور به شده باشد و  
 و بعد از آن خلقت کی او را که  
 نه که در این زمین و منور  
 و عجله در کار خود که در این  
 شیخ تمام نیت در دیده کی او را  
 تو را که که در این عالم  
 این او را تمام او را که در این  
 بار از حقیقه طایفه از حقیقت  
 در باب خود و خود دارد  
 که این با اوست و باطن باطن  
 می کنند که در این است و  
 و کلام او را

آتش

کمال

و کلام او را که در این  
 بنزه روح بوس از آنکه روح عالم آن را  
 نگاه تو که میند و لام عجله هر یک و در سر باطن  
 باطن آن وقت آن را میوه و بعد از آن  
 دوره علم است و دیدار است و علم علی خلق تمام  
 که در این شکل سر و تب علم منکام و علم  
 میوه و در حقیقت انوار است و از کلام  
 صف صلاح بر اینها شد و اینها اینست  
 شیه جلیل اقبل الله شانه و ان رفی العالمین برانه  
 که بجز شریف بر روی حقیر نه شده و این عالم شریف  
 ترین فرموده اند تا بعد از اینها و این فرمود  
 دیده که مردم الان آنکه بجز نظر کنند و در این  
 میوه اینست معلوم می شود که اینها  
 یعنی شیوه بنوش اعظم جعفر است و اینها  
 علیه و آیات السلام بعد از تیر در چند فرمود  
 انفرای ظاهر اول در قرینه نماند و اینها  
 یعنی ادنی حد علوم و انوار در مقام آن لنا  
 اینها و کل حقیقت عدد و اینها و اینها  
 ان لم یکن و انما لایبطلین و کلام در قرینه  
 نماند و آن نقیضه یعنی ادنی و اینها  
 افعال و مظهر هر آنکه است و اینها که  
 کینونت است و اینها است و اینها در  
 قرینه رابعه و اینها یعنی اسم و اینها

و کلام او را



اسمین نقیب بنده در مقامی نزد خدایم  
 اعظم اعظم اعظم بنده فاسد و آن  
 بعضی اعلا و درایت ذکر اقبل ای  
 ای و نسبت این نقیب بنده عرض کرد  
 با سوات سبع و در وقت و افعال هر  
 در وجه و لکن تا نسبت است نشسته  
 در قرینت در مکان است و در این  
 و امر بر اینجانب نسبت این ارکان  
 با نقیب لبر و نام نسبت روح است بحکم  
 چون در این صفت تمام شود انگاه  
 بنفوس اعظم هم برکت نه و بفعل  
 یعنی الا که مردم الا آن در  
 قرینت ای که در قرینت بنده و رسید  
 زیرا که بنده از قرینت بنده بنده  
 قرای بیایقت کنند از بنده  
 اعظم صفت آن که در مقام و در  
 و عظام بنده در مقام و در  
 بنده در مقام و در مقام و در  
 آن که در مقام و در مقام و در  
 اسمین بنده در مقام و در مقام  
 که مقصد از این است و این

والان تفصیل امر را با الاله ل عرض کردم مردم  
 الان عظمی علم منزه از بدایت و استمرار و حق و  
 و انوار و آنهار بنده است و بنده بنده است  
 انوار و وقت پیش از این بنده است و بنده است  
 اینها اسم بنده و الاله کافیه و السلام علیکم و  
 رحمة الله وبرکاته در امر صفت حکم و در این  
 و بنده را بنده است و بنده است و بنده است  
 علیکم و علی صدق و علی صدق و علی صدق  
 و بر کانه نام بنده است و بنده است و بنده است  
 مرقوم قرینه بنده است و بنده است و بنده است  
 ی مبارکه اسم از بنده است و اعظم جعل الله فدا  
 زید الله اسم هو ما انشاء علیه السلام یعنی اسم الله  
 جز بنده است از ممتی جز بنده است و بنده است  
 جز بنده است کانه از لام فدا و بنده است آن که بنده است  
 شمع لام فدا است و بنده است و بنده است و بنده است  
 همان صفت است پس بنده اسم لام است و بنده است  
 است را با آن فرموده و در زمان بنده است آن بنده است  
 کو از اسم لام فدا از دادن سلام است و در بنده است  
 و با فل ذکر کون جابر بنده است و مردم بنده است  
 سید بنده در قرینت بنده است و بنده است



یافتی محمل امر از پندار این نیست ملائکه  
 رفتن ز بغور کس چنان که نشیند برین تفسیر را  
 تقریب یک قدر از فوت این دهنده و مکنه  
 شد و در عرض یک می نمودم قر به را برین  
 و بقریه خامه رسیدند و همدار اهل اع  
 اعی اعی شد و این مرد آمد و بدو ایستاد  
 و اهل از کا رفت و صف را معبودان  
 نمود؛ آنکه نه اینکه این حرفی نه که بر  
 با اهلست و دنیا در می گفته اند چنان  
 درست است اذ ان ابی طاهر نوشته اند  
 و الحمد لله رب العالمین که قرار زند  
 گویند نه است که این ادب که منتهی کما  
 و لولای فای بعد از بر سر کعبه و نه  
 برده صلاست نیست که بر سر کعبه  
 آنکه شده آن مرد علیه صفه را  
 شده این قوم دست از صفه بر تپه  
 راند و کاری می رسیده و سر داخا  
 کنند و بگویند این قوم به میسند و اگر  
 و عده او صف نه میسند که بر سر کعبه  
 حال نمیدانم که به چه وجهین به برین  
 قوم آنها رسد و اگر در ز فلفل و فو  
 این قوم دست بر تپه انبیه قوم

لا اله الا الله

جامع است در کتب در بیان ایشان بود از جهت طبیعت  
 دنیا؛ و در و مکر و شیطان نه او آمد و گفت اگر دنیا میخواست  
 منده همی اخراج کن و مردم را بآن بخوان چنان  
 که و مردم بهین او در آمدند چنانچه که  
 پسین شد در ملا قوم آمد و آنها رتبات کرد  
 کفشد این غرب نیز است تو در دین خود گفت  
 ده؛ باری شیطان دام خرچ افکنده اگر پیش رفت  
 المطوب و اگر نشد در امر به اراده و اگر حالت که  
 به توبه کرد بقیه است و این امر بنا به دیگر باطل شود  
 و این قوم غافل از آنست که گنبد مدعی امر میشود و  
 انبیاری میکنند و به در فرشت به الله میگردانند  
 او بهیچ است که شرف دیگر ثابت شود و امر او به خلق  
 بر روی که و بعد از آن خبری به به و بگوید که  
 اتصال به امر و داند بطوریت بگوید و  
 و بقطعی بگوید که متانت به به انداخته اند  
 یا آنکه بدق صله و به حدیث به را برین خلق  
 کنند که در آن حکمتی ظاهر شود و الا کسیکه در  
 اول امرش که هنوز بواسطه اخبار رسد و اقوال  
 و اعمال به حقیقت او ظاهر شود و صفه را نش



و این هم از مفرقات قول ادنی محل  
 بیانیت و انجی هزار دل ببلان امر  
 اوقلم باشد چنان که شرط در کتاب  
 اذمان الباطل بیان کن این محلی  
 اپنی نبود بجهت آن که صاحب از بر نفوس  
 اهل زمان آگاه باشد و احوال خندان را  
 بیاندازد خلق را صالح میداند حال محلی  
 که از صالح نمیدانست چهار کوه و اگر نبی  
 این عملها باشد من شرف میگویم انجی  
 بزرگ است پس از آن میگویم  
 فراق است بگویم میگوید بقیه است  
 و اگر طلال و صلام ندیم خود را نیز  
 کامل ملک او را با خود دارد  
 و اگر علم ندارد میگوید در بار لغو علم  
 نسیانند الحی صکر کسی اشد است  
 نه چیزی او را کند حکایت مثل حکایت  
 آن مفرقات و شد در منزلت

که در راه این منزل که در پیش دارند غول بسیار است  
 هر چه رفتند و یکی از آن دو بجای صبیعت  
 انداخته بود از تنهایی بودایش حرکت کرد و او  
 غول را بر او بلبله چنان رفیق تو فلانم گفت غول  
 هم هر دو میگویم گفت نام تو فلان است گفت  
 غول نام من هم میداند گفت نام من است فلان  
 و مادر من نام زن و فرزندت فلان گفت غول  
 نام اینها همه را میداند گفت و او بدستش نام  
 بگوید در فلان منزل و چنین و چنان صحبت  
 گفت غول اینها میداند هر چند قسم از کوه من  
 غول نیستم گفت غول قسم هر دو هم میگویم  
 تو غول بهر حال در آن رفیق هم مفرقات است  
 بت گفته غول غیب و آن صاحب و امه لفرق  
 نقش بهمین تو هم برید الحال این باشد  
 هر چند قیسم خورد و و الله و بالله منی بر شتاب  
 بوم و دیگر کار از کار نکرده و چهار پند بر نیت  
 باسی این قسم بود بعد از آن بزرگوار  
 آن باستی بود تا امتحان ثابت بر طریقه  
 اریه و مفرقات داده بود و الحمد لله و اگر نه کن  
 بود سائل حدیث یفان فرموده بود غول

در این کتاب  
 از مفرقات  
 و انجی



این اسرار دیگر نمی گوید و از آنکه ذکر این  
 میتوان موقوف کو دو مورد خورده  
 خسته سید مذکور است و از آن  
 نه چنان که اکنون قرائت است  
 لکن خراب الفهرست خوانستم  
 کلمه برشته تحریر در کراچیا در  
 بعضی بلاد شبهه در داده شد و از آن  
 خیر بشد این نوشته است  
 است آنچه میخوانم در بنده تحریر در اول  
 و اینک هنگام شروع است فصل  
 لقا الله بر بطلان دل و عقل انسانی  
 اقدام است بر خدایک و این  
 قلوب و از برای آن که در اول  
 دادن و مواضع سجده این که  
 بزرگ است به نسبت عید و کلام  
 خداوند که موقوف است بر کلام  
 الله امی ز قرآن بر آید و در  
 عالم میفرماید اگر چه نموند مثل این  
 قرآن میخوانند و از این کتاب میفرماید

خود را آورده و در آن ادعا کرده و ثبت کرده  
که حق و انس مثل حرف از حرف کتاب میخوانند  
و اگر دانستیم این هم یک حجت است و باید که در کتاب  
قول ضاله خوانست است بنماید و ضامفرا به حق  
و انس مثل قرآن نمیتوانند آورد و اقام  
میکوید و حق و انس مثل کتاب نمیخوانند  
آورد و انجکی و خدا رید آیه میفرماید و مثل آن  
قرآن نمیتواند آورد و در یک آیه میفرماید مثل  
و سوا لکس و سوا و رید و در یک آیه میفرماید  
مثل کت سوا الله سوا و رید و در یک آیه میفرماید و حق  
نفرمود است و مثل کتف و قرآن نمیتوانند  
چون و حرف کتف و کت و حرف کت  
کانه و کلام کتف و عجم یافت میفرماید بلکه خدا  
نفرمود است و مثل یک آیه از قرآن مانی نخوانند  
و رند یکی نوایات نمیفرماید و هم عربی و  
نظر گفته اند و میگویند و یک آیه مدد میفرماید  
و هم عرب گفته اند و میگویند و این را ادعا کرده  
که مثل یک حرف و حرف کتف است که نمیتواند  
بگوید و انجکی که در روق او بهما رس ادعا میفرماید



چه آنکه هر کس نتواند بکسر حرف او میخواند  
 بگویند بیکه مثل را از آنند بگویند بیکه مثل  
 کتاب ضلالت است خوانند بگویند بیکه بعضی  
 از طلب مبر و فضا فقه اند و میخوانند  
 بگویند بیکه بعضی است و اگر نه قیاس بود  
 اقدام بآن حق آن بسک و بدین  
 میباید و صفی خوانند بطور استخوان  
 که عقل و امانت او را و عیال او را و  
 استرات او را و مطالبی چند در آن  
 متوجه است زنده که او را از دشمنی عافیه  
 بپا نشاند و طریق او را بپایان رساند  
 و معنی خوانند و بخواه او را بخواه از بخت  
 ضایع بپند و باین واقع از ضعف او  
 بشبه اندازند بر او و او را بکشد و  
 رت او در رت و رت او در رت و رت او در رت  
 جمله آنکه بر او باطنی آن که در این  
 کتاب از حرف غنی گفته است و همه  
 عوام طلب علم را میخوانند و میگویند  
 میخواند و از او بر این حدیث گفته است  
 که هر چه گفتی شنیدی و این هم

از آن

از آن ضراف است و دیگر ضابط از بر و سخت و باطل و قبیح  
 که از او پس یک پس او در پیش گفته و ضراف است چند هم  
 بیافد و هر چه میخواند غلط و نامربوط بهم بیافد  
 بعد از آن هر کس بحث کند که این ضراف است صحت بگوید  
 عربی است و قسم است این هم که در مقام رت  
 بر آن میگویند و اگر این کتاب را تو بهر معجزه آورد  
 پس معجزه باید بطور استخوان و قوم بفهمند که این معجزه است  
 نه اینکه نفوت بخونی معجزات و وجه اعجاز آن را  
 هیچ کس نفهمد بیکه چنان بفهمند و نفوت آن هیچ  
 تو بهتر بگویند لا قوم و لیکن غلط و نامربوط  
 نشد و بهتر و ضعیف تر از آن است و لا خشنه و همه اهل  
 علمیت و صفی و علما و تلافی خوف غفلت و تصدیق  
 گفته اند که این افح از آن اول آنکه نفوت معجز  
 باین معجزات و شایسته میباید و لا استبر  
 تو که و خاتم النبیین که قرآن آورد عربی ضعیف  
 و هر که بعد از این آنکه عافیه نه از آوردن  
 مثل او و اگر یک وجه ضعیف عربی از قرآن دید  
 بگویند امر پیغمبر را باطل میگرداند و ضعیف است از  
 او نه بدنه و معجز هم شده و تصدیق گفته است



الحی الی تو را بر سر آب آورده و طی آن را  
 انگار می فهمند و اگر چه بطلان جهت  
 نامربوطی لفظ و معنی آنکه و اگر چه می توانم  
 بچ آوردن نه بوی غریب باید تب ن  
 قوم باشد پس هر که می خواهد بگوید بگوید  
 حنی بر عوام می معوشم و به بر علی و عرب  
 و عجم که قوم تو بهر لفظی و نه و بر علی  
 و حتی هم نقد یق که هم آورده بهر است  
 پس چگونه معجزی آوردن با نیکم این معجز  
 است کذب و افترا بر دل و انهم مدعی  
 علیه السلام است و کلامی است که  
 که این کتب و البته بهین غلط نام  
 بوط واضح دارد و بار کف می نشسته  
 علی را دعوت کنند ان الله مردم  
 علم زیت که انداخته و ناگفته  
 چگونه امر باین مله و باین مله  
 پیوسته و ارسای اوقات را باطل  
 از اعظم منتها که بر خلق هر کس  
 نقد شده بود که در مخفی نامی

این سخن را در این کتاب در این باب  
 در این باب در این کتاب در این باب

در این باب

در این باب از پیدایش است افعال میداد و  
 نه است لا ضاعده است و امر مشبه و فو او است  
 بطلان فو را بر کعبه بدست رسولان خود داده و باطل  
 فرستاده و اول حجت او را به چنین بعد دعوی او را  
 بشنود تا حجت تمام نموده امر مشبه کرد و فضل  
 لفظ حجت اوله بر بطلان ادعای این مدعیان  
 اوست از علم جمله و بعضی کلمات از او نه و  
 او جوابها داده بود و یک لفظ حجت بر بطلان  
 و جمله او را بر شرط یکدیگر که در مشکل بود و  
 تکلف چند کلمات است از بهر ربط داد و اگر  
 عبادت علی را علی در اهل فن می شنید نفی  
 پس با به نفی و اگر بنا اینست که کس از علی  
 از چند بار ربط در جواب سازد این بگوید  
 در هر کس بحث کند بگوید تو نمی فهمی این از  
 التراتب ضابط علم و جهل نمی ماند با این هر  
 بهیرفته میوه از کی یک علوم ظاهر و مقفیل  
 بحث و جوه میگوید و در این بعضی کلمات متفکر از  
 او ظاهر است در مقام تحقیق تری علی از علم  
 غریبه هر کس بحث کند میگوید این مطلب از

در میان



از اسرارست و معلوم است این که هیچ کمال  
 آن از اول این عالم از فهم خداست  
 و فهم و کتب عباد را از کمالی که همان عباد  
 در جواب میسرند و نه بر خلق عباد  
 و معطوف و فکری که در او اگر کسی آوی کند  
 و احتمال می رود که غلو نم این احتمال  
 می رود ولی چه می گویند و اول قرآن  
 نمیده و تا طاعت عباد را در عباد  
 بفطرت او و آن که در کتب آن غلط  
 بر سیده اند گفته اند و مفید و به است  
 که با همه اینها با لایق به پس و پس  
 الا ان بر علم حقیقه شده است چرا که  
 اینها همه تا مربوط به کمال حقیقی می بینند  
 است و اگر فی المثل بنده می بیند که  
 عبارت او بر کلام حقانی تمام او  
 و انکه گفته است این قرآن را به تمام  
 در یک حرف لغو و زلل زده می بیند  
 و چنانچه با او که تا از او که در این  
 رساله به حال عن عباد را نش

بکمال  
 الیه

بکمال علم رسیده و از خود او غلط می درنده است  
 نه غلط است و به کمال از غلط است و حکیم  
 با عدم ارتباط کمال است و کتب دیگر از  
 شیخ و سید است او کتب غلط است و نه از  
 و مع ذلک مواضع غلط معلوم و مطلب است  
 و ن می آید نه به جهت نظری صفی اما به  
 نه و است و انچه هزار صحت از این دیده  
 است از غلطی روزی که به خود معلوم می شود که از  
 ما چنین است و اینها چنین نیست فضل از کمال  
 اول به بر بطلان امر این مردان که غلط از عالم  
 جلالت نه به نفعان بدی خلق فرستاده است به  
 آسمانی نازل که و او صحت به نفعان فرستاده  
 و شریعتی به نفعان فرستاده است تا آنکه در آخر  
 الزمان ختم شود و رسالت به نفعان اینها  
 صحت را با کمال هرین سلام الله علیهم اجمعین  
 شریعت را با سلام و کمال به نفعان را به نفعان  
 و طریق وی منقطع شده بعد از بنفهم چنان  
 که دلالت میکند بر این آیات قرآن و  
 اخبار را اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و



و حضرت اسلم و از پس مکتوبه بعد از  
 وحی بر پیغمبر وحی است بدان کتاب است  
 و بعد از شمع آن شمع از او رسوای  
 و این مرد ادعای آورد چو در ارق  
 صدی از جلال پناه منی قاصدم با  
 ان نیت که اسم قاصد منی شود  
 قاصد است لایزال میگوید که منی  
 منی و وحی شده است و آمده است و حلال  
 ۱ در علم که در علم اگر این است  
 بی حدیث و اگر بعد از این میگوید که  
 کتاب بنام و در وحی با که میگوینم  
 این بحث من شود و اندیشه قرآن  
 هم خبر نیل بول سفیر و در بول بعد از  
 چنین این مرد شده است بدینست بعد از  
 قرآن بدی جدید است حلال جدید  
 و علم جدید است بعد از کتاب  
 بر آن نوشته است و این ما و وحی  
 بنویسند که محمد ص و آن و سلم و سایر

پیغمبر

پیغمبر ان وحی گویم و اگر این رسالت نیست پس  
 رسالت حجت این مرد می رسالت است خواه اسم  
 رسالت بر خف بگوید و خواه نکویه و کتاب جدید آورد  
 بعد از قرآن فایده است و اصل اینک حضرت ص  
 فرموده خداوند عالم فرستاد پیغمبر را و فرستاد  
 انبیا پس بنی بعد از او نیست و بر او است نازل شود  
 ختم که بان کتابها پس کتاب بعد از آن نیست حلال  
 در آن کتاب حلال و علم که در علم پس حلال  
 حلال است و روز قیامت و علم او حلال است  
 روز قیامت آخر حدیث و متن حدیث شریفی  
 و در بهار الانوار مسطور است بهر حال پس آوردن  
 این مرتبه بود و در آن مسطور است این کتاب وحی  
 شده است بخوان که بر محمد ص علیه و آله و سایر  
 پیغمبران ۴ وحی شده است بعد از انکه پیغمبر  
 علیه و آله و آفرین قرآن و قرآن آفرین کتاب  
 آسمانی است اعظم دلیل است بر بطلان امر این  
 و کفر قائل و ضایع نماید و نمی آید علم منی افتری  
 علی الله کذباً و قول او حی الی و لم یوح  
 نبی و من قال سافزل مثل ما انی  
 الله یعنی هر کس ظلم تر است از کسی که آفرین خدا  
 به بند و از او غیر یا بگوید وحی بفرستاده است



و حال آنکه وی بخواهد از کسی که بگوید من  
 نازل میکنم مثل آنچه حضرت و این آیه در  
 عید الله ابن ابی سرحه کاتبی میگوید و هیچ  
 بعید و هیچ علم نداشته بعید و گفته بود من  
 مثل محمد میگویم او ایست و من این طرازی  
 در شان او نازل شد و بقل فرموده و عین  
 نیکو شد او و بگفتند در هزاره اعظم  
 از عید الله ابن ابی سرحه و تحریف که و این  
 محمد میگوید اگر بخوانم در هر حرف کتابم  
 ریدم و میگوید و محمد آنکه به پیغمبری  
 شده و نازل شده و کلمات نازل شده و از آن  
 جمله بجز حفظ خود را در دست فرستاده و آن  
 قدر را مربوط در آیه که نهایت ندارد  
 و موهومات است بر دارم و بیشتر از مردم  
 و در رکابش جگر است و قد غنیست  
 و موهومات در آن نام میگویند و تر  
 حرفها چندیم بایت نذر و الله این  
 بود این را که امم نداشتند و بعد از  
 آیه عبادت را آیه نذر و قدرت  
 نام مربوط است که در مردم  
 چنانکه در کتاب الله ممل و ذکر تباری

لایحتمل

علم و حق بعد از نبوت

و غایت و احاط کلیه ندارد و فی بن و انبیا عالم بهر خبر  
 نبودند مثل آنکه موسی عالم با نبی حضرت شد نبوت  
 و حضرت آدم عالم با نبی ان حرف اموال و لوله  
 شیطان است نبوت و حضرت سیمان عالم بمفان  
 مهر مهر نبوت و حضرت او عالم ببع مور و صنف  
 و عالم بان و ملک بصورت و ان ن آمد  
 از نبوت و مکتب استیسیان شاهد بر کل  
 اشیا نبوت و چگونه این موهومات اهل  
 بیت به نبوت و موهومات این ن اندوه  
 و فضل این به نبوت نیت داده و انیکه  
 میگویم در نبوت آیه شریفی لایم است  
 مقصود است و لام بر نبوت نبوت نبوت  
 میکند و شیعه که صورت است با می گوید  
 ولی از بهر لام عده در صورت نبوت  
 و بآن صورت جلوه که است بر نبوت آن نبوت  
 و از آن صورت خبر ندارد و نبوت نبوت  
 عالم کل انباء بود لا اینکه گفتیم در میان علم خدا  
 را داشت مقصود دفع علم که نبوت را است  
 بدلیل آن که اگر علم محمد نبوت علم ع و علم علی







غلط گفته است در عربی و بطور عامه  
 این طور برود و رواج که عجله است که اگر  
 نشود و بطلد آن غیر از آن که در این باب  
 ضاعت و این هم ادعا نیست را بجاست  
 محل عفو را نازل منزله قرآن که عفو  
 عفو در سوره اقصی است مرگ و کشته شدن  
 و توبه و عفو است که در کلام و در کلام  
 و عفو از آن کلمه به داشته باشد  
 و ذالنون و ادريس و استغفر  
 ظلمت کوهی تا شد در باب  
 و تا توقف که بود در کوه را آفرید  
 این خبر افت این خبر در باب  
 در بار این امر که در کلمه  
 و این امر که در کلمه  
 این امر که در کلمه  
 توقف که نه است که است  
 که است و این امر که  
 و فرموده ایوب که خدا  
 او را مبتلا کرد و این امر که  
 او از فاش شد که این امر

عجلی به مقام

ادعای مقام به عجلی به عجلی  
 چنان دلی عجلی از آن طلب است که از عجل  
 هم چنین شد و کافری مرافقت دعا می خوانند  
 شوش کنند و می خوانند فریاد کنند و  
 خنجر مسلمین را بریزند لغو با الله منبج العقل  
 و فی الرطل و به استعین و در سوره ان  
 را یکسان عفو ذکر است که است میگوید  
 ای اهل عرش سجده ای عفو قسم  
 ذکر امر تازه از پیش خدا آورده است  
 و به امت نقطه است که بر کوه است  
 متها و می گوید که در کوه است غیر از خدا  
 و این باب که این باب این باب  
 است و من خدای بلند است و باز  
 در امروز استمانها در دست است  
 نظور و اول خلق که می آید و این امر که  
 و در هم الوام نوشته ایم ملک زمین مال ذکر است  
 و باز مرگ و این امر که بنویسد صدای عجلت از باب  
 و می گوید که این امر که بر کوه است  
 نازل گویم که بر این عالمها نازل شد و این امر



تا را بجهت در این کلمات تیر بکشید و این  
 من کز چه کوزه زده است و دل عوامند  
 و مردم کول بزرگی خرد شوند و کافرهای  
 بزرگ مدعی تو اند بزند اقله بر آن  
 مرد بطان کوبیده هر عرب شتر و بقا طرب  
 بقتله این حرف غلط است و در دنیا  
 است و چگونه بدزد و یا بجان الله مباد  
 بوزن و خدا در راه این بار بکشند  
 و الهان کی در دست او چیده و خر تبار  
 زمین یکسخت حتی در راه بکشند  
 شود و کجا ملک زمین هم در دست و نه  
 در راه و بستان و در راه و در راه  
 کوزه عاقل و در راه و در راه  
 و فانی و کوزه به نین و بون و در راه  
 سختند و به کوزه حکم باب به از آن  
 خرافات و گفته است در این اوقات  
 در راه و کوزه به نین و بون و در راه  
 مقام است که کوزه است در راه و در راه  
 مفرقه به به بار کوزه است که کوزه است  
 به نین و کوزه به نین و بون و در راه

بعینه و بدین مقام و نسبت بخود داده است نه اینکه  
 لفظ عالم عام بغير است و این معادها که است و حق  
 بر بغير آن خدایت و تدریس و بشیر بر انبیا است باین  
 فطانت و عرب طوطی با دارد از آنها و در راه  
 بقول خود گفته است و بگو خدا و کفر را بر سر طوط  
 بکیم جمع کند و باز گفته است ای اهل انبیا که است  
 بیزارت ب رود چنانست و در راه و در راه  
 است که است و هر کس از کتب او و ندای اعراف  
 کند از راه طوطی و در راه و باز گفته است و در راه  
 بخود انبیا خدا و باب جبرائی نوازند و باز  
 گفته است و عاقل و بر طوطی کوزه به نین و بون  
 از آنچه در آستان و زمین است و کوزه به نین و بون  
 شود بگویند تا کوزه به نین و بون باین اعراف  
 نظر کارید و حیف و عوام بجهت و در راه و در راه  
 و باین معادها که است و بجهت و در راه و در راه  
 قدر نامر بولا است و بجهت و در راه و در راه  
 نمی گویند و لکن عجم بجهت و در راه و در راه  
 بخود و در کتاب اذاق ایدل بعینه و بجهت و در راه  
 ایم و بجهت و در راه و بجهت و در راه



و نه نمی دارند و باین موافق است و اوله  
باب الله مردانند بهر حال کسی که است  
قابل و سرکش این نقد بود و بگوید  
من گویند و این ننگ در این سینه اند  
و مردم بگویند و بعضی از این ننگ در سینه  
انگشت رفته اند و ماه با یکدیگر  
کنند خلد و در عبادت نظر کریم  
را بر هر طایفه جمع کردند و جمع  
کنند مردم بر هر طایفه و در این  
حضرت اگر بعضی حدیث گویند و در این  
نیت بهر آنکه از شیخ جمع کنند  
و حدیثی که جامع بهم آن و فایده  
و وحیست و آقا و حیدر قرآن است  
نقدی مقرر کردند و این موافق است  
جبهه بودی جبهه به ادعا می کنند  
اجماعی و مقرر است باین که و مقرر  
چند راجع است به حدیثی که در هر  
جمع کرده و اصل آنرا باین کسی که  
و زیارت او زیارت ملا اهل بیت  
او با حجت که از هر یک بعد از قرآن

مکتب

و باین

از این باریکه از آن کوم بهر حال بطلان این و واضح  
سه از آن است بهر حال بطلان این و واضح  
از جمله اوله و اخیه بر بطلان امر این خواندن است  
مردم بهر بوی چهار و اجماعی کل شیخ شود که چهار  
باید در رکاب معلوم کرد و نایب صی و معلوم در  
لایم ظلمه و خود نصب کند و ادعای نایب خافه در  
غیبت لایم ۳ خلد و طریقه و سیرت نیت و ابدا  
در آن راه است ۳ وقت نشسته است و نایب  
در آن غیبت خواهد آمد و ماسود چهار خواهد شد  
حدیثی که اجماعی است و چهار بهر خواندن مردم  
در آن غیبت اسام نیت و اخبار و احادیث  
متواتره از آنکه ۳ وارد شد و در کتاب  
الباطل اینها ذکر کرده ایم تفصیل به این خواندن  
مردم بهر بوی چهار و اجماعی کل شیخ شود که چهار  
وارد شد است و چهار با غیر لایم نیت و فسق است  
از این مود و معلوم بود که همه حجت است و سلطنت  
و الا در آن غیبت چهار یعنی چه ادعای نایب شده  
یعنی همه آنکه در آن راه است علیه السلام  
نشد است و در آن غیبت نایب خاصه خواهد  
آمد بهر حال خوانند خلد بعد از هر مود روایت کرد



و قید ظهور لام ۳ و از پنج خواهند بود  
 و بتو حق خواهند خواند و در وادی  
 و شرف نظر قبل از ظهور حضرت آمده صدی  
 بفرشته خلد و در نیت از آن باشد  
 خلد و این صوفی یعنی لایک احداث شد  
 و از یونان می خواند برده از آن است  
 و خداوند داد و شد و از آن است  
 این معنی است و گفته اند در اعجاز آن  
 قیاسی آن است اگر آن در آن است  
 لشکر حق غیب به جلوه دهد از نیت  
 و حق را بهار نرسد و اگر چه این است  
 ضعیف است و این لام ۳ بخانه اول  
 و نایب خلق نفس خاص می خواند و  
 لام ۳ فتنه محو به بر فتنه کلام  
 فتنه شکر امر کلام و هر کار مفقود  
 شد و شهادت عدل می خواند و ام  
 است و چند و اگر آن مفقود است  
 می خواند و موجب قطع هم  
 نشد به قراین عذبه با آن  
 ادعای او و اگر آن هم به

قرین عذبه به آن به و معارف ادعای او و  
 و معنی این است و آن در و علت قطع حاصل  
 شود این شخص از جانب فتنه با مور بهین حدت  
 است و اگر این باشد خازن حق در کار است  
 شد آن عمل از غلام و حجه سرزند و با آن خازن  
 عادت او به تصدیق کنیم لا طریقی تصدیق بر این  
 معنی است و در زمان غیبت ممکن نیست بجهت  
 آنکه هیچکس بدست لام عذبه السلام می رسد و اما قرین  
 اگر خلد کویه قرین با این شخص است میگویم و این شخص  
 مدعی آن است و معیشت بر کل خلق است پس بد قرین  
 با او باشد و کل خلق بفهمد این شخص صادق است و  
 ایمان و نفرت نفرت نفرت عیسی با صاحب از روی طلب  
 یار است و از روی اینکه میگوید این شخص و منکر  
 اجابت که ام البه سر فتنه خواند و این است  
 خاص او میگویم و بعد از او منتهی به فعل میگویم  
 پس قرینه این معنی است و این نیز خالی است  
 اگر بطور ادعای نفوس باور به کل بود قرینه است  
 و این و انظار بهین و هر قرینه نایب چون او در  
 او پیشه گفت من در روزی نول و شش روز  
 غف میگردم و از مردم سید الشهدا جعفر است  
 ۳۳ بر من سراسر و جهار میکند این است و صاحب

مرد







و بعد از این معجزات الهی است و در این معجزات  
پیش از جای دیگر و آئین و معجزات است  
پس با عظمی و عظمت گرفته است و قدس است  
ست نیاست قرآن در دیده است که  
و از همین جهت هم عظمی و عظمت و قدر  
و قاصد او آمد پیش منی که است و می گوید  
و جمیع نام بر او طهای امر این در عالم آفر  
گفت هر چند که در نظر من غیر از این  
مراد است چنانچه در این است و در این  
عظمی این کتاب را به حال او که در وقت  
و چنانکه مثل این کتاب بنظر تو است و هم  
که هم از خدا و رسول و بهر اینست  
بگویم و بخوانم بلا قره که از نام ناکه  
سواد عبادت است بهر چه بر این طوار  
شود و سخت است پس در این معجزات  
تکذیب برب قرار داد و پس در حق  
تر و بیع تر از کتاب است و اینست  
انکه که در حق هر چه در این است و بهر حال  
و این در حق معجزات الهی است و معجزات  
ست و آدم نام الله و با او عبادت میگویند

معجزات

و عظمی و عظمت گرفته است و قدس است  
پس با عظمی و عظمت گرفته است و قدس است  
ست نیاست قرآن در دیده است که  
و از همین جهت هم عظمی و عظمت و قدر  
و قاصد او آمد پیش منی که است و می گوید  
و جمیع نام بر او طهای امر این در عالم آفر  
گفت هر چند که در نظر من غیر از این  
مراد است چنانچه در این است و در این  
عظمی این کتاب را به حال او که در وقت  
و چنانکه مثل این کتاب بنظر تو است و هم  
که هم از خدا و رسول و بهر اینست  
بگویم و بخوانم بلا قره که از نام ناکه  
سواد عبادت است بهر چه بر این طوار  
شود و سخت است پس در این معجزات  
تکذیب برب قرار داد و پس در حق  
تر و بیع تر از کتاب است و اینست  
انکه که در حق هر چه در این است و بهر حال  
و این در حق معجزات الهی است و معجزات  
ست و آدم نام الله و با او عبادت میگویند

معجزات







بعد مافی ملک منتهی است ذکر فرا  
 و نهاده از اینزه موجب بدل است اگر کسی  
 یکم فیس است و اگر کسی مر از عیانی  
 قدر اعم غیرت نکرد فصل در خلد فرود  
 اسلم و لیق و خلد فیرت دینه می  
 و این محو مرتب شده است بطور اول  
 اثبات و می جدید بعد از اینطور شعر آفر  
 رزان صاعده علی و الکه قونج اناس جدید  
 بعد از قرآن و خاتم کتاب بعد از کون  
 چهار مرتبه شمع بر صورت در زان  
 غایت چهارم هم که است با یکدیگر  
 بنویسند و واجبه که خوانند  
 که چشم اشک این ادب و مخصوص  
 شعر افران و الله اعلم  
 فرودان اول است و الله اعلم  
 و الله اعلم الله اعلم با کینه ادمی است  
 خاف او این طوری در اینست و آید  
 کون اول است و همه بخوانند  
 و هر که اهل است تهنیت هم ادعا است

ز

احکام فطری

اول است و هم افرای اول است بر صاحب الله عزوجل  
 فرجه و راهی بدو رخ نهاده است و هم لغت است  
 باین بزرگوار داده و مکتب اخبر چندی در صحت  
 ذکر آنها ندارم و در رساله اذنان الباطل  
 بقدر کفایت آنها یاد کرده ام و لکن در این  
 ایام مذکور شده به بعضی آنها را این چند گفته  
 است و از اوها در زوایا و افرایا و البته  
 و خفاست طه بی و عفو با و حبس شده از او  
 طلب این و خفاست فایده عفو این و عفو  
 رتبی را یکدیگر و در آن گفته اند و از این ایام  
 بر از غشت است بهر حال و این است  
 حال و مضل و اضلال محقق لاکه و کافره  
 بقدر عدم و مقدر بر خدا و رسول و کسی  
 یا فخر و مدح این امور است اول کافر و ان  
 بنقض آیه قرآن و هر کس از او آید و این  
 حال و مضل و مقدر بر خدا و رسول و ان  
 صیتی و ظاهر شده است و در مورد مقدر که  
 دکت بیا و ظاهر که به است ایع بدعت و صلا  
 است و ادعای باطل و احراز دیگر از کسی دیگر  
 نشود است پس این دعوت باطل است و جاهلی







لامه ادوات کرم و سرور و درشتی  
 مکنند پس مدارک شیع متعلقه  
 جسم و حرکت و هم چنین خوا  
 عالم مگر عر عطا فرموده اند عر عالم  
 نفوس کشوده است تا با اندر کات  
 و معلومات علم نفوس را کند و ان  
 مگر ادراک مکنند معلومات عالم  
 این مگر عر جسمانی ادراک مکنند عالم  
 جسم مگر و همین علم مکنند و مکن  
 نسبت مگر جسمانی با عقل نسبت  
 مگر عر نفسانی است پس جهان  
 مگر عر جسمانی مکنند و ولی عر  
 مگر مکر و مغرور با او باشد از انجوب  
 انفس مکنند و صاحب اینست اگر  
 انجا برود و عر عر انجا عر عر  
 آنچه در پیش در ادوات مکر در  
 مکنند ولی کسی است اگر عر عر  
 خواهد دید مگر عر عر عر عر  
 حال این چنین است نسبت عر عر  
 مکر ان عر عر عر عر عر عر

الحمد لله

## امع فطح

آنچه مکر مکر عر عر عر عر عر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 و از انجا مکر مکر مکر مکر مکر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 نفس مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 نفس مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 یافت خواهد مکر مکر مکر مکر مکر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 و مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 و مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 چنین است صاحب دید مکر مکر مکر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 یا مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 فرق او مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 نیست و ان عالم مکر مکر مکر مکر  
 چنین عر عر عر عر عر عر عر  
 عر عر عر عر عر عر عر عر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر  
 مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر



امام فطحي

جسم است بعالم اجسام و جزئی است  
از این عالم عقل او جزئی است و دلیل آن  
اینست خود او آنست جزئی است  
از عالم عقل نفس او هم جزئی است نفس  
و جسم او جزئی است از دایره او هم  
جزئی است از عالم افق اینست  
و عرضی که آنست و فانی است و  
ظرفی است و در ظرف جزئی است  
نمیکنی پس هر کسی در انفس باطن  
او هم در عالم باطن جزئی است و در این  
عالم کلیت در عالم است جزئی  
این را بطور اختصار بیان نموده  
متعه داشت جزئی است و در عرض  
او نظیر ندارد یا نظیر است او کلی است  
پس چنانچه دیدیم در بیان جزئی است  
البین صلوات الله علیه بقیه و غیره  
کسی که آنست هر کس را و ظاهر  
و باطن کلی است پس چنانچه  
و از نفس او هیچ نیست و از عقل  
ایم عقربندان نیز او هیچ ندارد

۱۵۱۰

۱۵۶۳

و همچنین اهل بیت طهری و اولاد ائمه علیهم السلام از عقل  
روح نفس و حب از خلق شده اند بلکه یک عقل  
و یک نفس و یک جسم باشند از این جهت  
بیچ چیز نهان نیست ولی بقدر انما با از نسبت  
ببقیه تفاوت بسیار دارند و دارند یک قدرت  
بهمه مراد و انما می دانند و از آن یک حکم کنند  
ایم ائمه پیغمبر مراد ائمه و امامان هستند و آن  
چیز اهل عقل است در لوحیه خدا لا غیر هیچ  
درستی غیر اهل بیت طهارت الهی او  
مکلف است و از این گذشته مقام ائمه  
محض مقام مختلف است بعقل اولوالعزم نیستند  
و بعقل رسوله و اولو الامر نیستند غیبیه و اول  
نیستند و هر یک با مختلف المراتب بودند و از  
معدوده هیچ یک کما فی بعضی عالم همه چیز بود  
و نه هر یک خلق مکر موجودات نبودند از این جهت  
هر یک چیز داشتند و دیگری نداشت بلکه  
در بعضی بعضی از رعیت چیز یافت شدند  
در نزد ایشان نبود مثل اول مثل موسی و خضر  
و موسی است و هر یک خضر مقل نبود و خضر  
است و هر یک موسی مقل نبود و مثل نوح

۱۵۱۰



مثل الله سرخ دانت چهره دهند  
 و سره دانت چهره بسیار و مهر  
 مهر دانت چهره بسیار و مهر  
 ابو هنر شاه نامه عالمی انداخته  
 به و مکتب او ایند یکیت این از این  
 کلی و محیط بر کل و در هر برده  
 و هم خن بعد از این است  
 و این ن در نهایت انقضا  
 مرشد پس بچیک که بنرس  
 و خط باشد بر کل مردا چهره  
 مرشد ظاهر او به طایفه انداخته  
 چهره و سر دانت چهره در مرشد  
 بون و سر نیستند یکیت  
 است و یک کمر و یک طایفه کلفت  
 تر و نو نه از است و یک طایفه  
 کثیف تر و ظاهرا از است  
 ظاهر و طایفه علوم و مرشد  
 مختلف بود و نوع مقایسه  
 قسم است اول مقام کس  
 صاحب مدرک حجت و غیر

که کل

لوا حیات جز در سر نمیند هم علوم این از این  
 و این مقام صاحب علوم شریعت و طریقت و حقیقت  
 ظاهر است بکس طایفه این علم هم از این علم  
 که اند و فهمیده اند این علم را هر خوف و بی عرقیه  
 از افلاک این علم خلقت شده است و تفصیل  
 آنها در این رساله کتب ایشان در هر درت برکت بسیار  
 تفصیل داده ایسم و این طایفه جز از این بر طایفه  
 مرشد و معلومات این ن کمر و محو باشد  
 این ن پسر است از هم کس و هم مقام بخیر  
 و این است مقام ن در علم نفوس است  
 و مدارک نفس این ن کنده است و مطالعات  
 شاهر مرشد و نوع علم نفوس و در هر نقطه آن  
 شده اند ولی هنوز در کثرات نفسینه هستند و بسیار  
 از معلومات نفسینه بر این ن مکشوف است و بسیار  
 محجوب ولی نوع همه در دست دارند و اگر بر کنند  
 تا این محجوب است آنها در کس خواهند که و بسیار  
 آنها در محتاج بیدار شدند و بسیار محتاج  
 نیستند و مع ذلک از اهل نفوسند و کلام این  
 روح دارد و مؤثر است و بر معنی بر خورده  
 و معنویافته اند نه محض انقضا است  
 و نه محض الزامات فطریه است بلکه معنویت



دارند و یکشم نفی هر نامی که  
و آنچه از خود بر رویه نفی است  
جزئی است و انما از اهل تحقیق  
نفوس بر خورده اند و در کمال علم  
مکنند و محتاج به بیاید نیست  
از این که محض است نه بدست  
کنند بیکه غایب هر چه نیست  
ادب و کمال نیست بول آن و این  
صاحبان تفرقات جزئی تفرق  
در جزئیات مرتوانند بر آن  
الاء الله که در نزد ایشان است  
و این صاحبان عقاید و عقاید  
شر نفوس و عقاید نفوس و کمال است  
از این که هر چه غفیر کفر  
صاحبان حقیقت نفوس و نفوس  
بن آدم است از آن که اینها  
چند نفوس مرتبه می آید که طاعت  
و سلام الله علیه از اینها  
هر شانند و بعضی از اینها  
هم مرتبه نه اند و برین غفیر  
ولیکن اگر بخوانند بدانند

و بدانند که در نفوس بعد از تابد طریقت  
مرادند و مقام طایفه اول مقام زمین است و مقام  
و مقام اول مقام است و مقام طایفه دوم مقام  
نکست شمس است و چهارم مقام بخار طریقت و این  
طایفه مقام ن مقام کمال است و اینها هم صاحبان  
نفوسند ولی نفوس غفیر طایفه نسبت به دور  
ان که نه طایفه در ملک است و از اینها هم مقام  
علیه السلام و بالاتر ندارند و کمالی مرتبه در مقام  
و اینها نفوس جمیع نفوس و صاحبان و بر جمیع نفوس  
حاضر دارند و بر جمیع علوم آگاهی دارند بطوریکه  
و دیگر در جمیع علم و حکمت و تفکر و معرفت  
و صاحبان تفرقات طایفه هستند و تفصیل و احوال  
و عقاید و شهدا و علوم در نزد این صاحبان  
و صاحبان علم اولین و آخرین و صاحبان علم  
و جمیع علم باشند و کمال است از آن که ظاهر کرده  
و عارفان را در معرفت و کمال علوم مقام این  
است نه حالات و جمیع نفوس کمال مرتبه در اینها  
اصحاب عقل مرتبه و مقام این مقام علمی  
و اینها در درک حقایق بطوریکه و کمال است  
و معاینه قدم زده اند و صاحبان تفرقات  
طایفه مرتبه و حقایق اینها در جمیع این  
مکتوب است و حقایق مرتبه بر جمیع کمال نسبت



ان دوست باطن نبوت است  
 و نسبت نقیصه و جبری جزا است  
 راست بظن اولایت و نسبت  
 نسبت باطن نبی و الهی است  
 قدر تقسیم این مقامات است  
 فصل در نظر از صفات  
 است که کجایش تفصیل دارد  
 در درون این است که  
 فضل شود آب بحر کافی  
 انکس و صفی بسیار  
 کتاب از زبان الباطل دارد  
 مختصر است در بیان موانع  
 هم چه به از معرفت الله  
 از انکه انانیت منوع  
 در حقیقت کبر نفوس  
 یکدیگر از اخلاط  
 نمیه نیکو متدبر  
 مادیات طریق نبی  
 نام مودلده است  
 طلب لامع است  
 و سلطه او تا فر

نقش

و چیزی نفی قدس از شعی الله طاهرین است  
 علیهم و عکس حال جهان ارای این است  
 تابع بر است لامی له احکام او مانند احکام اهل بیت  
 است سلام الله علیهم و بان نبی در مملکت  
 مکنند پس جمع صفات و اخلاق هر دو از او  
 صفات اهل بیت خواهد شد سلام الله علیهم و انهم  
 است بنای این خواهد شد و موی صفات و اخلاق  
 و احوال این در احکامیت مکنند پس در آن حکم  
 یکدیگر حب او حب است و بغض او بغض این است  
 است و گفت گفت او این است و فعل او فعل  
 این است و در هر دو در هر یک است و خط او  
 خط این است و دیده او دیده این است  
 و حر و مرفیق خدمت او و موصی از فقی این است  
 و زیارت زیارت او این است و وصله او وصله این است  
 و قطع از او قطع لوف این است و انکه انکه  
 در جنب این است و این در مواظبت رخصه  
 خوب مکتوب شعر زبسی سیم خیال تو  
 است در حسن تو خورشید خورشید رفت من  
 است پس مکتوب در این خنده مثل این برافشته  
 شده یا مشرد در مشغله شده در سر یا او فعل  
 از تشنه است بیکه نام او نام تشنه خواهد شد و در  
 جمیع کار قلم مقام آتش است در این رواه  
 و در هم احوال نه رخسار بوزنده فعلی است



نه را فرو زنده نهاده است که ازین  
 ضویر غفلت که از فرو زنده داد اندر زنده  
 آنچه را که نهاده است و هم او را و کذا  
 از خود بکنده نهاده است که ازین  
 و لیکن این مقام نه خفی و اینست  
 هر چه ازین راه و کذا نهاده است  
 نموده است که در این مقام  
 کوزه هر چه در حق و کوزه نهاده است  
 بر او است و کذا نهاده است  
 و نهاده است که هر چه در حق  
 دارد و آنچه سرور و کذا نهاده است  
 ای که نهاده است که هر چه در حق  
 صاحب امر و کذا نهاده است  
 بجهت و کذا نهاده است  
 و عمل لا علم پس بهیم و کذا نهاده است  
 و ان و کذا نهاده است  
 که قمع علم و کذا نهاده است  
 هدای علیهم السلام عقل ازین دله و کذا  
 عظمه حسنه و کذا نهاده است  
 و ضرورت است و کذا نهاده است

نایه

### الحق فطح

نایه و اینست نایه و مالک نقطه علم شده به بطوریه  
 و ازین راه ازین علم و کذا نهاده است  
 و متحمل امر و کذا نهاده است  
 الله علیه و کذا نهاده است  
 تا و کذا نهاده است  
 ازین راه که نهاده است  
 تا به کذا نهاده است  
 سنن به و کذا نهاده است  
 بر خیزان و کذا نهاده است  
 ازین راه که نهاده است  
 بطوریکه است و کذا نهاده است  
 بجهت و کذا نهاده است  
 ازین راه که نهاده است  
 و کذا نهاده است  
 ازین راه که نهاده است  
 و کذا نهاده است  
 ازین راه که نهاده است  
 و کذا نهاده است  
 ازین راه که نهاده است  
 و کذا نهاده است  
 ازین راه که نهاده است  
 و کذا نهاده است







در وقت بطریق اولانی باشد تا آنکه  
و آلودگی طشت باین واسطه پاک شود  
بمنزله احدی خود بریند و چنانچه  
عالم برقرار باشد و در خواست  
باید بقرین داد و خداوند عالم این  
و اگر صلح در آن بود این صلح  
منا و نداشتن سزاوارتر از این است  
عصم به چهارده مسدود و در فقه  
تغنی در طریقه به نصیب طاعت  
طریق و تفصیل مطلب عام و خاص  
تفصیل بیان کدام و این بیان  
تفصیل این و این برینا حضرت  
گویند که بجهت حکم فی الشریع  
لازم آمده بود و این بعد از آنکه  
و مصححان اینم فی الجمله این است  
ان حدیثی است که در آن زمان  
در خفا رسانده و در بعضی  
لذا ان چهارده تا از این  
چهارده تا از این تا آنکه

در کاهت است بود این نیز از این باشد  
فرجه خود بر زمین میسوزند و در این  
سبب معلوم شد که در کاهت و نقیصه  
و حجت بر امر خود ابراز کنند و آن  
احد عشر از این و کفایت به یکونید اگر  
کنند و این ان هم کردند چه حد از ابراز  
و اگر بقیه ترک اشک این با این عمل  
عرفت و بنابر این حال از این خواهد  
در این ابراز دهنده هر کس که بخواهد  
و در هر کس که بخواهد هر کس که بخواهد  
بزرگواران افکار اهل و عوام  
و اگر بر این موقوف این در بیام که  
این در خواهند که چگونه شود  
موقوف و هر کس که بخواهد به این  
سید است چه چیز که در آن احواله  
و هر کس که بخواهد علی هر کس که  
بنی و توبت بر کسی و هر آنکه  
خوانند «است» و این کار به  
ستند و حال آنکه ان امادیت حضرت







فرق مابین و سحر سحر و جادو کنی با این علم  
 و نوعی و بعضی از غایب لازم از هر گونه  
 و دفعه می کنی: بدین روش که هر وقت  
 مابین و سحر و جادو کنی با این علم  
 فصل اقدام نمودن و بجایه قدم و این  
 در جمع حرکت بست در این روش  
 پس به این آیه الله تعالی خداوند سبحان  
 انکم روح مدنی الطبع قرار داد و این  
 می توانست فروز زنی کنند و این  
 در این هر یک بر سحر و جادو  
 و جادو کنی کل بر این روش  
 این بر این روش و این با این روش  
 و این روش و این روش  
 لطیف و نسیه و مدنی روش و این روش  
 و این روش و این روش و این روش  
 مختلف روش و مختلف روش و این روش  
 مختلف و طبعی: این روش  
 در حال این روش و این روش  
 در حال این روش و این روش  
 فقه و فقه و این روش و این روش  
 و این روش و این روش و این روش

اصح

پس نویسه لام اکم لام است و بقی بر این معنی عرفی نه احوال است  
 پس راز آنکه اظهار تسلیم الله علیه و آله است و اکم لام  
 ذکر کون در زمان غیبت حرام است پس اظهار امر بخلاف  
 در زمان غیبت حرام است بان الله ذکر نه معلوم در کون  
 حکیم باینست و تبریر ادعای اینست که نه لفظ بطن ظاهر  
 او در ذکر نه لفظ حکمت و تدبیر غیبت و اصل اینست که  
 او در مثل این زمان اول دنیا است بر بطن او  
 حکیم غیبت بلکه طالب ریاست باطل است و اگر حکیم  
 و بیست مدتی «اشتی و انشی» این زمان زمان  
 امر بجا است و نقابت غیبت و هنوز اینست که  
 اجل غور رسیده است و هنوز بنیان تغییر وضع عالم  
 نهاده و وضع عالم حکیم و وضع این عالم باین طریق  
 است و وضع این اوضاع صرف وضع حکیم است و  
 خرف خرافات عالم و این کار مؤمن معنی و آنچه را این  
 ذکر شد به مؤمن منصف کافی و شیخ مجتهد این  
 ادعای مسجع نیست و بعد از آنکه گفته اند  
 کلامی که این مقامات از او آید نشسته است  
 بلکه هرگاه یکی نیست باین چیز که گفتند  
 مقصود اینست که او متغیر نیست و متغیر نشسته  
 و او برانند و انواع به اعتشای با و هر چه  
 ولی از زبان این انصاف است بخدا تعالی



این طبع  
 بعد از آنکه در آن روز که نیت  
 مرداد و یک نیت بخوابد و یک نیت  
 اینها عرض و بخوابد و همی که از این  
 بنمود و عوفی شده و اما بعد از آن که نیت  
 این نیت که شخصی باید از آن اعتقاد  
 از دنیا برود و این ام بخوابد و بخوابد  
 بخوابد و عوفی شده و بعد از آنکه  
 قضا گرفت و بفرم بر سر نیت که در آن  
 است و در هر یک از این نیت  
 نیت است به این نیت که در آن  
 بطبعی و از این نیت که در آن  
 که نیت نیت در آن نیت که در آن  
 حضرت طبع به این نیت که در آن  
 نیت نیت که در آن نیت که در آن  
 این نیت که در آن نیت که در آن  
 که نیت نیت که در آن نیت که در آن  
 و این نیت که در آن نیت که در آن  
 نیت نیت که در آن نیت که در آن  
 و این نیت که در آن نیت که در آن  
 نیت نیت که در آن نیت که در آن  
 و این نیت که در آن نیت که در آن  
 نیت نیت که در آن نیت که در آن

דולק

الحمد لله  
وچنین مجموع در عهد دستان سیهان حکم بنیاد  
انها در حواله کتاب لوشا العوام من انما هم  
بر ان انها بداند بان کتاب جرح غایب و داند  
کتاب غریب بان فرق و این بحرف و ذکر است  
یکی چنانچه این که در حکمت هر زنده است و از وضع  
اکثر نیست پس؛ بدی که نیست و جمع وضع نیست  
یکی نیست و اگر ان حکم حق و عدل و موعود  
حق و یک نوع نیست خواه بود؛ بدی حال و یک  
بر آن لقب شود تا دفع غایب ان لونا نیا از بند  
و بعد خداوند حکیم علی الاطلاق اقبل انما  
و حکم جور در محترم زوم عدل خلقت نایب؛  
صفت حکمت صفت است و نه حلاله  
هر کس می آید کند بان صورتان لقب کند  
یکه نفر از است و هیچ کس بجز خدا ان بر آن  
مطلع نیست و او سر دارند و به عادل است  
و که ظالم و که مصلحت و که مفید و به بر کشتی  
و که کوه و در حکمت لازم شد و بعد از  
بهر ان محقق قراره بان ملک ممتاز نیست



(الحق)

از این برین و در هر یک از اینها  
 خداوند و اینکه است حکم عدلی و است  
 و معصوم و خطا در او نیست و در حق  
 لازم نموده عبادت هر چه در او شده و در او  
 او بمملکت مملکت و در عالم و ان عبادت  
 بنده در این برین بنده عبادت  
 او عبادت است و بی هیچ با نیست عبادت  
 ان عبادت که در این عالم و بی نیست عبادت  
 عبادت است بنده و در حق عبادت  
 صفت خلق و صفت خلق و در حق  
 مملکت بی نیست عبادت و در حق  
 و حجت نیست عبادت است و در حق  
 بان عبادت یا بنده یا دیگران بنده  
 خلق بدانند این حق و در حق  
 و در ادعای حکومت صدق است  
 لازم است اطاعت او و ان افکار  
 و سایر خلق و آوردن مکران عبادت  
 بر نیست بی لازم شد و عبادت  
 برزند و خارق عبادت بر بنده

و لولا

و از این برین و در حق با نیست عبادت  
 و حکم از رعیت ممت زنونند و در حق  
 حکمت از رعیت ممت زنونند و در حق  
 که بود و بی نیست عبادت از رعیت  
 و عبادت است و در حق عبادت  
 الی است بی و در حق از خلق بان عبادت  
 شده و ان عبادت که در حق عبادت  
 رعیت و طبع دنیا ان علوم و در امور  
 عبادت و در حق عبادت و در حق  
 مابین این و بی عبادت و در حق  
 عبادت و در حق عبادت و در حق  
 عبادت و در حق عبادت و در حق  
 و در حق عبادت و در حق  
 حق عبادت و در حق عبادت  
 و در حق عبادت و در حق  
 در هر عبادت و در حق  
 و ان دیگر عبادت و در حق



از عین حق است و او را در هیچ محلی و احوالی  
 پس در این حال صایت و اعانت و استیانت  
 و تقریر او واجب است که او را در این حال  
 کند و نماید او را دفع نایب و حق را  
 پس دفع اکثر کند پس بعد بر این طریقی  
 گذاردن او تصدیق بر اینست بر این  
 بر نزد و ادعا کند پس حق را بگوید  
 چنانچه خواهد بود بر اینست بر خدا  
 او نایب و این طریقی او را بگوید  
 انکار کند و انکار از این حق را بگوید  
 حق شکستنی شد و بر اینست بر حق را  
 هیچ کرد و بگوید از تصدیق اکثر کند  
 باطل را در تصدیق اکثر کند و حق را  
 چنانکه در قرآن مقرر نماید  
 انکار است و انکار حق را در اینست  
 نقد است: الحق باطل فیه منتهی  
 انکه از حق حق را بر باطل پس او را بگوید  
 پس در هر امر عقل تو و امانت تو  
 و باطل او را تو نزدی بگماین بران

ایضا

و تصدیق الهی به حق و حق خواهم که متوای  
 صوفی و دانشی بر عزالت البطل او را بگوید  
 ان مستی اینست مطلب از جهت پس بر حق را  
 و خداوند در حکمت او همین قدر لازم است  
 و امر او را فاسد کند اگر چه از یک جهت باشد  
 و اینکه از یک جهت امر او را فاسد کند  
 بر حق و انکه حق او را منع نکرده و باطل را  
 فایده چنان در حق است و در حق است  
 شئی غیر از حق نیست هم چنانچه در اکثر است  
 پس هرگاه کسی شکیه از اینست بر ادعا  
 جز بر حق را نکند و مقایسه با حق نکند خداوند  
 از حق و انکه حق او را منع نمی نماید  
 عقده منع از معصیت نیز باید تا هر کس خطا  
 نوشت و دنیا بگوید به تصدیق ان و انوار بگوید  
 و دیگر و هرگاه کسی آید و ادعا کند و باطل را  
 دعوت کند در بطلان او همان دعوت او کمال است  
 پس موقوفه از او علی سرزند و منع او نشود و هرگاه  
 بتوجه حق دعوت کند و باطل را بگوید  
 کلام او بعضا دعوت کند: به نسبت نقیضه و در



ملل بقدر اندیشه دعوت نازین او  
 ایمین عتک کافیت و مرتبه اش  
 نظار که در راه در این عالم کنی  
 و بهمه صفات بدیهه اندا گویند  
 در بطلان امراد ایمین کافیت و  
 بنواید و بنوت و او صراط مستقیم  
 اقرار کنند و لا فکرا محبت او به علی  
 خداوند و دعوت یکتا نایب عتک  
 از اینها و او صراط مستقیم محبت و بطور  
 ضرورت معلوم شد به این است  
 در بطلان او و صاحب بحر زلال  
 و از او عمل هم نشسته معجزه مرز  
 ابطال او باطل که و منع بر انداد  
 نیت و هرگاه هم این چهار اصل بود  
 دعوت کند و ادعا نبوت کند و  
 و دعوت کند بعد از این عمر که  
 او همین ادعا و مکه و بعد از او بیرون  
 چه در بر خدا چه ابطال او که هرگاه  
 نبوت کند و نه دعوت کند بلکه ادعای  
 بلیت و نقابت و نبی است که حال

المر

## الحق

که مکرر در بیات مذموب کلمه ادبها بر نبی است  
 در بطلان او ایمین چه حقیقت اندا بقدر  
 سابق معلوم شد است و عدل او عدل است و روز  
 و هم او معلوم است تا قیامت و نزع او باقیست  
 و قول او کلام حق است کلمه بفرز است مذموب  
 مصدق کل فروزات است هم است حد و نظر که  
 لا یجوز ان است یا قل اگر بخون است ایمین  
 بنی است چه و بخون نزع و اگر باقی است یا نه  
 یا که است یا چه اگر باقی است کافیت ایمین  
 در بطلان او چه و چه و خدا بر خلق نمیکند  
 هم است یا نه دیدن حق است یا دل افکند  
 ایمین عتک کافیت چه و فانی و انبیا و اگر حال  
 هم است یا نه دیدن طلب المولد است یا در  
 معجز است که معلوم است حقیقت موله ایمین  
 می است چه و خلیف المولد و اگر اینهم نظر  
 مذموب طلب است و سخن در او نیست یا نه  
 اخلاق او چون است اگر به خلق است و اخلاق او  
 عینین و اخلاق اگر ندارد هم معجز است  
 و لا است و مدال و زهد و کشف و وفای  
 و هر دو کند یا بر صفات محمود پس ایمین عتک است











حاکم کند  
 خدمت حضرت شهاب را علم از نور  
 اسم را مع قید حق شرف کرده  
 پس نظم فکرها را بکلام بویها  
 رزده کاه تکرار کند و نموده  
 و جمعه سو بار نه جمع آید  
 محفل و قدر را بشد تحفه  
 لذا در روز شرف حضرت  
 می باشد تا بدین بخت کمال  
 این نمی دانم فرموده

خدمت

اگر چه ترک کند  
 خدمت حضرت شهاب را علم از نور  
 بجهت و هم قهوه شرف شریف مدح  
 پس در طر فکرها را بکلام بویها  
 رزده کاه تکرار کند و نموده  
 و جمعه سو بار نه جمع آید  
 محفل و قدر را بشد تحفه  
 لذا در روز شرف حضرت  
 می باشد تا بدین بخت کمال  
 این نمی دانم فرموده



بدرج ۱۲ رکن عرفی مستطاب

۱۲۰

خدمت قضاوتی در این مرتبه  
در تمام عهده مملکت در این محله  
و نیز تقدیر و توفیق  
در این عهده و توفیق  
و نیز تقدیر و توفیق  
و نیز تقدیر و توفیق  
و نیز تقدیر و توفیق  
و نیز تقدیر و توفیق

خدمت جناب عالی

محمد  
ع

خدمت جناب عالی







و تأییدات الهیه این را بطریق جامع و موافق با جمیع  
شعائر و نوع اختلاف بود و دعوت فرمودند  
ظهور از قیام صلوات را بنده و چون هنگام  
بعلام قدسی در رسیدن غلبه انکساده انظار را  
آویخته بر گشتند و نماز الا اقل قلیل که از غلبه  
ولایت حضرت مرتضوی صلوات الله علیه بخوار  
بفکر جامع ثابت قدم ماندند و در اثنای سهار  
ایمان بیکدیگر اختلاف نکردند تا آنکه بیکدیگر  
را با دست بلند و نهال ایمان در سینه دراز کردند  
ز آنکه بیکدیگر اتفاق و ابتلا که بگشتند بوی  
متنعم و کامیاب و از حیثی اینی بگشتند  
حفظ و افر و نصیب بیکدیگر شرفان و شرف  
ظهور ایمان ایشان در سینه و غلبه بود و بیکدیگر  
صفای طریقت و حسن سیرت و دعوت با اقبال  
و باطنیه و آرام در اسی و ایمان منظور  
و شمول غایت یزدان بودند و تمام علم الهی  
احقنا علی سر و حقیقت اینی تا اتم از زنج  
و تعلیم دهر و دوری از طریق نور بیکدیگر  
غالب آمد و بیکدیگر یاران خود را بیکدیگر  
نفاق بکات و کلمات و کلمات نفاق در میان  
تا آنکه حال کفر و نفاق در قلوب ایشان بگشت  
تخرج فی اصل الحی طلعها کانه سرفین  
بنمایند که بقرینه افتاد میان پیر و پسر  
انرا قیامت و عدالت سخت در این آینه  
بهر آینه من خضید و امید و امید و امید  
لکل امری منی هم یوفی الله شأنه از آیه

بهت و طاعت الهیه که بقرینه این فقره عظیم و بیکدیگر  
مشغول و از ملاحظه این امر عظیم بجز بانه بود و بیکدیگر  
که از اختلاف کلام بجز بانه بود و بیکدیگر  
و از این فقره متشکک که بیکدیگر قیام خود را موافق حق و صدق  
میل و بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر  
مشکوک بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر  
جماعه از علمای اعلام از زینت و از این انتر شاد و قندی  
میان اهل حق و دعا و نمود و صورت مکتوب از بیت بسم الله  
بکفایت اموره و الکاف لافاق و موزه و الهادی له سبیل  
و صلی الله علیه و آله و سلم و الله بهر حاصل علم و بیکدیگر  
این بیکدیگر بیکدیگر و واجب صانع و بیکدیگر بیکدیگر  
طاعتی بر بندگی و الله بهر حاصل علم و بیکدیگر  
اوصاف از افرینش مقصود است و تصدیق بر اینکه ای سوار  
و اقدام بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر  
از طریق قدسی و سیرت مصطفوی بیکدیگر بیکدیگر  
حقیق بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر بیکدیگر  
خداست یا وصی و خلیفه آن و در صورت غیبت ایشان  
مخبر است بر جمع نمودن بجانب انبای دین و علمای را  
که بسالک طریق سید المرسلین و طایفه تحقیق حق و بیکدیگر  
تفرقه اند از هم جمیع پس چون مال کار بنده جاهل و سکی  
بجمع باین قول مدقق و کور و مؤثر بیکدیگر بیکدیگر  
ایشان و اخذ سائل از ایشان و ترک امر باعث هلاک فعل  
انرا موجب رسیدن بر فرضات الهیه دلت شناسیه است  
که علمای اعلام از حیثیت زبان و جنان و جمیع اعتقاد  
منقد و در فتادی متفق بیکدیگر و مقصود از این اتحاد و  
اتفاق ایشان است که نسبت نه بیکدیگر بیکدیگر



و تالیف و تالیف کنند مقصد از این است که  
 برای بنده مختلف اعتقاد می باشد بر وجوب  
 عبادات و افعال خود را عبادی که عمل غرض  
 بر عبادات و سایر تکالیف بنویسد و حکمت  
 مخفی بودن حق و طاعت از شنیدن شراره بر حق  
 بجهت اینکه مختلف علماء مختلف توالی و احوال  
 و افعال هم بعضی از این خود را امری می دانند  
 اجباری می خوانند و اصول اجباری را امری  
 غیر معتقد می بینند و بعضی میدانند عبادی  
 و جلال که بنده طاعت کریمانه است بنده علم السلام  
حاجت به خصوصیت شرفات و کمال احسان است  
اثرش که این دو سرحد علم و اهل اسلام  
مستند است به می کنند در علمای که خود را  
 شیعی و کوفی میدانند و بعضی خود را شیعه می نامند و  
 هر دو طایفه بکمال صلاح و تقوی که انان در اسلام  
 قرار داده اند مصروف و هر دو مودت و اخلاص  
 و تسلیم را معتقد و مراتب مساوی می بینند آن  
 دو فرقه بیوت ارضی و قبال و شانزده میت در  
 انحصار تکیف بنده جاهل عاقل و غایت خیری  
 که دارد تکلیف از او مطلق است او ثابت  
 است یا اینکه ممکنه مختار است در جبهه و طرف و  
 پذیرفتن قول دیگر از این جهت که این دلیل قطعی  
 عقلی حکم است و ملا حمله تکلیف هر بود و آیا  
 قبول قول یک از طرفی غیر صحیح است حاجت به علم السلام  
مطلوب است مآل آنکه در این سیرت عقلی  
 اعلام بر سر پناه نهانند آنرا بر ذیل بخواهند

بنده

تمام صورت مکتوب سائل بنده است مآل آنکه من الله  
 الله سواه الظرفی و اذا قرین بحق الحقیق صورت آن  
 مکتوب را از مجموع فرستاد که بقدر ادب از ایشان تم  
 و جواب بروفق جواب خواست تا از حیرت و در پیچ که در  
 بدر آید و صفای آب زلال را از لطمه سراب بداند و در  
 با هر دو دلیل طاعت بر بیان جهات ترجیح را در مقام تشریح  
 و تصدیق تحقیق کند تا اهل حق بر نعم خداوند و بر مصلحت کلمه  
 عذاب است مآل آنکه چون مکتوب بر علماء رسید بعضی از  
 جواب آن روی در گشاید و دیگر از سرکوت چاره نگیرد  
 با اینکه تاخیر بیان از وقت حجت حرام است و در حقیقت  
 بزرگتر از بدایت بنده راه و اتم از توضیح است  
 مبهم بر محضرت که غیواند و در اختلاف شدید  
 علماء و عبادات و بعضی که بعضی بعضی دارند و طبعی  
 و تکلیفی که در قیام حدیث است از برای کلام یک از اینها  
 بعضی تا به و بر که اعتقاد گردان شاید و با عقلا که معتقد  
 و برای عوام چاره نیست مگر آنکه یک از این دو فرقه  
 برای اخذ مآل خود ترجیح دهد بر خود این مسئله از جهت  
 مساوی است که تقلید در آن جایز نیست بیان و توضیح  
باعت علم دقیق بر حقه و بطلان اینها است ادیان  
 جهته است از تمام کلمات که از انتم طاعت برین علم السلام  
 در معارف اصولیه و تفاسیر دینی نموده اند و با وجود  
 اینکه تقلید در اصول عقاید جایز نیست انتم مادی  
 علمیه شدم احدی را از جواب با جواب و ارشاد  
 را نفیر است و جانب و در نصیب نفرموده اند که انتم  
 ای سائل را فتوی داد و جایز نیست و بهمان سبب  
 است که از کتب معتقد در علم و حدیث و معارف



الله وحقانی ربانیه با کلمه سکرات امام در  
 و خود را بر حق در حق خود نام در کلمات در  
 مقام بیان سکوت او حرمت است و جواب  
 آن مکتوب به کوه و تکه کوهی که در حق  
 بهتر از آن کاشی نطق نیاورد کلمات  
 جاری میگرد و اطمینان بهی و خطا میگرد  
 مستورات آن ظاهر فزاد بر بیشتر و در  
 اهل عباد او قتل کردند و قتل فرستاد  
 مذمت حق و ستمکاران بنیان فساد کردند  
 مخالف را در امانت دلائل مدعی قتل  
 سبع الحرف علی السماع و الحقیق من العوا  
 مع ضمه نکره در آخر رساله بنیادها را اینها  
 نموده اشاره خواهم کرد باینکه از حق در آن  
 مندرجست هر چند فساد آن شد که احصیه  
 با خط و زلف و جواب نظر بر این جواب  
 مقررات و وجوب است و در شاد و  
 امتثال امر از دستمال در اهل حق باطل فرستاد  
 و جهت احتساب از چیزها و خدا  
 باعث حفظ او است و قوله تعالی ما فی  
 من البینات و الحکم من بعدنا من  
 اولئک بلینهم الله و یلعنه و قال  
 الباقی علیهم منی الا عنون است  
 احضار از نامری که موجب نظر بود که میفرماید  
 اذ اظهرت البلیه فلیظهر العالمین فی فضل  
 فعلیهما احسن الله فلهذا و وجب جواب این  
 سوال بواسطه بیانیها تا چیزی مانده نماند

عینا انوار دارند و بیاید برای جمعی که طالب توحید  
 و ارشاد و ارشاد و از بیاید آنرا که صاحب بصیرت و ایمانند  
 و کرم را بر بیان این مطلب و ذکر این احوال استغفار کرد  
 وضوح کردم که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در این  
 خطبه شریفه فرموده فوالله لو لا حضوره الجاهل و قیام  
 الحشر بوجوه الناس و ما اخذه الله علی العلم  
 ان لا یقارن علی نظر ظالم و لا یسب مظلم  
 لا یقیت جبهه علی غار جبهه و یقیت اخوها بکاس  
 اولها و لا یقیم دنیا کم هذه انهم عندی عن  
 عطش غریب کما یکنه بیداری باری تعالی  
 باینکه از انکار منکرین و تکذیب مکررین بدارم و خود را  
 هدف تیر طوفانی عطا او نام مکتوب محض قول تعالی  
 کفر به فاصدع بانور و احضری عن المشرب اناد  
 کفینا المستغنی من مکرهم که مراد سال علیه السلام  
 از مردم این مقدمات تحقیق مندرج است و کف احوال  
 یعنی کف و با لایست که کف و منافع من قتی نعینه  
 شمشیر و کشف و منافع من قال انی بالاسی  
 بدو شمشیر این اختلاف در ای جزو زمان امر است خطره  
 و فتنه است عظیم که فرار گرفته است تمامی بلاد و عباد  
 و سال آنکه در قلوب او اند و از ازل همه اوسازی  
 شده است شمشیر در ضایع مردم و کوار و دشمنان و اهل  
 این که مکر و دینک داشته مدعی که در اندک زمان  
 تفرقه انداخته است میان ما را از دود و دینا از اوراق  
 و ترک و دهند و تنه و غیر ایشان بعضی موافقت و بعضی  
 منافق و کردی و غیر جمعی میان از جو افقت یک از طرفین  
 فی و الله علیه تحت و نیت حضرت پس در حقیقت







71.

در بحر و قهقره ضایعه نشان امکان است ادغام کرده اند  
و این نام را اگر می توان بر سر گرفته قبل از جناب شیخ و بعد  
از آن صاحب کشف بوده اند اطلاق نمود و لکن غایب  
است کشفی نظریه مقابل غیر کشفی بر این گفته است ضایعه  
التمثال انانی بر گرفته از شیخیه اگر چه می باشد اطلاق  
این اسم بر هر کسی که انانی برای یقین قرار داده و بلاد و دین  
شمار کرده اند این نام را برای این کلام ضایعه عامه مشهور  
کرده اند اسم را قاضی را برای این شیخیه و حال آنکه  
خداوند عالم در عالم از این اسم را مخصوص اینها دانست  
است و بر هر کسی که باطل را ترک ننموده است این اسم  
سالم و صادق است و همین اسم کشفی که از مندر در  
حقیه مخصوص آنها و تالیس و تالکین ملک آنها است  
و لکن محاصرین در مقابل و مقابل و قابل کرده اند این  
اسم را بتا و بولات رکنیده بعید و منسوب و مخصوص  
کرده اند با نغز و قهقره و کشف انداخته کشف کرده است  
از تلب آنها خجاست و او شایده نینداید علوم و احکام  
چونکه احتیاجی به پیغمبر و قهقره پیغمبر داشته باشند حاشا  
از این گفته و حال آنکه ایشان را فرار در دست عقیده  
کامل بر خصیصه خدا و نبوت انبیا خاصه نبوت پیغمبر و اولاد  
آنست هدی سلام الله علیهم و آیتانند که ایشان را  
اند فضایل آنست نبیا و اولیا علیهم السلام و انشای  
داشته اند مناقب آنها را و ذکر کرده اند بعضی از مناقب  
ایشان بقدر یک قدرت بیان دانسته اند و بیان  
نموده اند احتیاج خلیفه از هر احدی بر ایشان پس  
در صورتیکه طریقه و ادب ایشان چنان باشد  
چگونگی شایسته است نسبت این اقوال کشفی بر آنها



و لا اذ سمعتم قلتم ما يكونكم هذا  
 سبحانك هذا بختان عظيم بن لغو  
 لمثلها ابدان كنتم مؤمنين و ان ايان  
 نسبت دادن ايان اين را با حيرت  
 نشايد بود كه خداوند تعالى همان قواي انفرقه  
 دليل و حجة عز او بود از زبان و قواي انفرقه  
 است و اين آيات بينات در شام احوال  
 مخالفين نموده است مفاد كه بقول بعد  
 كلا اثم عن ربكم لا يحصى بن عقد كات  
 اعينهم في عطاء عن ذكره تعالى لعل  
 في غفلة من هذا فكشفنا ما نك كبر  
 اليوم حديد و قوله تعالى خلقهم و علم  
 سمعهم و علم البصائر هم علم عذاب  
 عظيم و قوله تعالى لقد ذر الير اثم  
 و الحن لهم قلوب لا يفقهون اعمى  
 ببصرون بها و لهم از ارب بها او  
 اتم كالا نعام بل هم اضل و العاقبات  
 و قوله تعالى فاذا قرئت القر ايلند  
 بين الذين لا يؤمنون بالآيات مستوي  
 و جعلنا على قلوبهم اكنة اذنى اذانهم  
 و قس ايتان كروى كه قوس و محبوب  
 از قدام آيات بينات كه لا بر فضائل  
 و مناقب ائمه هدى عليهم السلام جمعى  
 چشم بصيرتشان منور و قوسه معارف  
 الهية و اسرار ربانية با محال اين احوال  
 بقطر مقال و نسخ احوال را در آئینه دانسته  
 اند

و بلى

بر زبان نهادم احمد از خداوند عالم دارم كه نزد حق  
 حال را واضح آشكار فرماید لعل بقاء مستغرق فسق  
 يعطوف مراد غي لغبي از شهر بخودن اين نام كه  
 عبارت است از تشريف مكرى بود و غدي بود كه خداوند  
 عالم بتوى خود آنها باز گردانند مكرى مكر و اقلند  
 خير المالكين و مكرنا مكر او هم كى ليعرفون  
 مراد از اسم تحية كه در اين زمان انفرقه را بدان اسمى باشد  
 چنانكه اشعري شير را بر افضيه نگاه داشته اند كه منوب بر  
 اين پنج جليل و عالم نبيل همواش احمد ابى زى الذين ابى  
 ابراهيم بن صغرى و اغربى و كبرى و همدى اين كروى  
 المصغر المصغر الاضواء و حيد عصر و فطانه دهرى كه  
 اخذ کرده است علوم را از معدنى و بر داشته است  
 از منبش كه عبارت است از انتم ط ابراهيم سلام الله  
 عليهم اجمعين و انبعلوم در خواهاى صادق و نورى  
 صالح از انتم هدى هم با كنجاب بر سر سد و خشمه و ريب  
 در اين نيت كه شيطان بصورتهاى مباركه ايشان متصور  
 غيبت اندخته و خود را با ايشان شبيه غيبت اندوخته  
 او را بجنباب مولاي مؤمنين امام حسن عليه السلام را در  
 خواب ديده كه و آنحضرت زبان مبارك خود را بر  
 او برادر و از لعاب دمان مبارك آنحضرت استقامت  
 و اعتماد نمود در كاشى شيرى تر از عسل و خوشتر از ملك  
 بود و حرارت در آن استبطا كردى زمانيكه تشنه و  
 پيدا رسد و از آنجا باز آمد متهم شد در طشت  
 نواير توجه و اقبال و تبخیر شد از فوضات خداوند  
 متعال و انقطاع و اعراضش از جمیع ماموى الله  
 و توكل و اعتمادش بر خدا و انقياد و تسليم بر خدا



بشرقی و افریقا و حبش و هند و چین و ایالتی که از  
خود و ایرانی و یارده بر نرسد است و بقی  
فرانسیس کرد و از سائر است با خلق روی عالم  
کشد بهر دست دیشی که نشاء کرد در آفاق  
و انفس و فکر و در عیب خلقت قدرهای جدا  
با حیرت و اگاهی ناظر مصالح و اسرار جدا  
که در خلایق و حقایق است اندیشه میکرد  
تا یکی که آن فکر از کشی و سرب و قرار  
و توهم و معاشرت نام بود و سال به هفت  
ملققت احوال گذشته بخوار و خراب  
از خوف باز گرفت تا بداند که دنیا  
جسم نفسی و ماضی و مستقبلات اعمال  
و عبادات و تعلقات است با و اول  
متعلق شد در این احوال صلی الله علیه و آله  
و خراب دید و آنحضرت دامن مبارک  
با و چنانکه نوار شرفی او را فرو برد  
آب دامن مبارک کرد بر دهن طعم مثل اول  
بود و لکن برخلاف هر چه در دهن بود  
نفس را نیک از خراب پیدایش نوار خوش  
بجز عنایات بجز آنکه و ایشان هر گونه علوم  
و اسرار را نه چنان و چه درک نمود بلکه  
پس از بیداری و لایب و به از کتاب حنیف  
و طریقه بیانات انعام اندر علم و ارشاد  
ایشان پیدا کرد و در لایب شکسته عقلیه  
که در هر مقامی حجتی از بیک از علوم آفاقی  
نزد و طی هر باطنی و جمیع دلائل اجماع

۱۰

کرد و از برکت امام معصوم و صفی و صبر و حجت و قیوم مطلع  
شد بر جمیع علوم و احاطه کرد بر کلیات علوم  
نیت که بر هر اطرقتی و نگان خطور کند که با بیان  
نزد و ایمان و عاقبت به بین و قولیت به حجتی غافل از  
انکه بین و دلیل انخطط از نظر از ترن بر این دو  
ضیق و دلالت حیرت که انجذاب از هر دو در دنیا  
نیتند و لکن کتب مصنفات ایشان اینک الحمد لله  
نما موجود و سزاوارت که در هر یک از علوم از ایشان  
شد و هر یک را با بیان واضح و دلیل لا محروم  
فرموده اند حاضر و شهود است حقایق در هر یک از  
علوم تفهیم کرده است به آنکه هر کس تا می کند نفس  
خود را بر تعلیم احدی مشرب کند مستقلا قدم  
بر میدان بیان نهاده بطوری که گویا متوس و با  
آنعلم بوده است و آنچیزی که بیان فرموده است  
از قبیل استدلال و جواب استیالات نه در کتاب  
مطهر است و نه از کتب مذکور و شهودی است که شایسته  
جبر و اعتقاد بنظر اخص کلام او تکرری و طبعیت  
را بصداقت و صحت طویت خود مبارک گذاری مطلب  
و بیانات ایشان از احوال بسیار در که کلام  
مکرم شنیده و فقرات آنرا آفریده اند کتب  
ایشان موجود و مصنفات ایشان نه شود و سابق  
کلام و بیان ایشان معارف و طریقه احتیاج  
و استدلال او مشکوف است پس هیچ جلیل منقرد  
معنی از جمیع مردم و متعل بر یاد خداوند عالم ورد  
کردن از خل مالوی قدر و زحماری در احاطه کلام  
با حالیکه پیوسته از اهل آسمان دور و با مسجد و مشرب







در سایر اوطار را نیز بطوریکه تمیز وظایف هر  
انکه کتب این بطن را از این علم تمام  
آنکه نموده بلخی خطی که فرما را و ضیقنا  
المعلم و بار فریاد عارف لیس از جنتنا  
واخلص فی معرفتنا و سنلنا الاله و نفسنا  
فی روحه جوا بالذلک المسمی در علم اعتدال  
افاق بیان کرده است مرا تیره است از  
ایمان مثال اهل خلاف و در کرده است  
اسرار آنرا و ظاهر نموده انشکاف رسته  
از اوصاف اشکال و هیئت اشکال مرتبه  
که بر غیر کتب محقق بود و در کتب اصل اشکال  
و بیان نموده حقیقت شکل منظر انصاف اند  
صد بطوریکه حال ذکر آن ندر علم معروف  
تقریبش معروف و در علم بصر و در علم  
خبر او است قواعد مقرر و قریب از کلیات  
و ضریبات و بدایت دنیای آتی کرده است  
حقیقت خبر و سبب اشتقاق از این  
و در علم سلام و در علم طب و استخراج  
جیات و اشکالهای چند دارد از آن  
علمای طب و اظهار نموده است و علمیات  
طب که از این علمای آن در کتب اعتدال  
نموده اند و القیارات است از این و غیر اینها  
از عجایب و غریب مطالب که هر دخته  
است و در علم تفسیر بیان کرده کلمات  
اجبار و و اصنام آنرا بر سر آورده اند  
مفسران و مطلق نموده اند که قلیا چنانکه

در بیان کتب

بیان نموده است جهات تفسیر از تفسیر هر وظایف هر  
باطنی و بطنی و نامی و نامی و نامی و نامی و نامی  
فرق میان این تفاسیر و دهره و شرایط و شرایط  
و احوال تفسیر و کیفیت جاری ساختن آنرا و محقق  
و در علم حدیث سید محمد بنی و رئیس محققان است و در  
علم درایت او است رافع رایت و دافع ظلمت و  
جواب داده است شکوک و شبهات را که برای تکرار  
افهم اتفاق افتاده است اما در علم رجال او است  
ممارست بسیار و حفظ تتبع بسیار چنانکه در علم  
هر یک از رجال جمع کرده است جمیع اقوال و اعم از  
وقوع و تحقیق حق و سبب صدق و کذب در علم  
نذر از اینها و زمان و زاد و دوران و در علم اصول  
مذهب قواعد و مقانی قوانین بود و عالم بود بر جمیع مسائل  
و مطلق بر جمیع اختلافات که در آن علم کرده اند و محقق  
مطالب و مباین قیاس و سبب جمیع کیفیات و اعتبارات  
از آن علم بود و در علم فقه و فقه و محققان و صاحب  
قوة قدسیه و ملکه الهیه و مطلق جمیع فتاوی و فتاوی  
بود و فوت نموده بود از ادب و جری از آن مسائل بلکه حفظ  
و اطلاع بسیار بود بر مواقع اجامات اعم از هر که و محقق  
و اجماع مشهوری و محقق اجماع خاص و عام و در حدیث  
نسب و شجره که در خدمت کتب بسیار بود و در حدیث  
که در مسئله ارسال که از ادب و سوال کرده نمیشد محتاج به حدیث  
بر تفکری یا بر جمیع و نظری بلکه سخن بود بر جمیع ادب  
و حقوق آن و اختلاف عماد در آن مسئله و ابی ارجله  
عجایب کلمات آن کتب است و هرگاه آخر آن در خصوص  
کفته باشد بر جمیع آن بر نیست و انابری متابعین







این مراتب است ان شاء الله تعالی چون علمای  
 اهل بزرگوار بای آنکه ایام جزایح و زهد صالح  
 نمودند که با وجود این فضیلت حدیثی بر اقسام  
 و معارضی و منازع نیست بلکه شکر گفتند  
 الاخلاق و طبیب الاعراق جامع فیسط هرگز  
 است همه علماء عرف و ادب و ادب و ادب  
 صنایع ادعای و اعتراف کردند آنکند  
 چرا که در هر یک از اقسام صنایع هر که از قبیل  
 خیاط و بافندگی و نجاری و وضع یس و طلا و فخر  
 و استقال فلزات و معادن و غیره با یکدیگر  
 چه میگویم و بکدام صفت او را وصف کمال او را  
 بیان ننماییم و حال آنکه روز او غنی نشی بصف  
 و تعداد در است غنی بملوک و جنتها من و جنت  
 و الدهر فی ساعده و الارض بطنه در سفر  
 و حضر متر خدمت و سفیرم بر روز غنیر  
 از او در هر روز نکته های لطیفی شریف و هر  
 دمی که در خدمتش قدم نبردم ایستادی  
 و درونی دیگر بر عقیده خود افزادم و اعتماد  
 و در بوق تازه و در خوشنما به می که از آنست  
 بینات و دلایل و اضمحلت طایف بالفت  
 و کرامات که از ملاحظه آن خطاب جلیل  
 می گشت از آنکند بظهور میگردیدند آنست  
 که از توانم و عنایت رت و ثانیید  
 البته اطیب سلام اعتدایم در نزد او  
 اوقات جمع علماء و محدثان فضل جناب  
 ملا محمّد عقیق که فاضل کمال و اصل و سرچ  
 مقدم

و مقدم از سر اهل شهر بود و حکمت بر اهل این بلد نافذ  
 و باری و جدا و در غایت در مجلس و خارج میشد  
 از قبیل قطع و قتل و تفریز و امثال آن و نهی شقیم و قار  
 و جرایم در امور داشت که احدی را با و باری  
 مقادرت و مناعت نبود و از جمله علمای اشد جناب  
 عالم فاضل و کامل و اصل جامع المعقول و المنقول  
 حاوی الفروع و الاصول مالک از نه تحقیق و القدر  
 قیق المولود الی حاجر جمیع بود که عالم کامل متقین در  
 علوم و سرچ در غالب ایام بود و از جمله علماء جناب  
 فاضل مدتی تحقیق مرزا عیضا که فاضل ادب است  
 و با خبر از جمیع علوم بود و در خصوص علم لغت و سایر علوم  
 ادبیه و جناب سید طاهر و سید محمد و سید حیدر و جناب  
 حکیم تقی ملا محمدی و جناب عالم پیدیل و سید  
 جلیل مرزا اسد و جناب عالم کمال مرزا احمد  
 مدرّس و غیر اینها از علمای ثل و اهل معقول و نقل  
 و سایر طریقتی بودند ملا حسین یزدی و ملا حسین کرمانی  
 و ملا ابوالقاسم و غیر این که همگی این فضل آن ایام  
 در نیز حاضر بودند معروف و نفاذ گشته با جناب  
 و از آن زمان نمودند بر آن فضل جامع و علم جامع و اخلاقی  
 در علم و عمل و تقوا نشد پدید آمد و در هر مقامی که  
 از مقدم و اعانت یک از علماء بر سایر ناگزیر بود و بد آنکه  
 بر نفس خود مقدم میداشتند مثل تاج جمع و نماز عید  
 و نماز جناب و در چنین زمانیکه جمیع معاصره بودند  
 قول آنکند مقدم بود و اگر اختلاف میکردند آنکند  
 حکم و قولش را حکم میداشتند با الحاد و جمیع ملا  
 فضل منتشر و خبرش منتشر شد تا سلطان مغفور



قیضه قنده است و حقیقه از این است که کتاب را  
 شاق شد و بسبب این که صیقل و دقت  
 فاضلش شمر شده بود و دلیل و افریدن بهر سبب  
 حکمی بر حکم نبرد و نشت که از آن کسی غریب  
 بجانب طردان نمود چون تمسک به بعضی کتب  
 از قبول آن و غریب عراق با وجود بر آب  
 بعضی سلطان رسید سلطان غفور ز اطمینان  
 بکاشفان خود باز نشت ایشان را پس سلطان  
 تبلیغ نمودند و در اجابت آن امر زدند و اظهار  
 داشتند که با وجود استیاض و غور نیز عدم اجابت  
 سلطان به حضرت است پس زمانه این فقره را  
 شنید غریب طردان نمود و بعضی ضل نیز غریب  
 در آن لغو مواطعت خدمت و با او نشد تا بد  
 اظهار طردان رسیدند و سلطان لایت اعزاز  
 و اکرام با کتب ملاقات کردند و او با خود  
 و در منزل خود نازل نمودند و هر کس ملاقات طردان  
 از قبیل علمای کمالین و طلاب و با کمال اعزاز  
 و احترام بخدمت او آمدند و هر اوقات طردان  
 احدی بمقام مخالفت و معارفت بر نیامد پس  
 سلطان غفور خواهی کرد که انجمنی را خود  
 از رهبر بایران انتقال دهد و به اختیار کند  
 انجمنی را که عیاش را بایران بازدهد خواهی  
 دیگر از طردان و در جواب سلطان بهد اجابت  
 نه نمود و گفت که من در نزد طردان نباشد  
 آقامه غیور نام کرد هر که در صفت فرخ چنین  
 شدی از دو حال خلاص نیست یا بی شک  
 از نزل

با ذلت من اما ذلت ائمه مقام شامند و نمیکند که  
 من جاری نماند اما عونت ائمه برای من حاصل بود  
 زیرا که سلطان هیچ امور انام است و مدار سلطنت مطوع  
 است بر قبض و بسط و قتل و اخذ و بدل پس چون خلایق  
 میل و اقبال بسیار نسبت بمن شده بودند و دانستند  
 که قول من در نظر سلطان مستحسن و مقبول است در مقاصد  
 و چون غریب بجوی من خروج میکنند هرگاه شفاعت  
 و خواهش امور خلعت از دایم ائمه در نظر آنها مکره و نه  
 خواهم بود و هرگاه خواهش آنها را قبول کنم و بر آنها اظهار  
 دارم باز از دقت خلایق منت یا قول مرا در باره  
 مقاصد مردم قبول نمائید یا نه آنوقت اول کان تمام  
 معول بارید صراحت احتمال اختلافی و مقصد در سلطنت  
 بنظر میآید اما در صورت عدم قبول قول من ائمه ذلت  
 من خواهند شد پس اینک احسن حال بناد من آنست که در شد حاصل  
 و در تیر سیر برم چرا که این ائمه لا متعلق بر ما و هرگاه که  
 جوار است سلطان غفور قول از بعضی را تصدیق کرد  
 و اختیار بر حق انجمن باز گذاشت و انجمنی سخن  
 نبرد را اختیار نمود و با تنجما عودت کرد و شخصی  
 از جانب سلطان نامور شده اهل و عیال آنکس را با اعزاز  
 و اکرام نام از رهبر نیز دعوت نمود و انجمنی بدست  
 مدیدی پیش از پنج سال در محض احوال در نزد  
 ساکن و مشغول تدریس و نشر علوم و اظهار غریب مردم  
 می بود تا زمانیکه بعضی از مطلب انجمنی که در نزد  
 غیر ایشان غیر معروف بود در میان خلایق شربت کرد  
 و روز بروز مردم بسوی آن مطلب مایل و در بعضی  
 شدند و از شنیدن آنرا در عجب میمانند پس انجمن



تخصی الامر کرد که غیر فایده و بگوید ایها الناس  
علم را ظاهر و باطن است و ام سبطی و متروک  
و غیر متلف و غیر متلف هر بر طبق باطن و هر  
صورت بر منال حقیقت که صادق می باشد  
و در بیان قوما امنور و کفر و بالباطن  
و لم یک نفهم ایمان قوما امنور  
بالباطن و کفر و بالیک نفهم ایمان  
مشکیلا و ایمان ظاهری ایها الناس هر  
بدرستی که اهل ظاهری از خدا متفرق و ناگردد  
بعلی خودن انجری که دست داشتند بدون  
تغییر و اما انبعاذ با عقیده باطل معذور  
و باطل بکذا بلکه باطل ظاهریان معتقد  
و متظرب بودند عقیده نیست که شک در بی  
در آن تصدیق پس اگر موافق و مطابق  
ظاهر است بدون شبهه و انجری که فایده  
و متظرب ظاهر است و متلف در انتساب  
ارتق امری از امور پر طاعت و در است  
احترار و در آن هر که مخالف واقع و کفر  
خداوند تعالی و رسول است انجری که نسبت میدهد  
بین اهل ظاهر و باطن هر که موافق اعتقاد  
که فرقه فقهی یا جبهه یا آنرا قول می باشد  
و من گویند که آن قول و لف است باطنی  
اقوال و اعتقاد است آن قول می باشد  
من از چنین قول اعتقادی است ایها الناس  
لا مختلف فتهلکوا لا تشاخص فیقتلوا  
و تنهب ریجکم و اما تصدع الصابین  
یکی از اقسام

پس از تمام انقیاد خطیبت از سر فرود آمد و از معانی  
این معیار و مقیاس جوایس مردم را شکین داد و از تلبی  
حق میباید و سواسنی باطنی این را از صدور نمود و از  
پس پیوسته است فضل انجیب بلند و جفتش در قلوب  
جایگزیند تا بهنگام سیکه بعد از نارت او انه ام محمد رضا  
کردید و دعای محمد عمو و در خوشش بقیع آمدند و دعای  
آن بلند در آن عهد می بود که در شرح و اصول بودی آنها  
رجوع میشد و بجای تبار و معروف و جلیل القدر بودند  
که سرت امر ایشان از ذکر انجاس شان معنی است  
امثال هم برادر فاضل سبخر و شمس مقدم معظم جناب  
میرزا اهدایت الله و میرزا داد و میرزا عبدالجواد و  
خانوی ایشان جناب فضل و فی مقدم آقا ابوالفتح  
و شمس جلیل و مولی انجیل العالم و الفاضل الزاهد العابد  
مرزا معصوم و غیر ایشان از اعیان علماء و جوده فضل که  
جناب شیخ اعلی الله مقامه را بر خود مقدم میداشتند  
و تعظیم و تجلیل و اغزاز و انکسار را رعایت می نمودند  
و بهر اتب علم و فضل معرفت و معتقد می بودند و هم  
چنین سایر علماء و طلاب که در شمس مقدس حضور داشتند  
ابدا صادر نشد از احدی از ایشان حرکت که ساقی اظهار  
و انکرام او باشد پس از چندی به نزد رجعت کرد و بکم  
انکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا برادر و جوارب  
و عورت بر باریات خود فرمود و سفر عراق در پیش گرفت  
و اهل خرد و در ضریح آنجا بر ابا اهل و عیال خود می نمود  
شمر دند و کمر و دست ندید و حزن عظیم بطل اهل آن بلد  
رو داد و تدابیر و جلیل کنون برای فتح غایت انجیب  
اندیشید و چرا که برکت و دوام ثروت خود را ببرد







از این پس تمام و مندرج شده است که در این  
 یک از اینها را بر دلاهم حاصل چل روز  
 انجمن در اصفهان اعلام در کمال عزت  
 و احترام بر سر دینی استند و مقدس  
 معظم و معتبر نزد کار علم و فضل و جلال  
 قدر او برینا که در تمام مقصد از آن شهر  
 بیرون آمد و تا محقق از آن عین حق  
 و متحرک بودند و طاعت که انجمن را برتوق  
 اصفهان ترغیب یکن چون از کیفیت عزت  
 دیدن و ناموریت آن شخص بودند و بعضی نیز  
 بر حسب الامر که آن شخص را بر سر (اصفهان)  
 آورده بودند و تقی در این جمع دیدند و آن  
 کلامی که مرید از اصفهان بیرون  
 شده بگفتند که در آنجا که زاده شده  
 با کرده اینها استقامت عظم و شان بزرگ  
 اوراد اهل شهر را اعیان و انجمن آن  
 بلد در استقبال خاص نزد و دستیار زاده  
 مغفور با تمام و دسترس که از آن شهر  
 خبر ده در نزد او نایند چون ما بریت شرف  
 عیانت عالیجناب داشت مامول شده  
 را در نظام مراد بود پس از زاده مغفور  
 ضرورت و شرافت ساخت و روانه  
 زیارت کرد و در پیش عیبه علیه ائمه هدی  
 بر آن آن مرده بازت زاده مغفور  
 بطوری شایسته کردند و آن جناب در آن  
 شهر قرار گرفت و دیدی با عدا و فضل

الحمد

بیل

آنکه بر سر دینی متفق بودند فضل و جلال و فیت  
 و متحرک بودند در سرتب زهد و ورع و تقوی و اخلاص از  
 دنیا و سرایش با هر آن چیزی که در حجب تقرب خدات  
 و از عیای آن بلد چهار برادر عالم جلیل و فاضل به پیل که در  
 فضل و علم و در شایسته و جبه و منزلت ارباب متناهی  
 بودند اعیان العالم الجلیل لالور الازهر آن که در حجب و علم  
 الطاهر المحمد الموقر آقا احمد و عالم جلیل و پیل آن که در  
 و عالم کامل و فاضل فاضل الموقر بلطف الودود و آقا محمد  
 اولاد عالم علم المولای آقا محمد ابن استاد القل و حرام  
 فی الجلی و القل ذو الحرام و المفاخر آقا محمد باقر بهر باطن  
 تقیه الله فطر الله و استکتمه کبریه جبه و غیر اینها از  
 سر کاران علمای موطئین آن بلد و عدم طلب و محصلین  
 با انجمن با بنو سترین مالک ملک و دستند مقام  
 منزلت اوراد و شرف و رف مقامات قرار دارند  
 و عزت و اکرام اوراد حفظ و مراعات میفرمودند و احیاء  
 در مراتب فضل و جلال قدر و جرات اخلاص و محال  
 اعتراض نبود و در مدت اقامت کرامتشان مکرر بزرگ  
 لرزه عواقب فانی میشدند در هر یک از اسفار با جمعی  
 متوقفین عیبات فانی میشدند عیایات ملاقات  
 میفرمود از پیش جناب سید الشهدا الجلیل و المولای الاولی  
 التیمل العارف بعارف التزیل المحمد المطلق عندهما  
 و المرافق الموقر بلطف الله الحقی و الجلی سیدنا آقا سید  
 الطاهر علیه و سلمه الما و احد الموقر المحمد سید محمد و سید  
 المولای الاولی الموقر العالم المتقین شیخ حسن ابن علی که  
 السطک و شیخ الماخر و العالم الاظهر شیخ خلف ابن علی که  
 این علم متوقف عیبه جناب سید الشهدا اصوله الله علیه



و از نمای نجف اشرف سلسله اولاد و سلسله الابرار  
و مولانا الاجل الابرار علیهم السلام و عالم النبی  
المبشر من کل نبین یخبر عن حق حقیقت و حق  
جلیل و عالم نبیل حسن الاموال و سید الطاهر  
از هر دو العبد المذنب جامع فی مرتبتی العلم و العمل  
عالم کتاب و کرمی و درویش و بی و غیر اینها از  
علمای اخیر و فضیلتی این نجف اشرف  
عنه شرفها লাاف البقیة و اوقات اختیار و فضلا  
العلماء و جناب سید الانبیا و سید عالم صاحب  
القصاصات مشهوره و معروفه سید الاولاد  
سید عبد الله شریف و سید الملوک و سید لطیف  
و دیگر فضیلتی مقام و سایر ارباب سید الملوک و سید  
الانبیاء و سید محمد سید زکریا سید جلیل الملوک  
سید حسن و سید عالم سید را می دانند و سید الاولاد  
و الملوک الاجل و العالم الله الاولاد و سید احمد  
و سایر علمای سلسله که از اسلام و علوم اینها  
و سایر علمای متوقف بر عدالت و در جناب  
شیخ در عظم و کرم او بنابر و مع و در عظم  
و تجلیات بر اوقات و در حق مخصوص جناب  
رحمة الله علیه که در عظم شریک است با الله صمد و مد  
و اکثاب را عالم را تا آخر بود در بحر او  
در جمیع علوم و معرفت سرور و میگفت در  
این مقام احدی را امید بیاری جناب  
و انکب از قدرت البقیة علیه علیه در روا  
مقدس منقول افاده و رساله علیه بود که از  
علاقته کتب نیست که با او و مصلحتی در حق  
در حق

بسیار

از شرف حضرتشند و جمیع زبانها در مدح فضل و جلالت قدر  
ناقل و در وصف جامعیت و معرفت او بر حقایق انبیا  
و ملک او در ملک انبیا هدی علیه السلام قایل بودند  
احدی از آنها بکار دیگر کسی در حق او تشک و به  
نسبت نالایقی خود بر حق مگر بعضی از اجزای  
رسالتش را بکتاب سید روح الله علیه السلام آورده است  
کردند که در آنها نظری کند و هر چه از حق و باطل در  
آنها ملاحظه کند بیایان نماید پس سید روح الله علیه السلام  
گرفته دور و زنگاه داشت و در شرف آنها را بر سر  
آورده و دست خود را بسوی آنها بلند نمود  
و از خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهم السلام  
علیهم السلام و سایر انبیا هدی علیه السلام و سید عالم  
شهادت طلبید و یکی آنها بگویند غرض دیگر غیر مطلب  
عنه و مقاصد نیست که در این رسائل مندرجست چیزی  
که به نکرده و عیبی در هیچ یک از اینها نیست  
نیاردم و فهمیدن این محوره مطلب فی حق  
دین در مطالب اصولیه و فقهیه عالم و واقف می باشد  
لحی غایزه که گشتهای پیش از آن عزت غور آنرا  
کرد و همچنین در بعضی بفرمای زیارت انتم عراق مسلم  
که شیخ روح الله علیه السلام با جناب عالم امام و حیرت تمام فی الحقیقه  
و قرة العین میرزا ابوالحسن فی ملاقات اتفاق  
افتاده بود نسبت به کتاب کمال اعزاز و اکرام  
آورده و بعضی رسائل او را مشاهده کرد بفضل واسع  
و جلالت مقام او شاهد و قایل گردید و نیز با شیخ جلیل  
و عالم نبیل الفاضل الفاضل الواصل رئیس مجتهدین قدوه  
المحدثین البصری که از امام شیخ حسن ابی روحه شیخ حیدر











والمحل الصلوات العالم العالم الكامل ذي  
الصلوات ولله العالم اعلى درجات  
الوسع والنفوس والعلم بولانا الشيخ احمد  
بن المرحوم شيخنا الذي لم يزل العالي  
فستلحق بل امرى الى اخره فقد مقامه  
اي كلمات علمى اعلام ب واجازات  
امتت كذا كذا سدره كذا كذا  
از كذا كذا داشت كذا كذا  
بذل كلام حزين اخلاص عظمى كذا كذا  
اسم كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
كجمع علمى اسلام كذا كذا كذا  
مثل كذا كذا كذا كذا كذا  
كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
وحد كذا كذا كذا كذا كذا  
وبرورد كذا كذا كذا كذا  
خراسان مثل كذا كذا كذا  
ويزد كذا كذا كذا كذا  
حالات شان در كذا كذا كذا  
كلمه القول كذا كذا كذا  
اكرم ان جناب كذا كذا  
نعم وانقضى كذا كذا كذا  
نظر كذا كذا كذا كذا  
نماه وكنى از ان كذا كذا  
ساطع ولامع كذا كذا  
ومطلب مفصل كذا كذا  
بيان بعضى از مقامات كذا كذا

را

بسم الله الرحمن الرحيم

ربك شكرت وشتت قرب نس من خدام وديده  
در جواب بعضى كذا كذا كذا  
ومطلب عاليات تصنيف فرمود كذا كذا  
كه در نظر است بدین تفصیل است منها كذا كذا  
المجرة المروية عن مولينا الهادي عليه السلام وهو كذا كذا  
ومنها كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
المصادر التي ايضا كذا كذا كذا  
في معرفة حقايق الاشياء وادوات المجرورات وبيان  
في ابطال القول بان بسطة الحقيقة كذا كذا  
ايضا كذا كذا كذا كذا كذا  
الترقيق والبداهة ومنها كذا كذا كذا  
الميز ودمها كذا كذا كذا  
معانيها كذا كذا كذا كذا  
كتاب بقررة المتعلمين لاية الله العالم العلانية كذا  
ولم يبق ومنها كذا كذا كذا كذا  
على كل قول من كذا كذا كذا  
كل سند ومنها كذا كذا كذا  
والصلاة وكرها كذا كذا كذا  
كتاب كذا كذا كذا كذا  
التحقيق كذا كذا كذا كذا  
المذكور ومنها كذا كذا كذا  
المعروف كذا كذا كذا كذا  
احكام الكفار من كذا كذا كذا  
قبل الاسلام وبعده اذا كذا كذا  
من فرق الاسلام بعد استبصارهم وقبله وهي رسالة



عجيبة تشمل جميع قواعده ومبادئه بالتمسك من المراسم  
 انما ازاد المذکور ومنها بعد المكتيب الاربع  
 وغيرها وانما هي في حقيقة الامر ترجع الى ثلث في  
 الاخف منها التسع وبيان ان وجوب  
 الجهر فيها مستحدث واما البعث له ومنها رسالة  
 في حجية الاجماع باقية الترتيب والرد عليه  
 المتكرن للاجماع ونقل ومنها رسالة في اصول  
 الفقه المبادئ الالف لثلاثة اجاب الشيخ  
 كاطم في سنة واحدة الى كيزان بقوله المفتين  
 في سنة واحدة فاعرف في ام لا وفيها حقيقة  
 حجية وكذا في سنة واحدة القدر وكف  
 الشرح في جواب الالوزم الاداه التي في  
 ابن الشيخ مبارك القوس في شرح رسالة السيد  
 شريف راداعية وفي الجواب التوفيق والامر  
 الامر من كتبها جوابا لردى وذلك ومنها رسالة  
 حياة النفس في اصول الحق بها في القول الرخصة  
 سنة العدا والرفض جامة من المؤمنين ومنها  
 رسالة في تحقيق القواعد والتعليق ونحو مسائل  
 في الفقه جوابا لسؤال السيد رسالة في جواب  
 عن الجواهر الخمسة عند المصنفين والاحكام الثلاثة  
 والاعراض الاربع الى مادة الموادث وبعض  
 مسائل في الفقه منها رسالة العلم للمحسنين  
 الحاشية راداعية بحام الفاضل والطال الفاضل  
 الميزان بامر الزاب لثلاثة عشر حديثا حديث  
 الامام الذي راداعية ان الله خلق اسما  
 بالحروف غير مسموعة سوال الشيخ عن ابن  
 رجب

الى الجواب

عبد الله بن محمد

ابن الشيخ يوسف الاخش وسمار لثلاثة بيان اوعية النبالة  
 اي سرمد والهدى والزمان وبيان اللوح المحفوظ وادع الحوالات  
 وتحقيق المسئلة والهدى والقضاء وبيان الله وتحقيق الطينة  
 السعاده والنعمة المذكورة في حديث الطينة وبيان السر  
 في اربعة الاركان للفرس وبيان حقيقة تلك الاركان و  
 اقصاء تلك الاركان جوابا لسؤال العالم الفاضل السيد البر  
 القاسم الايجي ومنها رسالة في بيان حقيقة الحجة في  
 علم والده وانما هي من الوجوه لتقيد الام لا وبيان انها في  
 المقامات التي تنتمي اليها اثب والاسماء وهي رتبة  
 شرف حقيقة ربك لثلاثة العالم السيد العلامة الملقب بالشيخ  
 رحمه الله ومنها رسالة في شرح حديث كمال في بيان حقيقة  
 من قوله لا مير المؤمنين عبد السلام ما الحقيقة لله امر الحكمة  
 في بيان الفرق بين القلب والعقل والصدق والنفس والروح  
 والفكر والميل وسائر القوى وبيان ان الحمد لله الذي  
 التقليل الاصول في الحديث المشهور جوابا لسؤال العلامة السيد  
 ومنها رسالة في شرح حديث راس الطائفة ومنها رسالة في  
 عليه السلام عن الكفر والايان واليه طمان الله الذي كلفها  
 مريضان ومعنى الحق علم القرآن وجواب لرئيس الرضا عليه  
 السلام بقوله افضل الاجل فقوله عليه السلام بعبادته انت  
 هذا نحن نحن وهو الجواب عن كل تلك المسائل وجواب بعض  
 طلبه التي ومنها رسالة في بيان ان الله علمين وتحقيق  
 القول فيها جوابا لسؤال السيد الحسن الحارثي رحمه الله  
 رسالة الخافيه جوابا لسؤال السيد في حقيقة الله عن  
 حقيقة البرزخ والمعاد والتعظيم في البرزخ وحقيقة الاخرة  
 وغير ذلك من جواب السيد ومنها رسالة في بيان حقيقة  
 العقل والروح والنفس بملتها من النامية والكيانية

الحمل



والالف نية واللام هو تارة والياء هو تارة  
 تغير فل هو تارة واحد وذل في الغيبة التي ورد  
 عن قبة شريف في صدره الآية في بيان ان  
 الشيعة اذا ما تروا مقطوعا وكفيع القول  
 السقط او هو المزمع البرزخ السؤل في حديث  
 رسالة في تحقيق القول في التوبة والمقام الاعلى  
 وما ذكر القوم من ان الف اعتبارا في تحقيق  
 القول في الازمنة وذكرهم في بيان ما هو الحق  
 اهل الحق عليهم السلام ومنها ان عقول الامم والعلوم  
 والشيعة وغيرهم في سبيلها وفيها وسعادتها  
 ورفقا وديارها في سبيلها رسالة في حرب  
 البرزخات الخالصة في حق الله عز وجل في علمها  
 عن طرفة عين ومنها رسالة في سبيل الملاحة في  
 عن احوال البرزخ والمعاد في قوله عليه السلام  
 في الزلزلة والمراد من الحديث المشهور ومنها  
 في اجوبة مسائل الشيخ في التوبة والتفكير في  
 سقطة في الف باب الاخر في سائر العلوم  
 ومنها رسالة في بيان التوبة في سبيلها  
 ولعمري في بيان حقيقة العباد وان العباد هو الله  
 وبيان حقيقة الحق في الله والافضل وان  
 الحقيقة غير متغيرة مع الله في رسالة في  
 شتمه في كتاب عزير في الملاحة في سبيلها  
 رسالة في اجوبة مسائل في البرزخ في سبيلها  
 في العلوم الشريعة ومنها في ما ورد في المومن  
 من الملاحة وان سبيلها في سبيلها ان الملاحة  
 معصون في مفرضها في سبيلها وكفيع ما ورد

ان قال

ان قال التوحيد في الصفات عن في غير ما ورد في قوله تعالى  
 سقرتك فلا تشني في بيان ان النبي مخلوق ام لا جريا  
 لسؤال بعض الطلبة ومنها رسالة في سبيلها في الجليل في  
 احد في سبيلها في سبيلها في سبيلها في الفقر  
 الرباط بين الحادث والقديم وتحقيق القول في سبيلها  
 في العفة والرجوع في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 رسالة في اجوبة مسائل في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 السبع ومنها رسالة في حاشية في جواب سبيلها في سبيلها  
 في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 السلام من الملائكة الثانية في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 مسائل بعض الطلبة في معنى قوله تعالى ان الله تعالى له  
 في معنى قوله تعالى في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 الملائكة في الاشياء كما هي في اجوبة مسائل في سبيلها  
 المسألة في التوبة في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 الشيخ في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 من الظاهر في الباطن والفرق بين اهل البيت في سبيلها  
 المنتهى عن اتباعها وهي اهل الحق الماسر باجتماعهم وبيان  
 اهل الصنعة وبيان عالم الزمان والديني والبرزخ  
 والشرعي وبيان تقابل العقل والجسم في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 الصغير وبيان ابداع الادل في عالم الحروف في سبيلها  
 الحسية في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 وبيان كيفية استجابة الدعاء وبيان اقسام البطا في سبيلها  
 بيان حروف المقطوعة في اوائل السور وبيان حروف الهجاء  
 وبيان تركب الحروف والوصول الى طريق الحق وبيان الشجرة  
 في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها  
 في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها في سبيلها



الرزوم وشجرة الططم واثرة لها وبك الارض المقدسة  
 وسنة المنفعة والجمال العشرة والثلاثين يوما  
 اتاحها بغرفة والسفل الذي لا يضره ولا يضره  
 فعدة الشهر الاربعون الذي لا يضره ولا يضره  
 التي تنفعها ادم وبها في الدنيا عشرة اشهر  
 والتر وسمى المدامير المنفعة والحبس الماوي  
 وماري فخرها وماراه في فخرها وبها في النفس  
 النطق والنفس الكلية والارضية  
 العقل مقابلها في رسالة السبعة الهادي الذي  
 التي وصفها لاهل الايام السنة الاثنتين الاثنتين  
 وغيا في المطال السبعة واية في معنى كتاب  
 عالم في نظير ومنها رسالة الشيخ احمد بن الشيخ  
 صلي بن طري في عدم مناهة في اجابة مسائل العالم  
 الفاضل الولي تلاميذ الشهاب الكوفة تدور عليه في ثلث  
 الايام بين اهل العلم وطريقهم واحدا لهم  
 وطرق الترياضات وبارس اهل الحق والباطل  
 الثانية بيان تدبير المورخ وسمى علم الصنعة في  
 واطارها واحداها والاوردية فيها الثالثة  
 بيان علم الحروف والخط والفسر ومنها  
 تحرير مسائل شيخ ابن شيخ عبد الله القطبي  
 في تأويل الجبر السبعة وفي كون اهل العظمة  
 عشر وبيان ان الجبر لعقل بل هو بسيط والم  
 ومنها رسالة في السبعة عشرة ميزان الحروف  
 ومنها رسالة في السبعة عشر في ابن عبد الله من  
 في علم الصنعة في السبعة عشر في الحروف  
 في العلوم المنقذة الفاعلة ومنها رسالة في

كلمات الشيخ عني المذكورة في بعض ما يقابله ومنها رسالة  
 في علم الجود ومنها رسالة في علم كتابة خط القرآن ومنها رسالة  
 في جواب سئلة العالم الفاضل الحاج عبد الوهاب القزويني في  
 توضيح معنى الحسين وعيسى ومنها رسالة في اجوبة مسائل  
 الشيخ عبد الله ابن عزيز في تفسير تفسير الانبياء والاوصياء  
 وبقاها ثم وخوفهم مع انهم معصرون مطعون وفي عدم جواز  
 القول بالاجباط وما يمل الايات والاحبار والدالة عليه  
 وتحقيق معنى مكره العبادات بحيث لا يلزم اجتماع الضدين  
 فان العبادات راحة والمكره مروج ومنها رسالة في  
 التمسك عليها في جواب مسائل الزوايا وما مستفاد من سلكها  
 الاجل الشيخ حسين بن عصفور الجرجاني قدسها عن ابيه عليه  
 السلام في الترويا احاديثا كيف القرعة جعل الاعلى اسفل والاسفل  
 الاعلى وكيف يتحول الذي في ذاتية وانما ينهل الظن  
 تنبع بالظنون وهل تتولد الظنون من الظنون واذا تولدت  
 عنها هل تبقى ظننا او تنقلب شكرا ومنها رسالة في جواب مسائل  
 السيد حسين بن سيد عبد الله في تحقيق قضية موسى مع خضر  
 كيف يصح ان يكون الخضر اعلم من موسى وذلك ان احوال  
 الرقيب هل تتكون كذا في اهل الارض ام كذا واهل الجنة  
 او ارض اخرى ذلك من الامور الغريبة ومنها رسالة في  
 سلك السيد محمد بن سيد عبد النبي في شرح حديث رواه  
 في علم شمس ابي حنفي الذوا والهباء ومنها رسالة في جواب مسائل  
 الشيخ محمد بن عيسى بن عبد الجبار البغلي في معنى قوله بسلام العلم  
 فقطرة اشرا العاكسون هذه النقط في معنى ماورد ان  
 السنة ثلاثمائة وستون يوما حدثت منها ستة ايام  
 في معنى ماورد ان المؤمن اذا لم يحسن في النار اذا اخرج  
 منها في مسائل اخرى في الفقه ومنها رسالة في جواب



بعض السادة في ان الله مثل ضرورة الانبياء والادلاء  
 لا في الحقيقة ولا في المنام وفي العلة فيها هناك والحق  
 بين دين ماوراء القبر بصورة سلكا وحكمه سريره  
 المرحوم يوما وفي حديثه انما هو سلام الله على من سلكه  
 ومنها رسالة في حقيقة النور وتحقيق الصداقة منها  
 والكهنة ومنها رسالة في الامور الاجل الاصل الميراث  
 حجة الردى التواب في الحقيقة وفي معنى سبقه  
 سبقه ربه الله عز وجل جعلت خير موضع غير  
 المثل ومنها رسالة في شرح حديث عن عبد الله بن عبد  
 الجبار في قوله تعالى في الحقيقة امور الهام في سبل الله  
 الملازمة وباطنها وفي معنى في الصداق عليه السلام في  
 انما في حديث موجه فها هم انما تلك كل كل  
 في بيان الحديث الوارد في تفسيره الميراث بها وفي  
 حديث في العمل على هذا الامر حتى ياتي الجن وبيان  
 خطا الحديث وباطنها في الامام كيف يخرج من صلبه  
 مثل عبد الله حتى ياتي بال لا بعد الله في  
 قول الصادق عليه السلام ان يعمل الخلافة في بني  
 الامير فانه ذلك كذا ذلك وهو يعلم ان الله  
 بعده ومنها رسالة في شرح حديث عن ابن ابي  
 يوسف في الجاه في جاد الايمان وشعبها وادوارها  
 واقامها وهي رسالة في اجوبة سائل في  
 مسود في شرح مسودة انا وادع كنهاتين في  
 بالاسباب والوسطية ملازم رب والالوية  
 اذ لا ناره ومعنى اسلام وفي شرح قوله ان  
 الزمان استدار كهنه الله سموات والارض  
 ومنها رسالة في شرح حديث عن علي بن ابي طالب  
 الخلف قد

الكشاف في قوله تعالى في الحقيقة في انما زائدة او اصية ومنها رسالة  
 في جواب سؤال الحسين بن سعيد علقه في الجاه في بيان كلام الملائكة  
 الكشاف في المعنى الفناء في الله والبقاء في الله ومنها رسالة  
 في جواب سؤال الشيخ الميراث في الجاه في بيان حال رجل الله وادعي  
 بانه ولي صاحب التيمان وان وصل الى الجنة في الحظرة وفي يوم  
 الجاه في القام عليه السلام في مسجد ومنها رسالة في جواب  
 سائل في خاتمة ان القرآن افضل ام الكعبة ومنها رسالة في  
 سبلك الملائكة في حقيقة القول في الامكان وان كل ما يتبع  
 في العمل كنهه الواجب وتحقيق هذه الكلمة وغير ذلك من المطالب  
 العالي ومنها رسالة في جواب سؤال الملائكة الدماء في سبط  
 الحقيقة وانما كل الاشياء وهل في القول حتى ام باطل وادخل  
 معتقده ومنها رسالة في جواب سؤال المصطفى في الله في  
 المرتبة في السراج وتطبيقها على العالم كله وهي مستقيمة في  
 السراجية ومنها رسالة في جواب سؤال بعض الطلبة في  
 قوله تعالى ثم دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى في  
 رسالة في جواب سؤال بعض العارفين ان الله خلق من الخلق  
 بعد واناك تسبح ليس الا ذات الله بهي وادع سبلها  
 في جميع الفايضة الترجمة الى الله ومنها رسالة في جواب سائل  
 بعض العارفين في ان يارا كل خلق من المخلوقات اسما صفا  
 الله سبحانه به هو المورث في خلقه وادعاه فيلزم ان يكون  
 السان في زائدة في ثمانية وعشرين فامع في الحرف فيها دائرة  
 العقل ومنها رسالة في فوايد جلية من اتمات المعارف  
 الالهية ومنها رسالة في الوجوه ذات التثنية في الوجوه الحق  
 والوجود المطلق والوجود المحقق وذكر مراتبها وادعها  
 واطوارها ومنها رسالة في جواب سؤال السيد ابو الحسن في



في البداية واول ما لاقته الى اللوح المحفوظ ومنها  
 في جواب سؤال السبعة في سرور التوحيد والتميز  
 وكيفية استكمال منها في سؤال بعض الطلبة  
 في الجمع بين الاخبار والادب والاولياء لا ينفون  
 في ايجاز من ثلاثين لو كانا اربعين وما ورد  
 ان نوحا نقل عظام ادم اشرف وان غيره اخرج بها  
 يريف ونقلها البقية منها رسالة جواب سائل  
 است في اصفهان في خمسين بعد استكمال ان العرش  
 قد خلق الله من اربع الاشياء الطينة وحمى  
 ان اشترى من ذر لكان له اجرة سائل الشيخ  
 احاديث الشيخ صاحب السبيل في طرية وحي السائل  
 القطيفة ومنها رسالة صاحب الدبير في الحمد  
 في دار العباد في الرد على من حديث ورق الاس  
 ومنها رسالة في اجابة عن الكوفة في بيان النكاح  
 الواقعة في سورة بلالة في شهادت سيد الشهداء  
 وانه لم يكن في طين في عظامه رسالة في اجابة  
 سائل في سبيل السيد صاحب السبيل في طرية  
 القدر في تنقيح المارده السعيد في طين امر في  
 شوقي في طين امر ومنها رسالة في سبيل احمد في  
 صاحب السبيل في طين احمد في اجابة الملاي  
 الباقي في احاديث في شوقي العلوم ومنها رسالة  
 في اجابة سائل الملاي في في علمه خرف العباد  
 بغير جازم في قوله في تغيير القوم في  
 والجمع بين قوله في قوله في قوله في قوله  
 للفتاء واما خلقه في سائل في كريمة ومنها

رسالة في بيان تنقيح في امم الاخرة وتفاصيل الميزان والبيان  
 واحكام الامام فيها في سبيل في درجاتها ودرجاتها وغيرها  
 في المباحث في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 الموصول الى درجت القرب والرفي وجواب السؤال في  
 ومنها رسالة في جواز تقدير المفضل مع وجود الفضل  
 وسائل اخرى في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 ومنها رسالة في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 الاخوان ومنها رسالة في سبيل في سبيل في سبيل  
 القدسي لولاك لما خلق الاطفال ولولا ما خلقك سائل  
 السؤال في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 الرابع الاخر في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 سبيل في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 وابقى عوام امت ونقص كجانب سيد ابي القدر في سبيل  
 تعدا دكت ورسائل وصف آياتها في سبيل في سبيل  
 است في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 مرفوم كرمه في سبيل في سبيل في سبيل في سبيل  
 علمي كبر وفضلي اخيار ربي في سبيل في سبيل  
 بتمام ربه وانما روي في سبيل في سبيل في سبيل  
 وعلم مقام او تشفق وصدق بوزن الكتاب راجع  
 اخلاق حسنة واطوار مستحسنة في سبيل في سبيل  
 وها وحي خلق وخلق في سبيل في سبيل في سبيل  
 علامات خاصه وواسع في سبيل في سبيل في سبيل  
 الذي عباده العلماء وقال مولانا الصادق عم ادب  
 العلم في الصدق خاف ومن خاف هرب ومن هرب نجى



پس ادعای یانابت در حق این است که در هفتاد  
 بنای معنی و بنای معنی که در این کتاب  
 علمای فرقه حقه و کرده این طریقت است و در  
 ما معتقد کردید و انشاء الله در این کتاب  
 حضرت جل و علا از اوام در این طریقت اولیای  
 کرام و سالک و سالک است بنده این احوال  
 کئی که با جمیع علمای پیرویه و متخلفین دین و مرجع  
 اسلام و مسلمین مخالفند و در این طریقت  
 و شافعی الرسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 سبیل المؤمنین نوا و فضله و حمیت و سیما  
 صبیحانه از هر نوع غیر و سبای مؤمنان غیر علمای  
 پس و فیکر که از آنها متفق در امری جمع شد و با  
 معارضی بهم رسید بطور بعضی وضولات باشند  
 بلکه اجتماع علماء ایدم و علمیت بر قول رئیس  
 آنها و اجتهاد که کاشف از کمال و سیرت است از  
 کل ناحیه اندر غرایز بر احوال کس که با جمیع علمای  
 فرقه حقه مخالفت نماید از سلوک طریقه حقه مانع  
 آید با اجله اکنون که تقاد علمای اعلام بر ا  
 در حق کتاب اجالتی بر میان مبداء و  
 و صدور و فایده ایم الله تعالی و متعینا  
 به نه کل الاحوال بلکه قیظری که بر ملک و روان  
 بیان خواهم کرد که از این فرقه و خبیثان است و خواهم  
 بود و فیکر که از آنها است و سبای مؤمنان غیر علمای  
 در آنکه بنده کرام و میان مسلمین و در حضور جلالی  
 از خلق و حضور جمیع با چنانکه گفته اند که آن  
 فکرا

شواهد و دلائل ذکر میکنم که امر روشن و نیت جبر که بر احدی  
 از خضر و محقق نمانده باشد و بعضی اوقات دیگر که اتفاق افتاد  
 و اکثری بر آن واقف شدند در دل خود مکنون و در قریب محزون  
 میدارم تا همگانی که برده از روی سیر باز افتد و در حضور  
 آنکه از غیر و ضایع است که است به خصم مقبره و مطهره استقام  
 کنم و طایفه را که می طسم حاکم مرارتها از این کشید  
 و جمع تر عظم از دستشان کشیدم و اطاعت بفرموده خدا و پیر  
 برانته اندی علمای اسلام کرده و بر و تحمل کردیم و نه کرده از این  
 منین که است که نظر کردم بر موی و موی و طغفت از تی این آن  
 اصول بعد جزاء او اصرار به خطبه و عیال شیب فیها الکبیر  
 و بعد فیها الصغیر و یکج فیها المؤمن حتی یکنی ستم و خیر  
 ان الصبرها فی الجحی فضبت و فی الهی قلم و فی الخلق  
 شفیق از این تراشید که حقیقت محمل امر غیظی شد و صدره آزار  
 بزرگ از این دیدم با آنکه جرمی بر من لازم آید و از این  
 موصیاتی و غیر شرعی و تبدیلی شفیق است که کنند با کمال  
 علم و طریقی حلال نموده بدعوی در دین گذارسته یا بکنک  
 صورت کستی را کرده بشم یا که از ده هم و سر و سب  
 قضای شوم بلکه خبیث است افواشی و امور ضایع که خود را  
 بر بطوان آن فایزند انجیل امانت و آزاری رسانند  
 و من متوکل علی الله و اعتماد است و و اتفاق بود و اعتقاد  
 بکبر و معرفت کل ماسوا به و تحمل کردیم و سبای مؤمنان غیر علمای  
 خداوند بآن نامور بود و همان اوقات جنبه سبای مؤمنان  
 مقام و رفیع از الحاد و فساد است اعلام به خط شریف خود مکتوب  
 بن لرست که هر یک است آن است و اما الاحتمال است  
 الوارده فلیس الا القبر فان کل شیء امر بمقدرا

بسیار



[illegible]

امام علی  
کثیره از کائنات شش تنه خود را بر سرده سینه حسنه کرده  
و در آن مکان عمری بنیان دنیا و دمارت نهاد و وقتی که کتاب  
اجل نازل و بر نام او نوشتی و اصل کرد و دلت قلیلی در آنجا قرار  
گرفت اهل سرارت و شوق که بتعالی بعضی نفاق اندک حرکت  
آمده نزد جناب سید مهدی این روح پرور آقا سید علی  
مقامه و رفع التماس این اعلاسه رفته اعلا بر او متنبه نمودند و بعضی  
عبادت های مخدوفه الاولاد و الاخر و الرطبتی او بردند  
عبادت های چند که بر سبک آنها نی و نه بر آن اصطلاحات  
معرفه داشتند و غیر مقصود از آن عبادات را با و ذکر کردند  
و از بیم خلل در امر دین و تیر خوردن دماغی و فکاهی خود  
اظهار داشتند بقصد التماس رجلا کجها و لم یز کو ضرا  
لست اخف اثر ا فاعلم حب الغنی غم غم فلم یز کو ا  
الا کثره و الزور از این پیدا شدند که جناب اعلا الله  
مقامه در ریاست دین و تیر که دلت آن قلیل و لغرض سبیل  
و قش و صمیم و عقوبت عظم است و ننیدانند که آنجا بر  
نظم در آن است و نظر رغبتی بر آن هر که بر قش غم  
و حقیقتش عیاف است با الحمد جناب سید افریقه اثر  
مشبه بودند آنهم که صدافه که است غافل از مقصود  
این بود که از اخلاص و کینه که در دل تنگ خود نه  
کرده بودند و نظر دارند و آثار گفت که امر بر من مشبه  
لیم است از آن پس بجهت الله را عارض نمود و کوکب جهان  
ارباب اغراضی بداد و قول معذرت پذیرفته اغراضی  
کرد از آنکه عیب صوره مذنب مطلق اعتباری  
بر خطوط و اطمینان صجای آنکه عبادت مخدوفه  
الاول و الاخر لم یز و با بصره صافیه نظر نکردند بر کمال



این عبارات و اشارات است که از آنها پند اند  
 و کلام است که اهل آن به نیک اصطلاحات اهل فقه را  
 از خود آنها اخذ و متعارف نموده اند و کلامی که  
 نگردد که میگویند اظهار اعتدال غیظ غیر متناسبه  
 موجب فتنه شدیده و فتنه میگرد و مردم اهل مکه  
 در روز و طلب فتنه و جد را در ایام فساد  
 و سب و در قصص منال و غیره فتنه که اهل حضرتان  
 و عیالشان حرام است مبدی اظهار و عیالشان کرد  
 و بعضی کلام که مناسبتش در احوالات دیگر  
 بر کلماتی افزوده در بر میگرد و با فواید جمال  
 انداخته و از آن فتنه و فساد نشود و در نزد عوام  
 اعم از مرد و زن گفته شده است چون از سب  
 لغوی پرسیدند میگویند در حال آنکه سید از این فتنه  
 غافل بود چون از سید در این باب پرسیدند که در مردم  
 چنین میگویند و از این ماجرا معلوم شده است فتنه  
 عجیبی است که بعضی خلق را در این احوال دردمند و فتنه  
 عظیم و توفیق میدهد به باطنه فتنه عجیبی است که سب است  
 و اهل حال و عقد را جمع نموده است اسمی از کلامی اند  
 میگویند و از آن کلام آنها است که سب در کفر است  
 چنین عالم را فتنه میگویند که در آن عقایدی که در کفر  
 بنویسند چون ابتدا بای عمده سب می شود بی واقع  
 شد عجیب است آنها را متفرق حال آنکه در حق رزق  
 تا آنکه در کلام معنی رزق مشهور و معروف شود  
 و بعد از مشاهده چنین کلام عظیم از آنجا که سب  
 بهای چه بهتر است که چنانکه سب فتنه آنها که بر  
 فتنه

۱۴۱  
 اهل و اسنادی، بطریق افروخته و تقوی غریب از بر خلق  
 نوده و ای عباد در ادب عوام که امثال انعام شده و فتنه  
 زبان که مردم را پس جاکرست خسته و خسته و خسته  
 و در از حقیقتی که بر با و کلام به نرسد و جمع مذاهب را از  
 قبیل مذاهب ملاحه و زمانه و صورت و غلات و مقصود و  
 مذاهب اهل تلیف و مکه اهل تلیف را در آن کتاب  
 ارج کرده و کلام آنها را برای عالم ربان و در صحت لایست  
 و فتنه عیالشان سب سخت که خلق در آنجا جمع می شود  
 و آن کتاب را سب آنها میگویند و میگویند که اینها عقاید  
 احمد است پس صدای خلق بر لوی و سب را بلند می شود و  
 فتنه است که آنجا سب اهل الله و الله و الله و الله و الله  
 از آنها و معقد فتنه آنها سب و سب است و ای سب  
 است که قبل از ایشان معاویه را بهی که او را در آن  
 خلق را امید داد، احادیث کتب و اقرا از قول رسول  
 الله صلی الله علیه و آله در فتنه است و سب را بلند می شود  
 و توفیق و توفیق از خلق می سب و فتنه و در  
 سب و فتنه دهند و امر میگرد که میگویند احادیث  
 است ردا و در مکتب طفل ای و سب و سب  
 اینها چنانکه فتنه فتنه فتنه فتنه و مذاهب را  
 کاسه را در آن مندرج نموده بای عالم اعلم و فتنه  
 منسوب کردند و مردم را در اقرا الفتن و نسبت  
 دادن اهل و مذاهب را فتنه فتنه فتنه و فتنه  
 نمودند که فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه  
 و طبیعت هر کسی را از هر قول که سب و فتنه از آن  
 منفر میگردند از قول ابا و ذکر میگردند بعضی را فتنه



۴۲۱  
 کتب احمد علما از حدیث و تفسیر و احادیث  
 میدانند و طریق مجتهدان در آنرا احادیث و تفسیر  
 میدانند و بعضی دیگر از مسکن و غیره از حدیث و تفسیر  
 خانی و رازق و محیی و محسنه الاستقلال و بعضی دیگر  
 از افشنه که اسیر المانیان در رازق و خانی و محیی و  
 میدانند بطریق تقوی از حدیث و تفسیر و بعضی دیگر از رازق  
 و حیات و حیات بر موقوفه عزول و تفسیر است  
 و بعضی دیگر از افشنه که اسیر المانیان در رازق و خانی و  
 بر این گونه تفسیر و تفسیر بر این گونه تفسیر و تفسیر  
 تفسیر و تفسیر بر این گونه تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 این خانی و تفسیر و بعضی دیگر از افشنه و تفسیر  
 نیست که این جسم دینی و بعضی دیگر از افشنه و تفسیر  
 میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث و تفسیر  
 بر این گونه تفسیر و تفسیر بر این گونه تفسیر و تفسیر  
 نبات و تفسیر و تفسیر بر این گونه تفسیر و تفسیر  
 که تفسیر و تفسیر بر این گونه تفسیر و تفسیر  
 سید الشهدا علیه السلام که تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 این تفسیر و تفسیر بر این گونه تفسیر و تفسیر  
 مشفق و مشفق بر این گونه تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 که اتفاق جمیع علما بر این گونه تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 شان و تفسیر مقام او علیه السلام که تفسیر و تفسیر  
 مقامه در میان آنرا بود و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 به او آنرا که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 از این علما بر این گونه تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 کتب می حاضر است که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 از این

باریک النور

۴۲۲  
 از شیخ شاهروردی و معانی آنرا را بر این گونه تفسیر و تفسیر  
 خود را شرح دهم و بدانند که من میگویم که تفسیر و تفسیر  
 شود و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 سلیقه تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 منافقان را بحث نشود و در تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 بداند و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 او را تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 از خلق اینها و رازق آنرا و حیات و حیات و حیات  
 هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یحببکم ثم یسکرکم ثم یسکرکم  
 می یفعل می ذلک می یسکرکم و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 خلق را و استقلال در ملک و مال است و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 که منسوب بر خلق است تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 بر این گونه تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 غیر الله و غیر فرما یا یا اخلق اسمی الارض و ضمیر فرما  
 بر خدا و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 راجع و داعی از این که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 بلکه خداوند سبحان و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 خدا که خود فرما یا یا اخلق اسمی الارض و تفسیر و تفسیر  
 الذی یخبرون فی اسمائه یخبرون بالکائنات و تفسیر و تفسیر  
 بدن محسوس طوسی بر تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 جسم دینی با تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و خداوند سبحان و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر







مرکز را دوست و نیاز و در این صفت و در این مال  
 و اولاد است چنانکه خداوند اولاد و کم  
 قسمة آنکه میگوید عذری بر منظر این طلم است  
 که او دارد و خداوند را در اعلم مالا یعلم احد  
 او شریک با رسول تصور مکه عالم میفرماید ام  
 تقبیر نه بالا بعلم ام بطلان میگوید اما ربکم  
 مقصودش از حفظ کم و ان من غیره و طلم است  
 و اینکه گفت انا احد بنیک صنفه منکم و صنفه  
 یعنی غیرت را بینیم اما علی مرادش آنکه  
 که من عالم است در اعتقاد و فضل در صورتیکه  
 المومنین علی الله است و این که عالمی را که عالمی  
 کفر است تاویل فرمود پس چرا و بعد از کلام میخاری  
 عنیدار بدو چنانکه با در کرات با هر عدالت  
 بهائیت که طاعتها را که فرستاد حق آنها حکم  
 نمیکند و بر تقصیری ن قابل غیره و صنفه  
 موجود سید بر تقصیری علم الهی که در عقاید و کفر  
 کرده تصنیف نموده و در آن ذکر کرده میگوید  
 که خداوند سبحانه و تقاد حیات و عدای جو هر قدر  
 نیست با آنکه ضروری است خداوند سبحان عدای  
 جمع کیا است و با وجود اوصی بر کفر از آن  
 حکم نکرده و نسبت نزل حق او جایز ندانسته  
 است با آنکه طاعت عبارت از است و هم چنین  
 فلسفی همانند در کتاب شرائط ایمان مقدمه را  
 ذکر کرده و چندین قسم گفته که از آن  
 اقام است که خلق بدان آرا با آن قدرت است

ظاهری

ظاهری عبارت دلالت برای دارد که قدرت خلق  
 اخیری بیشتر است هرگاه آنها بر چیزی قدرت دارند که خدا  
 ندارد و هم چنین از دینی در و است آنچه ترک عقیقه  
 جایز دانسته و خوف ری اشرع به و غیره تا بهر از دست  
 واجب قابل شده و صدوق ذوقیه ذکر کرده است که غلامه  
 و مقصود لعنه الله علیه بنی صلی الله علیه و آله را انکار فی نای  
 و گفته است که رسالت در خصوص هر بنی است تصنیف  
 نمودن سب قرب حدالت و حال آنکه عدای شود از عید  
 مفید رحمة الله تا این زمان متفقند که هر در بنی و آنکه  
 جایز نیست پس در خصوص لغی صدوق بر صبیح عالمی  
 در و سالی شریک که بر هر بنی قابل نبشند تا بل میاید و هم  
 چنین است اما این عبارات از امثال این عدای جلیل  
 القدر بسیار است که اکثر تاجی آنها ذکر کرده بود عقیدت  
 کینه زشته میگوید و فاکتتم کیف تحکون و اگر واجب  
 میدانند که کلام را بطا هر حال نایند و عسقت باطن  
 و مرتکب تاویل نشود پس چرا این عبارات را بطا بر آنها  
 حمل نموده و بر کفر و فسق گویند آن حکم نکرده و بر تقصیری  
 در و اقامت و فتوری در عدالت آنها قابل نبشید و چرا  
 تا ویلا که در کلام آنها جاری و نبشید در کلام میخاری  
 نمیدارید و حال آنکه عبارات می در دلالت نودن بر کفر  
 که طاعت شما است از کلام آنها هرگز نیست اگر بید که حمل  
 کردن کلام بر معنی صحیح در حالتی و واجب است که خلاف  
 معنی باطل از قابل انکلام طاعت هر و نموده باشد  
 علمی در این نیست که شما صاحبان این عبارات را اطل  
 نکرده اید بلکه بعضی عبارات و فقرات را در کتاب آنها

بدر این کتاب



ملاحظه نموده اید اگر در بعضی صیغ انبساط  
که خط بر آن کفر صریح کنید بلا حظه بجهت  
صهی که در کتب این عهد هر عبارت می  
نیکسند یا چیزی که بر زبان و از آنجی در دل دارد  
جز سید ام و جلوه جایزه اجتهاد خود را در عقل  
لغی که از می شنود و در خود را در عبارت  
می جاری مینمایند و در راست غیری نمیکنند  
ایا لغی از جانب خدا و ایه است که کوی کرفت  
می نهید و احوال را از حد و نظر کلام می  
خود عمل نماید و حال آنکه سیکند ابراز کلام  
می طریت ایام نه عالم اطاعت و طاعت  
لازم نیست که در روایاتی الیکم السلام  
مؤمنان و حال آنکه عقاید را ایام از می  
و خداوند عالم میفرماید کلمه الکفر فکفر و ایمان  
یعنی کلمه که گویند بسبب چیزی که گفتند  
فکر نمود که آنجا یک کلمه بسبب نیتش کفر کار  
شد و جرات هر صریح است نیکسند است از لغی  
عنقوب از لغت های عهد کرده و افوض امری  
الیه و قد آن قدر بداند که جماعت همه  
انجذاب طاعت نزال او کوی بر اند و بر  
اصرار و استقامت بصورت و عناد سازند  
نمودند بجهت آنجا نه بجهت پر سید و فکند  
مقصودش بر آن کفاف عالم مکتوبها  
نوشته و نیز در کتب فرستادند که شیخ احمد  
اعتقاد دینی فاسد و فلوب مردم را آشوبش  
نموده

نموده خلق را بشه عظیم انداختند و باین همه استغفاره جز  
رایح سحر زیاده را برت آورد و نزد و نیز بخدا بردند  
که بعضی از مظهر و معایب خلق که در آن جزو ایراد شیه  
بودن آن دادند و انجذاب رحمت و شفقت در حق خود حق  
حس این کافه ذکر نموده و تشبیه در حق متوکل ایمان از او  
خوانده شده و این انجذاب نیز ذکر میکنم تا شما بر قباحت  
و ناسبت عمل آنها مطلع شوند و بدانند که این عمل بود که صدمه  
و مضرتش نه تنها بر شیخ مرحومش مل و عایدیند بلکه جمیع  
را باعث امانت و از او و صدمات پیشا بود  
نموده با اندر می شود و النفس و خانه الاعین بالجملة  
سید ما شسم که بجهت الجانه در کتب خود دست می عالم  
الزلفی ذکر کرده است که بجهت متوکل باینکه از شت گرفته  
دست این را احضار نمود چون او را از این معنی آگاه شد  
در نفس خود اندیشید که در بعضی وقت متوکل او را  
نموده است که برای آنکه از فضل ابر الیومین علیه السلام  
از او پرسید و هرگاه بعضی از فضل را ذکر کند بعلت  
عداوتی که با او دارد او را بقتل رساند مثل  
و محفوظ کرده و وصیت نمود نزد خلیفه رفت او را  
دید نهانشه و شعی در برابرش روئی است چون در  
شد خلیفه او را نشاند و گفت ترا احضار نمودم که بپر  
معنی ای شعر که تر است که مقصود چیست از اینکه  
لفظ اصبح یوم بلای الصلح و اینست منطوق  
علی حشرنا بحت یوما کل قید دمی و آن بحت  
یعنی بد صبری جزده از آنکه از رفیق دشتی  
آن اظهار داشته کرده و از اظهار آن بیم هلاک دارد







که چنانچه حکایتی را باطل است قتل کند خصم را و  
 بعد از آنکه قتل و قتلش در هر دو جاری بود مقتضای  
 مقتضای آن و در هر یک از این کلام از ازار  
 پنهانیت برساند بلکه نمک است دم و زهر هم  
 و از آن است بر وجهی که در این چنین علی غرض  
 اسلام و مسلمین و بهشت عقیقه و حقه و رسیدن آن  
 با نزع بلیه است و حال آنکه بقیه است و تحمل فاساد  
 بقیه و نامور اند که ضربات خود را از این ازار  
 می لغزش می تود دارند چنانکه کتاب مومنان و عظم  
 در مسئله از سبب عقیقه و غیره افراد آورده  
 و کما نیز که حاضر بود به حکم مسئله در اخلاص  
 بیان فرمود و از طرف دست و گمان آن و غیره  
 که این حکم را سر آمدند باید برسان پس در صورتیکه  
 احوال و رفتار و احوال ماضی و پیشین باشد و در حفظ  
 و گمان مسئله از سبب چنانکه در مسئله حکم کرده است  
 که سخنی در باره صحابه که رسد بای ضرر و تشویش  
 و همان اوقات بود که در این احوال و نام افضل  
 یعنی موسی بن جعفر بن محمد در اینجا نسبت افترا  
 و نسبتی که فی سبب است و با بقیه رسیده  
 بود و حال آنکه کتاب مومنان و عظم و بقیه است  
 معزز و محترم بود پس در این چنین بدون  
 ثبوت موجب قتل نمی شود بلکه در چنین کتابی  
 چنانکه کلامی ملاحظه فرمایید که قتل محقق  
 قایل نیست اگر قتل بود و دیگر گونه از حیث در حق  
 او و دیگران از او ایستاد چه حکایت

و که رای رای مقتصد است و مقتصد بود الا آن کول الله  
 بینه و بین اراده و بعد از آن و رفت دیگر از سر نهاده را  
 که بعضی از کلام و ترویج خلف و بهمان بعضی مقتصد است  
 مولینا رسید امیر المؤمنین علیه السلام مطهر لقا و قتل  
 آنکه آن کتاب حاتی و رازق و قبیحی است آن  
 و او در و حال آنکه رسید اندک آن در خلافت  
 بلا فصل کتاب ولایت مابقی قاتل و اند و البته ای  
 مقتصد است در حق کتاب مصدق و تحمل نمیکند و بر  
 شنیدن این احوال طاعت نمیدارند سبب گویند  
 اینها را اگر و فسخ نمی میدادند و قتل نفسی و فسخ  
 دم و زهر هم چنین کسیر است و واجب میداند مطهر  
 شان از چنین عملی آن بود که از جناب شیخ مرحوم آثار و بقیه  
 در روی زمین نگذارند بلکه عیسی و اسلام است اندازند  
 چنانکه این بر در دعوی جعل افترا و نامش چنانکه  
 مرحوم برای معنی و قوت است از آنکه ضرر و تشویش  
 تشویش مایه احوال کل شیعه خواهد بود و نام و کدورت و هم نمید  
 بر آن کتاب ماضی بود و هر وقت و بقیه است و وقوع  
 بینه و صدق فسخ و فساد است تا آنکه امکان فرار  
 و جانی استوارند و علم و تحذیف الیه انتقام نموده بودی  
 خطایع را که در و در آن آزارم کرد و استمالا لام الله  
 فدا که در و فسخ و الی الله بجا نبه خدا فرار نمود و قصد  
 بینه است که در و از بیم سر است و خدا و فرار از آن است  
 که لای عفو سید احمد اصواته اندر بینه تا سی و اندک  
 مشکلی که از صرم جعفر به بینه است فرار کرد ای شیخ  
 برزگر از اهل الله فسخ و فسخ و الی الله بجا نبه خدا فرار نمود و قصد



از این قوم ظالم منفرم شده و فرزندان و سایر  
 متعلقان خود را در سزای و سبب قوت  
 فرخت و قصد چینی و صیونی و ضعف بنیه  
 و عدم قوت بنیاد ساختی است این ناکارها  
 و غریب و پانصد و بیست و هشت که حفظ و  
 عنایت جناب باری نام این کتاب باقی  
 عیال خود نمیزد هر یک که بترخت است رسید  
 بیک رحمت خدا نازل و به تعالی قایل و اورا  
 بجز رحمت خدا دعوت نمونم بهتر از اینست  
 و این کتاب را ابدی حق تعالی است و زمین  
 گزشت و اورا ابدی حق تعالی است و زمین  
 یافت و دنیا و مافیها را از او کرد پس از این  
 بادی شک بودی فیض با اشغال یافت و  
 بخوان خود که بکایت نامی از کورست و محشری  
 دنیای دنیست و بدو بدو که باری نامی از او  
 و باجه و فایز شد که اورا از خوار و دور نشود و  
 قرار طبری او بقدر حقیقت است پست است  
 خطی هر بنیاد است پستی بعد از کت و محفی  
 و قریب این قضیه خلد در کار که هیچ ترمیمی است  
 آن تکلف و فتنه و استواری بیجاری از خدا در  
 انالافات نمند و در هم شکست و شکست  
 در دست که از ذیل شوند و پیره و شکست عرضها  
 محترمه بظهور رسیده و بام بر حالت اسلام  
 استیلا یافت با آنکه از برای مقادیر  
 با سلاطین اسلام نبود و دوم مستحق پادشاهی

کردیم

کردید و از کمال بلاد اسلام را متزلزل و بنیای آنها را منهدم  
 ساختید حتی نزدیک بود که اسلام بکلی منقرض و اسلام با آنکه  
 مستأصل گشته و محطت نامشود و بجهان و توکلی برای مصالح عالم  
 بر تارکشان علامه گرفته شد ای رفته و رفته این فتنه نمود  
 و له سالهاست که محقر و متدرب و مطیع امر سلطنت و ترک  
 و همین اکنون و فتنه و تزلزل و فتنه اثر آن شرع و چهار بر  
 که جمیع بلاد و عباد را فرا گرفت و در این زمان قیام و چند  
 این آنکه بمرتفع شده است و له آثار آن جیت باطله بعد  
 از وفات این کتاب علی الله تعالی که فتنه و فساد چنان  
 کمان کردند که آثارش محقق و اجتناب از ترک و نذرش  
 نمودند و در آن زمان قیامی قریب دو سال ساکت شدند پس  
 مشاهده کردند که مجدداً از این کتاب ساطع و لامع و متاع  
 سعد علوش مرتفع شد باز بحال سابق رجوع کردند و بعد و  
 تقوی و از این بده مسکن حقیر بر آمدند و زبان طغی خود را  
 بوی من دراز نمودند و آنکه تحت و بیلی و دست باشند  
 جز انیکم منقبت این کتاب را از هر یک که میگویند و فتنه را  
 منتشر میسازد و فتنه فتنش را در میسازد و فتنه را  
 اورا این میسر است مرا پیغام دادند که ترکت کنی را هر که  
 دیشی گرفته در جواب این گفت راجعی که گرفته ام  
 معرفت خدا و اما الله و معرفت نبوت و ولایت مطلقه  
 و معرفت توحید و مراتب توحید و دفع تکلیف و شرک است  
 که در توحید دارد و میشود نگاه در این باب سخن گفتن با  
 اضلال و کراهنی است پس اسلام را اسلام با به گفت در  
 انصورت خلقی بری چه موجود و اندامی چه موجود  
 شده اند این الزامی علیه السلام فی اول الدین معرفت و کمال

از این کتاب







اینک و گفتند در این موهام سرای دستان آنها  
 و حجابی غایت و در حجاب و حجاب  
 هتا الا ان امنا با ما تبنا ثنا ربنا افتر  
 علينا صرا و توفنا صرا بعضی برخلاف طرف  
 مستقیم در حرکت غلغله اعراض و اگر شاه  
 ایت در برضرت از صحن باید نمود بجهت اندک  
 غیت علی مکرانیکه لایط غلغله اندک  
 علم فقر علم احکام شریعت از لایط در این علم  
 بدست گذارنده از صحنی و سحر و سایر  
 امر و شریعت با وجود این بر سر از آن علم امر  
 ناسید و انظار را در اگر بشود اگر کسی که  
 بحث و تامل شد در علم حق از لایط و شخصی  
 غش از همین است و در همین در حرکت  
 جاری میسند که بجهت تمل شخصی غش و  
 و در حق و در حق و در حق است یکی که  
 دلیل بحث و تامل در حرکت و سیمای در علم  
 دیگر جایز سید سید طالع در جواب گفته  
 که بحث و تامل در حرکت است و خط کردن غش  
 در آن بحث خلود ما جهنم معلوم دیگر خط کردن  
 باعث خلود ما نیست لغو در علم و در حرکت  
 غش و غلغله کرده اند و لایط را از اینک  
 و بدعتی در لایط حرکت را با غلبه اتفاق میانه  
 که شخصی در کفر و زندگانه کان کند که اهل تو  
 جدید است و در غیبات با تعجب قلبی که دارد  
 بر ریشه از شبهات میل امیر المؤمنین علیه

صادق

صادق امورش می آید که در این مجمع اتباع کل نایق  
 بملوک مع کل سرچ و قول خداست و از این امر  
 اجسام هم وان بقول الله تعالی لغو هم کانهم حطب  
 مسندة بحطب کل یحیی علیه هم العلق فاحذر  
 قائلهم الله انی یمن فکون پس چون قلب را بصیرت بنا  
 و دلیل و تبیین ساطع و نور سراج لا معنی باشد در دفع  
 شبهات وارده مطلق و متمسک بنیکه و توار و توار  
 و حصول شبهات دانا چنین قلب را تزلزل میدارد تا  
 امیر از عقیده حق میگردانند و در چنانکه از جمعی  
 عالم منکر نزول نموده بودند از وجه تافهی که فیما بین  
 فقره دعایت یا من هو قبل کل شیء و یا من هو بعد  
 کل شیء با ضروری دین که با بخت و ناز را مادام ملک  
 الله ابد الابدین لا نفاد لها ولا اضمالات باقی است  
 در صورتیکه حجت و بار را از هر دو فناه قابل نباشیم جلوه  
 خدای تعالی را باقی بعد فنا کل شیء میفرمایند گفت در جواب  
 گفته بود که از قواعد لغوی استغنا میسر و ما نام  
 الا و در حق لغوی حکم عامی نیست که تخصیصی باید در حق  
 از تافهی اینطور میسر و میسر و که خدا بعد از جمیع اشیا  
 است طریقت و ناز نظر برای قول باطل و جواب  
 مایل اگر این عالم غش کرده میسر و در معرفت الله جل  
 خداوند سبحانه اسرار تظلیف فرموده است و معرفت از حد  
 میدانش و اسرار تفرید و تجرید را بعد از است البته  
 میفرماید که خداوند جل شانه را احوال متفاوت و  
 تنفر نیست و ادراجهتی نیست و جهت تعلیلی اوایی  
 بعدیت او است و از قبل است در عین بعد بودنی و اول

بسیار



امام فطح  
ات درسی آخر بودی و درسی دوری  
و رب و اضافات با در اختلف غیور حالات  
او و غیر نیز و صفات ادیت نسبت او قبل  
از خلق و بعد از خلق و امضا قدم فکر نیست  
سبحانه و تعالی عا صنفی و اگر العالم اهر  
و خبر از قول صادق علیه السلام که الله لا سلام روا  
کرده که در این ان الله خلق خلق و الله  
اگاه بود از آنکه صدق در تو حید و خطبه  
رضا نیستم فعل اند که در تو خود و کلام  
المخلوق یمنع خالق را که لغو و باطل که  
منش ای ضعف اعتقاد و رفت اند است  
از اوصاف و نیست و معیلت و تمام است  
اشاد و بر چنین مهال که این سوال کردند  
از عالمی دیگر که ادعای علم و است که قول خداست  
نیکم است موعود و در این ادا نمود  
و نماز ظهر باید در وقت و نصف النهار ادا  
نمود بعد از است و دیگر و چهار باب داد که  
جناب رسول خدا ص و افرمودند سائل  
بر سر حدیثی که در آن صلی الله علیه و آله  
گزار گفت که نماز قضای آن حضرت نیاست  
اد افرمودند به پند عالم به معرفت را که  
یکم حد از معرفت الله و خلقت او به بدیه است  
که برای خود روا کنند اید انم و لغنی خود  
بر چنین مهال که فی انذار جوابهای است  
باطل میگوید هم چنین بعضی تصانیف خود ذکر  
کرده اند

امام فطح  
کرده اند که ان الله لم یکن ولا ما من الله و ان الله و ان الله  
مکلفیت و کرانه از م میاید که باز در است جامع باشد  
چرا که اگر خدا را امضا نیاید بابت که هیچ مکلف از او  
خدا نباشد و کرانه لازم میاید که العباد با الله قار و است  
نیز از خدا جدا نباشد چون ای امتزاج صحیح نیست پس خدا  
مکلف نیست ای کلام حرکت در جمیع صرا که امتزاج  
صفت اجابت با الله از ای نوع لغو و باطل بسیار  
است که حرکت غور نکردن در معرفت الله و صفات  
لغنی خود از حق غل یا بیعدم از بعضی صادر میسود  
و همیشه متحرک اند و جاهل و مبرهت و کامل و در امتثال ای  
شکوک و شبهات که دار میسود و جواب صحیح هند که  
بار معرفت عوام و معرفت اجمالی که ضیت و غرض تحقیق  
در تفصیل معرفت الله و گفتگو در این گونه مسائل جانزیت  
می در جواب آنرا گفت باید از معرفت اجمالی صحیح بدید که  
که اگر که مقام تفصیل آن در آید متر لزل و متعز نشود  
همین قدر کفایت میکند که صاحب ای معرفت علمی  
است از سلی و مؤمنه می است از مؤمنان و ولی علم  
و فقها و رؤسای اسلام عونا متفق اند بر اینکه عالم را  
واجب است که بتفصیل علم و حکمت و کلام و معرفت  
حقایق دنیا و تفصیل شبهات و راه براه که دارد  
میود معرفت و توقف داشته باشد تا در بوده باشد  
بر دفع اشکوک و شبهات و مفاسد خیالات که اهل  
اسلام را رومی دهد و مفاسد و تعلیمات ابلیس را  
در ایراد شبهات جهت پیماست و مختصر جهت  
نیت که عالم سد آن نماید بلکه با کجاء مختلف و علوم

کتاب



غیر راه اعراض است کما فی از علم  
 هندسه و کما فی از علم طبیات و علم حروف  
 و غیر این علوم پس لابد تعلیم کامل جامع و کمال  
 و این جهات متفرقه و نیز اعداد و اوزان  
 و نوزی باشد که در دنیا این قبیل علمها  
 و بر ابطال ملوک الامم و حقیقی که در این  
 قلوب و عظم و جوارح و عین و حسیل انبیا  
 واجب کفای است لکن آنست که جمیع  
 مقلدان بر آن مقلد نافع که یک از آن  
 بدان قیام نمایند اما قط کرد پس هر چه  
 مقلدان واجب است و آن در تحصیل حکمت  
 و کلام و معارف الهیه و اخلاق و خلق  
 کبری اشتغال در زیر پرده غیاب از این  
 کمال سرحد که حجتیم تواند بود و بر خلق  
 نایب امام ظاهر نوزی علم حکمت نیز از قبیل  
 فقه است که از او ادا است قول حبیبی  
 که بر وجه عین آن آمده اند و بر تقلید  
 انقاد کرده اند پس است و ت غل در یک از این  
 دو واجب کفای ندرده بخت و اشتغال  
 کفای دیگر انعم میستحق است و این  
 که هر دو واجب کفای اند که معرفت اجمالی  
 خداوند در فصل اول این تعلیم و شروع کفای  
 میکنند پس هر چه از این است که در تحصیل  
 بخت و خوض نمایند معارف الهیه و عقاید  
 اصولیه احراز آن و ت غل در فرغ لازم

و در اصل

و در اصل نیست و آن می انانیه صیزی مثل شهر زیاده  
 الفی سیه الاصل در این ماده شود و در وقتکه اصل است  
 حاصل شد چگونه فرج بر آن مترتب میگردد و ثبت امری  
 انقض قطع نظر از اینها مثل بعضی حکمینی در معارف الهیه  
 و عقاید ربانیه و معرفت افعال و آثار و اسما و صفات  
 و معرفت نبوت و ولایت محضی دلالت عقل اعظم از آنکه  
 مطابق شرح باشد یا نباشد فکرم نمیکند اگر چه در نظر شما  
 نیز همین قدر کفایت و کمال است اما طریقه را پس  
 تا دفع نکرده سالک این سالک نبوده ایم بلکه رعایت  
 میکنیم اولاد دلالت عقل را تا ملاحظه مینمایم و دلالت  
 آیات و علامات را بر آنکه عقل بر آن دلالت دارد و اینها  
 نظر میکنیم بر دلالت نیست سینه با کجایات محکمت مطهره  
 الهیه با عقل بر آن دلالت را بعد ملاحظه مینمایم بقا  
 ندرست و مقابل آن بای دلالت علامه هرگاه ای دلالت  
 مخالفت عده مذرب تبعید آنها را ترک میکنیم بدلیل  
 اینکه نه بر او تکیه است نه بر این خفا می از ملاحظه  
 اینها نظر میکنیم آیا در آنکه در آفاق و انفس بود است  
 بر این دلالت است یا شایسته الایات و فی انفسهم  
 حتی میبایست که این دلالت و بعد از همه ای ملاحظه احکام  
 عقیدت آن منته و قطعی آن میکنیم چرا که میراث غیری  
 و بوجه حق بجایه و تکی بر این مقرر اند و فیکه همه ای و چه  
 در مسئله تطبیق نموند آیا لازم میباشد که او را حق بدانیم  
 یا خداوند عالم را معوی و متصل خوانیم حاجت نمی خاست  
 یکی را نمیکند در معارف و عقاید ملاحظه ای و عود نمی  
 کنیم از کد این ضلالت و فتنه در تفسیر و جرح حق واضح

نویس



و دلیل آنکه ترک کنیم لا اله الا الله تا سزاوار  
 نشود که این حق را برای خدا بگویم که تو از  
 این مقوله تدریس و تعلیم اعتراض کردی که در این  
 امنیت که تو میگوئی و معلوم در احاطه  
 و مانع گفتن طریقی و معنی را در آیهای اسلام  
 که در انقضای ابرام بابت و دقت و فضل  
 واسع و نور ساطع اعلام و حق بل بزرگ و در تصدیق  
 او از جمیع علمای سنی و اهل بیت اگر میردی او را  
 و سزاوار است این علمای اثنی عشری که در آیه  
 محمد در بر این لازم نیاید که خوف غیر طلب است  
 و اعتراض از فضیلت دل و جد و افاضه و تفضیل  
 او کردم و حال آنکه نظایر حق و جوی هرگاه  
 مستقیم و از حق و بر حق و جامع اخلاف  
 دینی و از بزرگوارها و در زمانه که در عصر  
 معاصر رس فرمودیم به قول شریف و ندیم  
 که از آن کتاب کجی که در احاطه علمای  
 اشکال و زواید و دلایل برای لایست و حقیقت  
 و دقت آن کتاب است و باب و اتمه ساد  
 نیز بر این ظاهر گردید و بحث شده است که از  
 طریقی او عدل کنیم و علمای اعلام و فضیلت  
 فخر را در حق او بقرارداد و حال حال امنیت  
 یا من مقلد یا من مقلد او و اولی آنست که  
 جمیع علمای اسلام را بابت قدر و غنا از علم  
 و بابت عاقله و سلیقه و مقلد و پیروان  
 شخصی و احادیث را از این رسوم و اقیقت  
 در اولاد

باین طریق

و در طریقی طریق چنین علمی قدم نهاده و بر صلاحت او  
 بهر سزاوارند پس که این اعتراض چنین کنی و وارد  
 که بهر چه از این علوم آگاه نیست اگر چه در علم فقه سنی  
 بصیر بود و حال آنکه در هر علم فقه و هر چه بیت  
 البصر و بخواه احقیقات علم و فقه و اربع از او بود  
 با وجود این از فهم کلام این عالم ربانی بجز خوف و ترس  
 این تفهیم این علمای اعلام از تفهیم بعضی و احادیث و احادیث  
 است و بحقیقت فضیلت فخر از تفهیم عوام کمال انعام  
 انبیا و ائمه است و در صوره آنکه خوف و ترس  
 بهر چه و مطلق و بجز خوف و ترس از علم و خوف و ترس  
 سازم که من قنیت آن کتاب را در ضمیر خوف و ترس کرده  
 و مطلب او را بر خوف و ترس نهاده ام تا روزی که بوم  
 اتفاق رخس است بر خدا و بی از خدا منست و بیایم که هر  
 با او مشورت و بکرات او و تعلیم بی او و مشورت و تعلیم  
 بر من نصیب گردید پس هرگاه دلیل و برهان که می گفتیم  
 در پیش خوف و ترس که سبب آن از طریقی آن کتاب عدول  
 باید کرد و ما تو را بر آنکه آن گفتیم صادقین جواب دادند  
 که این علمای مطلق نشدند بر آنکه ما میفهمیم و بر آنکه ظاهر  
 آنکه بر ظاهر هر چه بود و بر آنکه آن گفتیم و مطلق نیستیم  
 گفتیم که این کلام تا بوسیله متنازل که نشدند و بیایم  
 که بر این سلی از این سیر سید که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بکفایت نصیب فرمود و بحث شد که سزاوارتر بود  
 که بر این حق و عدول نمودیم گفتیم که ما حاضر بودیم  
 و لغایب است و میری ما را راه الغایب و حال آنکه  
 بگویم که بگویم که این عبادت که آنها ادعای نمایند







و ضرورت نیست و باب مباح که لا یجوز ما الکتاب  
 و بالعبارته بلکه هر که خواهد که احتمال خلاف  
 مراد و غایب بوده باشد اما متکلی احتمال این دارند  
 که از کلامی خلاف ظاهر مرده و خودی نیز چنان  
 ادعا نموده که مرادش خلاف و بجهت میاید که ادرا  
 مصدق دانسته و با او نمیدارد که او حق بر مراد  
 مقصود خویش اعرف در رسد بر عبارت خدا نم  
 مکرر گفته شد که بجهت برایت که گفتات من  
 اجابت در تفسیر کلامی که بجهت برایت هم برانداخته  
 میکنند و که این را بر هم میزنند و به جهت دیگر  
 ذکر میکنند در روز قیامت که سوال کنند از خدا  
 در کوشش و هم میکنند در تفسیر کلامی که هر کس  
 خلاف مراد و حال که با او نمیدارد که هر کس  
 امیر المؤمنین علیه السلام بعد در روز قیامت و حال  
 التواتر که است از آن که تفسیر در و با قیام تقوا  
 الله و قد تم امر قریه علیه السلام و لا یخسر الله  
 شیئا لکم و لا تخزن الله البقیه الله ضرر لکم ان  
 گفتن من و این و لا یفقد فی قیامت و لا یفقد  
 علی سبیل و تفسیر آنکه جمله ای کلام و چنان تمام  
 این را بودی بجهت و از آنکه ای که بودند از  
 که نه از ادبی بهر و در کلامی عطف فیض  
 علی سبیل الله و تفسیر آنکه از آن پس اجماع کردند  
 و مجموع خشنه در روز قیامت و تفسیر  
 نمودند و خلق بسیاری در آن روز در اینجا جمع  
 شدند و اهدی از ایشان بودند و مراد و چنان  
 بود

یوم صوب بجهت عظمی احضار نمودند و رؤسای آن  
 گروه کرده بانی حضرت علی علیه السلام و در آن میان حضرت  
 برهم و جاء القوم بجهت من کل جانب و هر یک از آن  
 فرم و بهمان محبتی که من گفت آن الله یا تفرقت  
 لیقتلک فاحص الحق لک من الناصحین و حال آنکه را  
 از آن در طایفه حضرت و در آن فرم با اسرار و آلات حرب  
 بین پیچیده بودند و مراد از آن نمودند و خداوند و حضور امام  
 بجهت اقامت گفتند پس چون قرار و آرام گرفته نشدند از  
 سوال نمودم که سبب این اجتماع و بحث این غرض چیست آیا  
 از منی خلاف فرمودند و دیده و شنیده اند یا نه و من می  
 زده است که برای این است آن اجماع نموده اند تا خدا  
 پس جاری نمیدانند گفتند منی بحث غرض و اجماع  
 گفتند بجهت این بعضی عبارت است که از آن بهر سبب و گفتند  
 بر تواتر است گفتند هر دو روز اول که خودی از آن خواهی  
 نمود این سوال را بکن و دیگر سبب آن که حال که چندین  
 فضیله و شایسته را هر ساخته که شایسته مردم از آن و باطل  
 نموده اند و بجهت از دنیا انتقال یافته و حضور و ادرا  
 که مکرر از تفسیر خود را بر آن بیان کنند باقی مقام آمده اند  
 الان و قد عصمت قبل این فضیلت دیگری چه ضرری با حق  
 سادار و اگر سادایت یافته اند گفتند ما چنان عذر  
 نظر باید کرد و ایراد ما را جواب باید گفت گفتند این طایفه  
 که گفتند که این را بودند آیا در عبارت این است که  
 چنین رفتار نمودید که در این مقام احرار میکنند گفتند  
 در این باب سبب احرار است که این را جمع می نمودند  
 و باین جهت فضیلت میافشد گفتند این چنین که گفتند را



تأییدی و معتقدی در میان عقاید باطل معتقدی  
 معتقد و مقالات و عقاید را مستتر میگویند  
 اگر سارا باحوال آنها نیستی با سائیم در  
 عبارت را هم و کسب بر آنها احصاء کرده فساد  
 اعتقاد و سائر آنهاست بر هیچ مروج و اندیش  
 آن بر دراز کفشدن بری عبادت جاره  
 کفتم اما شکر و انانیت و برین آنچه دارم  
 پس عبارت های سابق از آنها کفشدن اظهار  
 نمودند و حال آنکه برای ارجاع برای سرج و  
 مضامین آنها توین دارم و اینها عبارت است  
 که مطابق فروع و اسلالت کتاب و سنت است  
 و آن رساله را بکده ام و در آن رساله  
 مفاد بیان و صحت بر مانده و نکته است ام  
 و آن رساله که اکثر عقاید را در آن رساله  
 بلدی نیست که از آن ای رساله با آن بیان  
 نام و آنه و شیعیان عامر السو و دیگر عبارت از  
 آن سخن بزرگوار اظه صورت آن نیست آن  
 بحسب العنصری لا یسیدند که ای عبارت  
 کفرت یا نه کفتم از آن عبارت صحیح  
 حذار اگواه سبک و عبارت کفر و زند و نیک  
 و لکن نه بحسب لغت صاحب قاموس و صحیح  
 و جمع بحسب غرض احکام است و است مراد از  
 که جبر اخذ نموده کفشدن غیر این کفتم  
 چون ساجد و غیاط لافات اهل لغت آگاه  
 نیستند چگونه ای عسدر العنصری کفشدن  
 بود

باز  
 کفشدن

لغز و آن قابل کفر کفشدن باشد کفشدن مقصود ما  
 عوام است کفتم اهل لغت کی و فتم عوام کی دوباره  
 کردند که منظور فتم عوام و فتم خطا است و احدی  
 از این لغزین و اید ادمی نکرد و لغت کفتم عوام  
 و جلی مقام چه نیست و اگر چیزی که عوام فتم  
 آن نکته کفر کفشدن لازم میباشد که جمیع کتب علماء  
 باشد و در این نکته نیست که بقول و خطاب عبادت  
 شمع محو انفسهم و سنده امر می الامری را  
 و بنفهمند که اثر تلبی ای از ضد خاضی بیام تلبیکند  
 آیا در این صورت است نمیتوانند که حکم به بطلان  
 این سائل نمایند فتم اخروی اتع می از اقبی  
 چون قلت انصف و شدت جور و اعتراف است  
 ملاحظه نمودم کفتم هم تکلیفی برین دارم کفشدن  
 معنی اهرم که بویزیست که این عبارت کفر است پس  
 نرسد که این عبارت در صورتیکه بیان ندانسته باشد  
 و معتدلم و موقری ندانسته باشد و اگر از اول یا  
 در طایفه از آنها چیزی حذف شده باشد حرج  
 عوام انسانی کفرت چنانکه قوله لا یبدل الله  
 و دوه و سنده باطوره الیه آنها طوره و سنده نیست در  
 آنکه آنها و امثال اینها بحسب فتم عوام کفرت  
 چرا که حذار است و دروغ نیست و عبارت دیگر  
 اظهار کردند که بعضی آنها حرف بود و بعضی دیگر را  
 ننواسته بودند صحیح بگویند و مقصود آن ای  
 بود که می صحیح است از آنجمله پس چنانی ز شتم که مرجع  
 قول است که ای کلام متنبه به تغییر شر از کونیه







اصافی که بعد از آن در احوال و حرکات  
و سکنت و سایر احوال بعد از آن تصنیف  
کرده بودم بدست آمد و در آن رساله  
عبارت یافته که اعراض عن کت القوم  
لا یلزم العاصه العیانی عبارت از آنست که  
و غیره و شوق و تفریر کز این عبارت چنان  
فهمیدند که کن احوال کت و کت را  
انکار نمایند و در ظاهر مایل میباشند و ندانند  
تا زده اخراج کرده اند و در ادب و ادب  
فدا کرده میان نمی نمودند و قلوب بسیار  
بشهره و التماس از اخراج موم می نمودند و مایل  
میل شد با وجود آنکه باین مقدمه در شهرت  
با آنها با کمال الفت شتم و با نهایت انس  
و محبت بر خیزد و تراجمت به بعضی  
اثر می نمودند در مسوول و این عمل را کردند  
بعد از آن من مکتوبه با اشاره کردم بر آنکه  
اوست بقا آنکه اگر بکار نبرد منع میکرد و حال  
خود باین حالت برده است و با وجود جواپ  
تفریما و با القی بعضی و انکار کرده بعد  
از آن من آنکه استحقاق او بخار اشرعی  
رستم و مرا و خود را و ذکر کردم بطوریکه  
سبب اوشت او نوزدهم حقیقت عبارت  
و شرح آنرا با صریح الفاظ اشاره انکار  
بر آن نکرده ملاحظه و جواب بمن ندارد  
و ندانستم که در این قاعده را جاری

ملاحظه

آنکه ام شریعت محمدی و هرگاه من مبطل کرده بودم  
ارشاد و ضل مستر شد بر او واجب بود و بعد از آن  
احوال مرا که از هیچ طریقی امتناع نداشتن اگر مرا بخیر  
هر جا که بود و یا نزد من بیاید هر جا که بودم چه سبب  
صبر نکرد و تا یکدیگر را ملاقات نکرده با هم محاطه  
و مکالمه کنیم و بیان نماید و در قول من  
یافته است بعد از آن به پسند اگر در مقابل مرا اندری  
مقبول است قبول نماید اگر در صورتی باشد کلام مرا  
رو کند چنانکه کلام سیرش کردن خوف را میگرداند  
پس که فدا و قتل عدم انصاف مرا و آنست اگر صریح  
میزد معذور بود و چنانکه گفتیم رفتار نکرد بلکه در نظر  
اول آنها را عراض نمود و قلوب تسکین را اراضی داخل  
نمود و اراضی صاحبان اغراض را امتیاز شد و با من یکی  
در این باب نکرده و مکتوب مرا جواب گرفت با اینکه  
حدیث است ان رد الکتاب واجب که جواب آنست  
رد اسلام و حال آنکه مستضعف و مستر شده بودم و  
تحت دینه در این کار که در از او بجز استم و دلیل علی  
که هر است بدی و حضرت کیست و داد که مکرر  
و مرا را با ایمان ثابت و اقرار و اعتراف کرده بود  
و بعضی ملاحظه عبارت را که بهیچ قسم ارقام نشده  
دلالات دلالت نداشت و بر آنکه او بیگفت چگونه  
اعتراف و اعتقادش زوال بر گرفت پس البته در  
اینکاری که از او سرزد حجت شرعی و دلیل دینی است  
نداشت و کرد در حالیکه من دلیل و حجت در انقضای  
خداستم لازم بود که دلیل و حجت خود را بر من واضح



و میرین نماید باطله پس بمطلب توفیق و تصریح  
 میکنم از آن پس که من بچ کردنم و تقیر و بیان  
 نمودم و ان شاء الله تعالی تفصیل و ادم و ان شاء  
 الله را در دم از قبیل اینها و تقلید و کتاب  
 و سنت نیست و علایق من مقدم و از او است  
 مطهره نظری کردم که این کار حق تعالی  
 دیدم جواب نفرستاد و بعد مکاتبه بر میاد و جواب  
 کرد در کاری که بود و گذاشت و بدون اینکه  
 نظری بر آن گذاشته و حیرت انداخت  
 و مردم بر هم افتاد در نظم عظیم اگر نظر در  
 نوشته من میکرد و دین محقق بودم نه مبطل  
 چرا بر خلق بیان نکرد و در ابر مردم اظهار  
 نه نمود و حال آنکه تقاضای است و معصوم هم  
 نه بود و با امور دیگر بر میشت و از آن پس که بر  
 ایشان واضح میبود و جل سابق عدل میکنند  
 و قول حق را اظهار و نمایند چنانکه جایز  
 طرز رسم بدر علامه شریعه اهل کافه کان من لا  
 یخافون فی الله و الله و بعضی امور که استنباط  
 برایش حاصل میبود و در معلومش میشد که شریعت  
 است بر مردم اظهار بر بعضی خاص و عام خلق  
 اعلام می نمود و این نیز در اهل کف میبود  
 و معروف است که کسی بر مردم میگوید  
 و من یت به ابی فاطمه من درین ساله  
 نوشته بودم در نظر کمال آمد بسیار است و چه  
 فساد و راه خط از کج بود در فیلان فقره

استباه بتز و داده است و در چنین مقام سکوت  
 و تاخیر بیان و اعراض از جواب صواب نه بود و اگر  
 از سکوت تا کسر بود و در اول سکوت نکرد  
 تا خود نیز آسوده باشد و دیگر از اینج و شرف نیست  
 و حال آنکه من میدیدم که در جواب من سکوت نمود  
 و این مقام مقام و مکاتبه بر میاد و لیکن خط و خطا  
 ملاحظه میکردم که در کس نازل و با طراف متطبیع است  
 اعم از اینکه کسی در حق من سوال کند یا نکند چنانکه کسی از  
 خط و خطی که به بصره فرستاده بود بدست من افتاد نوشته  
 بود که من جایز نمیدانم در امری از امور دین اعم  
 از اصول و فروع بر سید کاظم رجوع کنند از آنجا  
 خدا باین افعال متناقضه مامور بود که اطاعت کرد یا نه  
 از این کار من نمی فرموده بود و عصبانیت نمود یا نه غیر  
 مذکور است و در روایت پیدا کرده اخراج نمود یا ضرر  
 اولاد رسول ص که لازم نموده که مراعات کند یا نه  
 جناب رسول الله مراعات در نه نمود و چنانچه  
 وصیت فرموده است با جمله نمیدانم چه گویم اگر سکوت  
 اولاد و لشکر الله و اولاد و اولاد و اولاد  
 پس خطوط و مکاتبات من دایم با طراف عالم در طبرستان  
 بود و صاحب و توابع کتب و روز در صدد از این  
 و اوست اهل الله بر آمدند و این با وجود آنکه شریعت  
 و از آن تابعین خود را میدیدند و مطلع میشدند که  
 بودند و آنها را از این منع نمیکردند و عجب بر آنکه  
 رفیق و مکتب که از این مقوله چیزی برین ظاهر شده است  
 و لیکن او عالمیت حرفه زده و حکمی کرده است من ام

باین  
 خط



حکم او را برضای او تقدیر کنید بقول متناقص  
 و کلام معتدفع را در بیان کلام و کلام معتد  
 حکومت و حضرت خواجه بنی و اقامه عیبه  
 معلوم است تا آنکه بنی باشد و امرضا کند و شیخ  
 و دیگر حکومت او را او هرگز ادعای علم کرد  
 بلکه تمام و این که که انقراض منقطع و او  
 شیخ متفرع و او را بنی است منقطع شد  
 ادعای اشتباه می شد خط، حکم با الی  
 حکم کرده است منقطع خط و نیز کثرت  
 از این حکمت که از او انچه که بیان کرده  
 در حضرت و شیخ و شیخ کند هرگاه انظار و لنگان  
 کنند قول برادر و کلامی میکند که فرموده  
بعضی فرمودند که این فرقیها هم نام  
 لیکن حق و هم با زبان طبعی مردم  
 بجهت این کار که کردند و از شد وضع و  
 شریف اعمال او و بعضی و غیث و موافق  
 عید که انکار نه و شیخ کثرت حرف میزند  
 که در حضور سلطان طاهره مسئله از او پرسیدند  
 و کلام او عقلی نامی نذری معقول و آیه  
 یا با آن موافق بود و صورت اشتباه رجوع  
 بقول آنها کند باطل امید نه متناظر و حق  
 او میفرمودند هم چنان که گفتی خلق برادر  
 عیب خود و شان و قبول بشک و نه حلاله  
 یقین داشتند که اگر مصلحتی بر این  
 باز ایشان کلام و امر و جهت ایشان

امام فاضل  
 باطل و تدبیر بیان بی حاصل خواهد شد با جمله تا و رسال  
 که شمای مردم را بخت و پیام و تقریر و کلام هرگز  
 و ایند و سنده رسانند حتی بعضی رؤسای هم در صورت  
 کثرت آنها را نزد من فرستادند و نوشتند که ما را  
 بیک سو بودیم و نمی دانستیم آن کتب را بفرستیم و بیستم  
 که مضمونی است که بنده کلام رشتی ازین و در باب طای  
 ضایع شده و جمع علماء از او اعراض کرده اند و جمع متونی  
 از تفصیل او عدول نموده اند و اجبت که سایر را نیز اعلام  
 نمایند که عقیده او جایز نیست و اخذ مسئله از مسائل دینی  
 از او جایز نیست و هر کس ترک اینکار شود خدا او را  
 نکو اندیشید و توبه بر او را نکو اندیشید و چنین مکتوبه  
 فرستاد و بعد عیال من خودم کرده بعضی رؤسای آمدند  
 فرستاده بودند آنها هم مضمون آنرا بمن فرستادند و حقیقت  
 جواب را خواهم نمودند و حقیقت طبع من افاض نکرد  
 که در این باب جواب بنویسم و حال آنکه من و الله از خلق  
 اشتغال داشتم و دانسته بودم که نه کثرت و جیت خلق  
 باعث عیبت من است و نه تفرق ایشان بسبب عیبت  
 من و از خلق از من دست برداشته اند و هیچ فرقی  
 نداشتم با جمله از آن پس با طراف عالم نوشتند و کلام  
 هرگز در ملاحظه آنکه مبادی مردم از اطراف عالم  
 میفرستادند در نظر اینان جلوه دهند که ما با او کجا  
 و آنرا نمی دانستیم و حقیقت کوفه و عقیده او بر ما  
 واضح شد پس آنکه مقتضای دقت را مجری دارند  
 چون هنگام زیارت غدیر رسید فرموده مولای خود  
 علی ای مومنین که خدا صلاه الله علیه بعد نمودم که با محمد بن

و اعراض



این نصیر بر نعلی و صفت فی الی غیر اینها گشت فایست  
 قبر امیر المومنین علیه السلام یومضد زیارت عازم است  
 امیر المومنین زو و علم در روز دوم و در روز  
 بان استکان رو با این ترویج اند و در ای  
 که در قوس صعود نیست مقدم بر اکبر بود رسول الله  
 دیگر رسید کینچ بنوا به و ششند تا با سر تو نظر اند و از  
 حال تو آگاه شود و در کینچ را منظر از ای  
 اجتماع حبیب آیت الله و در غایت اخلاص است باز  
 فقه و اعتقاد و سادش ریح اختلاف و دفع  
 فقه است بعد از این و او مستحق ششم  
 یا مختلف گفت فقه بر سر تکیه با هم نشینیم  
 و اخلاص که در میان شد مختلف نشینیم  
 مختلف بر سر تکیه دیگر تر از جدیل و تکیه  
 قال اگر این تفکیف بر من میکرد با او نشینیم  
 و سبک حال تپید و در ایضا فیضی تر نشیند و  
 خاطر مظهرین بلکه در میان باید قرار داد و  
 تصدیق او را خیل و ستم بدارم او نیز  
 ستم دار او تر نشیند بر غرض تو هم نشینم او  
 نیز مثل اکثر اقرود و دهر دو ورقه را این  
 ستم است با هم می نشینیم  
 هر دو را یقه بر من بقبول و ستم بداریم  
 در نهضت ستم نشیند و متفق  
 و موافق بر خیز جدیل از میان بر خیزد  
 یا من یا او پیش من اما حاکم احد را از  
 علمای عراق بود و اینکه آنها هم نشینند بعضی

بشدت ای

به ساری من و بعضی بجا بنداری شمس حاکم غرار  
 اهل عراق قرار باید داد و من بر شمس است و از  
 شمس طلب میکنم چیزی را که مقدور و میسر است و تو هم بنشیند  
 که بنای من بعد از او در دن و طوره زون است و بهیچ  
 جویی از علای کین و احتیاج جزا بر زیارت آمده اند که  
 از اجماع عالم مجتهد و مسدود مؤید مولینا و فقه الی غیر  
 که علمیت فاضل و مجتهد حکیم کامل و فقیه و متبحر و متدین  
 و متواضع و مضاف و صاحب تصانیف مشهوره و رب  
 و زانیات کثیره و جناب سید جلیل و عالم بیل است  
 لطافه سید حین ای سید عبد القادر الهمدانی که سید است  
 عالم و زاهد صاحب ریح و تقوی و انصاف و متفکر  
 در احکام و از اجماع صاحب سنج و عالم مؤید است و  
 سنج احیان سنج حلف الی غصفر و امثال این علما  
 اعیان و فضیلهای زبان در چنین مشهور مقدس حار  
 و بقصد زیارت آمده اند شمس سید است  
 در نهضت علما مشهور و معروف و ثقات و متدین  
 که غرض تفکر و جز صدق تصدیق نمیکند و نیست  
 ایشان برین و کلام است بلکه الی العباد با الله  
 انما فی وکیل نیست بلکه کرده شود و چنین علما  
 سزا بدینا بفرود شد شک نیست که بیشتر بهیچ  
 ستم میکنند چرا که شدت ستم در بلاد و ریح شمس  
 در قلوب عباد زیاد تر است و بهیچ و محبت خلق  
 بر شمس است و اگر است پس در هر حال اگر شمس  
 برین و ستم میکنند ستم بر شمس است و اگر است  
 من بگویم آنها را منی ستم و ستم را منی نه بگویم



همه اینها را در یکجا بجا نماند حضور بفرمود  
 پس برکت از جانب خود تعین  
 تعین و محرم بر دل سادتم تا تبلیغ کند آنچه  
 من گفته بودم و در زیاده و نقصان و  
 قوت نزد با اهل علم را احضار شد و گفت  
 این عمارات آفتاب است چون این خبر بر من رسید  
 گفتم سبحان الله گفتم کس خبری در این  
 افکار کرده و میگردد این اثر گویند که با اهل  
 از اهل اسلام پس او اما با لغا و غیر با لغا  
 حق و مستور بنده من که باین شدت وضع  
 داشته باشد چگونه است که این علمای اعلام را  
 اینقدر خشم و معرفت از این مقدمه مراد انهم  
 بر من رسیده بود که مقصودشان احقاق  
 حق و رفع فتنه و بنی در شدت داشت و اند  
 تر و زوار و هر کس عالم در آن بلد حاضر  
 بودند که ما نزد و فرستادیم و حضور او را  
 شدیم و او را و چون من گفتی آنها شنید  
 که بر دم چنین از ناز ظلم در حق امام حاکم  
 امیر المؤمنین علی نهادند و در همان احوال  
 که خلق جمعا اعدا و موالف وقت و بعضی  
 در قیام و خود را بنبر رستم پس از خود را  
 خدا گفت ای پسر زویرت که در حرم ترا  
 است یکی که در نزد من است و در حرم است  
 امیر المؤمنین و این چند مرتبه دارد اند که در  
 میروزم و چون خدا را استخوان بود و در

تمام دارا

نعم اورا بدینند و مقام این که امر انباشید و تقرب  
 جویند خداوند عالم را با عمل صالح و بدینند که عمل صالح بدین  
 قبول صعود میکند و با وجود اعتقاد صحیح و معرفت فصل  
 امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد کردن بر علم مقام و کت  
 مرتبه او و بدینند که انجساب علیه السلام و برادرش و اولاد  
 طاهرش و زوجه اش سلام الله علیهم ائمه و ائمه استند  
 و ابراب رحمة او و مفاسد غفرت و کتاب رضوان  
 و مفاویع جهان او و اینها مفاویع الغیب است برار  
 الارباب و اینها مفاویع الثبوت و این اراده و قضیه  
 با قوت و محاب ملک و ملکوت آنها الناس اینها را  
 در مقام خدایان و از حدیکه جدا برای این قرار داد  
 است نکرید و در این مفاویع و غیر حق را قائل نبود  
 و اینها را خدا بدینند و شکر که دهند اینها را بدینند  
 که خدا امر خود را با آنها تقوی کرده بل هم عباد ملک  
 لا یسبقون بالاعمال و هم با صرع یعلمون احکام ما ی  
 اینهم و ما خلفهم و لا یسبقون الا لمن امر بهی  
 و هم من خشیتهم متشفعون و من یقبل منی انی  
 الله من دین فی ذلک بخیر من جمیع و کذا انک بخیر  
 الظالمین آنها الناس اینها را بدینند که الله و اینها را بدینند  
 امر الله و رسول الله صمد خداست و بر کزنده خدا  
 و خداوند عالم او را چنانکه سزاوارش بود تعظیم فرموده  
 او را و با جمیع آسمان و با مشرق و مغربش با سالها  
 فرمود و در روز قیامت خلق با نذرنا و جلد پای و نیت  
 غلوه سر بر نه خودشان و شکر خدا را بدینند و خداوند عالم



عالم است بسیار اجماع و آنها و بسیار ایجاد  
و در جایی ایجاد آنها تفاوت احوال و غیر  
از وصف اشتقاق از ضلال بر او راه ندارد  
و او است حق و قادر الناس این اعتقاد صحیح  
است پس هر کسی به مقتضای شرط مستقیم  
و میزان قنوت در حق ثواب زیاده اسیر  
نمونه علی علیه السلام است عطفی خداوند را کند  
حب است هر کسی برادریم مقتضای کلام  
او بعضاً قد خطا لا حرة من خلق الله  
این اعتقاد و این مردم بانی سرشته و بر حق غیر  
جایی از سرشته خود نه با کاست و کسب و مستقیم  
برای مقال و او است شمول از انکه عقاید  
و جمع کلام را جمع است اگر چه بعبارت مقتضی  
که باشد علمای از حفظ مسلم که باین خراج و  
مخالفت دارند هر یک از جهت این عقاید است  
من باین عقاید و از غیر عقاید آنها بر بی  
و میراثم اگر نسبت که ضایعی این عقاید نسبت  
من میسر میزدن بهر و تبری پیچیم از جهت اشتقا  
دی و از کلمه معنای این بدین باشد که باین  
محالست و اما که آنها حکم خداست که مقتضای  
او قطع خراج شود و با آنها حکم خراج بلکه از جهت  
علمای اقبای که صلاح است حکم کردن در این  
مسائل و اشتداد و حال آنکه هر کسی بهر ریاست  
مذهب و دین بود میخواست در عقاید حکم

سوزن

ایضا

شدن و چون علمای عراق متهم بودند بعضی کجاست من  
و بعضی دیگر بر کجاست ایشان اختیار کردم علمای غیر  
و زوار بودند و من تا به فردا غیر نزد شاخه فرم و بهر  
و هر دو حکم کذب و اقتران گویند که باطل و خطا  
اجتماع شدیم تا قطع خراج شود اما با اجتماع نمود و هر یک در یک  
ندارم که قطع این خراج و جدال بر وقت بود و حکمی  
که مقتضی و مطلق باشد و بدون حکم رشته جدال و خراج  
حکم جزا باشد مقتضی که بیننده کان و شنونده کان را باشد  
حسرت و عبرت شود و القوه عن رسول الله ص  
الامین و السلام علی عباده الصالحین و السلام علیکم  
و رحمة الله وبرکاته از آن پس از منبر فرود آمد و اندر  
در آنجا بسر بردم نه خبری از آنها رسید و نه اثری ظاهر  
شد چون وقت مغرب شد من نواز جانب شیخ بزرگ وارد  
شدند و نواز از صف کنار و یکی از خدا طلبه و دیگر از  
کسی اجتماع بودند و در آن جواب اول را که قبول اول کفر  
بودم تا آنها نیز کفر آن دو نفر را بر کفشد با حقیقت آنکه  
مبادی زیاده و نقصان در تبیین رسالت واقع شود  
مادر این جامعیت بنام شخص از جانب خود فرستاد و فرستاد  
جواب بسیار و پس من خطاب عالم که با فاضل عالم میل  
دو نفر اتفاق و از رای القاب التورعی المامی لور  
المؤمن مولانا ملا حسن مشهور بکوه را فرستادم و با کتب  
کفر که شیخ را در قبول یک از این سه تحقیق مختار کنید  
اول حضور و اجتماع بطور وجود حکم خدا که کفر هر یک  
این تکلیف را قبول کند بعد از آنکه این علمای افاضی

باین



حکومت نیست پس نقد بماند کند و بگوید که ازای  
دو وجه خالی نیست باین بر تو شبهه و امرم ملتبی  
است باین ضلالت کسی و قلب را نماند باین  
میدان اگر شکی در این اعتقاد من و دی  
خود را بر زبان میگردد قبول قول من و  
تصدیق لفظ خداوند را لا تقولوا لمنی الا علیکم  
السلام است بر این داری بر اینکه اعتقاد  
قلبی من منزه باین من با خلق با اتفاق راه  
میروم پس ترا حایر نمیرساند کفنی بلکه واجب  
است که ظاهر است در اینجا که می بینی تصدیق  
کنی و قبل از ظهور دولت که کسی لغتیش  
باطنی کند چنانکه رسول واجب حق همین سلوک ترا  
داشت و حال آنکه بر صاحب رسول هم غیر از  
چهار نفر خلوص بود آنحضرت رسول خدا را  
و سلوک میفرمود و با ما مدینه نمردند با باطن  
هر چند میدادند که دارند بلکه از صاحب خود  
عالم بهین نور مداریان که فرایه لا یکنی لکم  
خضعت و استیسا به در عای خود را به الله است  
ان قوما هم اصابنا به دمانهم قادر کوراما  
انما اسی زمانه که خدمت نمود از او پذیرفته  
میگردد و بیاطنی و قیام بدین وقت ظهور  
حق تجلی اندر خضوع و ارادای کسی که از زبان  
من حرفی که مخالف بهر پند نشنیده و از  
اعمال من نیز خلاف این اسرار است بحسبیت

المنقوله

المنقوله

امام فطح  
رفته خفته را بیدار گردانید و هر سرالجه و از عالم ای  
بتکین از مجموع جز امتیاج نینماید و خلق را در اسرار  
که دارند بحال حفظ نمیکند از بد علیکم انفسکم لا یقر من  
ضل اذ اندیشیم الله عزوجل حکیم حقیقا فی بینکم ما بینکم  
یعلم هرگاه ناچار رسید که به باطنی عمل نمایند و آثار  
یقین خود را ظاهر سازند چون از باطنی خبر خداوند  
سبحانه و تعالی مطلع و آگاه است پس بهتر نیست که  
خدا را حکم نمانیم و هر یک دست رفیق خود را گرفته بکس  
که بر باطن است تعین فیقتل فمقتل لغت الله علیه که در این  
در این صورت معصیت که از هر یک جدا نمیشود بلکه انیکه  
از مملکت سود و اختیار این میانها غیبه با تو باشد  
یا در عزم امیر المؤمنین علیه السلام یا در عزم سید الشهداء  
یا در عزم حضرت عباس علیه السلام یا در عزم هر یک از این امامان  
مشرقه در ملا و معجم باس حوامی یا در خلوت بطوریکه احیای  
غیر ازین و تو نباشد اختیار یک از این امور با تو است فای  
لنفسک یا یجدا هرگاه این فقه را هم با آنکه چنانکه تقی  
دارم که اما خواهد بود پس تکلیف می آید اما بر ما است و کو  
حکمی که در این عالم اما در آقا نیست حکومت نیست یا اینکه  
از آنکه که هست پس منتظم بقول عالم شده و بلا حفظ مطلقا  
خند کان ندارم که چه میگوید و هرگاه بگوید که نیست پس  
بگو اعتراضات خود را که هر کلام من دار و بگوید بگو  
مرا و مرا چنانکه نمیدانید بیان کند و اعتراضات خود را  
دارد و کند و معصوب تو نزد من فرستد پس آنکه من کلام  
خود را بیان کنم و مقصود خود را شرح کنم هرگاه با قول



او موافق آمدند که هرگاه که مقتضای حق باشد  
 او موافق افتد که کند آنگاه نوشته ام را با آن  
 نوشته نزد هر چه اختیار کند او معتقد باشد  
 و مصحوب امیدی نیست و اینی از جانب او  
 مصغر استیم و بر آنکه کند و تصدیق نماید معتبر و  
 مصدق میرا و من آن کسی از میان برداشته می  
 شود با آنچه چون ام شد حجاب مولینا را که  
 ملا حسن نزد شیخ امیر امضیلا باو گفت بعد از  
 گفتگوی بسیار و در راضی نشد که با وجود حکم  
 نزد احمد بن محمد و مبادله ام قبول نکرد چون  
 از مکتوبات ضمیمه بود پس شیخ کلمات را اختیار  
 و دعه نمود که با افعال که بعد از آن سال اهل  
 عمر کرد و بونده دخی شدند که با بضاف نام  
 نشسته گفتگو کنند بر دند تا خداوند سبحان و تعالی  
 میان آن اختلاف بکند و بعضی استر اسرار  
 مفعولاً و نه اعتراضات خود را نوشته نزد عا  
 فرستادند تا وجهی و تو را بر اعتراف دهد و مکرر  
 نیز نکردند و عوام از تقوی و آزار اهل علم که  
 بری بودند از زنا نسبت میدادند منع نکردند  
 عجبتر آنکه آنکه ذلک بر کسی ستر نماند و در حضور  
 عامه ناس اتفاق کرد که بر عینی برای قصه فرام  
 و سه دقیقه نزد کافیه تغییر و تبدیل و آدم بر چو  
 این ماجرا را شنید و نیز نظر کرد و بعضی خشم  
 و انصاف بنظر آمد اما این ظلم را در حق ما

نظر اندازید

بدرین

نزد کردند و که امیر اقتدر را و انداختند و در بنی سبک  
 نشاند و قاجار و سیدنا انکار السخوات و الامم و یقین  
 هند و عشق الارض و غریب الجبال هدی و لکن  
 خداوند عالم بجهت تمام حق و قیاس بینات خفا آنها را فرست  
 و هدایت داد و لویو اخذ الله الناس بما کسبوا  
 ترک علی ظلمها من دایه و لکن یوخرهم الی اجل  
 باطله و بعضی احوال و شیخ انجری که از فکرو دانایست  
 بر ما رسید از قبیل شیع محقق و منت حریات همین بود که  
 نهادن است که کردند و امرای که بفرقی خورند و قتل  
 کردند و کلمات غیر ذکر تریف دادند و ضایری که شورش  
 داشتند و اکاذبی که نسبت دادند و بهتان داشتی که  
 لفتند و غیبت بنمایانید و رکنهای داشتند و آزار  
 داشتند ایشانرا که بخیر کردند و ضیوع بصورتها که در دنیا  
 خداوند عالم را دیده کردند انداختند و هر دما که در بیند و در  
 اهل اقتدر که منهدم نمودند و علوم و انوار خدا در آنها طاف  
 مندرج نمودند و فضیلتی که اهل بیت علم اسلام است در  
 انکارش گویند و مناسبت ایشانرا تراشیدند و بشنیدند و فقر  
 که دلالت بر فضل ایشان داشت بخورند و لا خستین است  
 غافل و عاقل الظالمون و سبعلی الله علیهم السلام  
 منتقلب بنقلب و الحمد لله رب العالمین و العاقبت  
 اهل انبیا اهل انبیا و انبیا و ادم فی القبر و النقی  
 او نفاق است که سوال کرده بود از فقره که گفته بعضی از آنها  
 خود را استی و بعضی دیگر خود را ابلا سری نام نهاده که از در  
 دو کلاه خنک سیر نام هم قرار داده و اعلام اسلام طاهر و صلاح



و تقوی صابر است و در پناه قایل در ایضی بدین  
و لیسیر اما ایند ایچکونه مقصود برینو هاجرات و حق  
بالا سرتبه و حال انکلام را ترک کرده و طوف تقدیر  
از دست داده و در دست انظار کرده اند بلکه اظهار  
قول فخر و تسبیح برده اند و حضرت باری از تو کو  
ای میطلب که با این است اینک کتی فتنه در میان خلق  
اندازد و قلوب را متوش دار و احوال و عقاید  
متفق را متفرق گفت و احداث فصاحت در  
نفس مردم نماید و بشارت رسول الله در دفع خلاف  
و حصول اتیانک باین امت بذل جهود و فرمود  
کسی عداوت و بغا، مژمین اندازد و در قلوب  
اجتنابی فتنه دارد از پدران و زنهار از ثواب  
و برادران از خواهران را از مادران جدا کند و  
شاکت زایا جدا سازد و جمعی که خود را بر خود می  
اعلی اندر مقامه و بزرگ اندر غیبت شایع  
و غیر مقلدین مارجاست تا از احرام ناپذیری  
که در غیبتی که آنها را زحافرت و متفرق  
مینویزند چنانکه بنیاد بر زمین افتاده یا ضاع  
عظیمی نازل شده و جماعت کفار و مضایب و اهل  
فسوق و فجور بر بیدارند و به سالات با آنها  
خلط و ملاقاته اگر یکی از ارباب بنیاد متفرق  
مینویزد و اگر بر یکی سلام نیکند و بر دیگری  
نواهند و در عین و همراز مار احلال میسازند حتی  
المقدور و حسب التبعای و شمع شایع را با نسبت

میدهند

میدهند و اعیان خود را نادون و مرقض میدارند و کافر  
و اثنان و کذب و زور بر بایکینند چنانکه مرات عده قصد  
کشتن من کردند و خداوند سبحان بفضل و کرم خویشی دفع  
شر ایشان فرمود و اما اجل موعود در رسد و خداوند عالم که عالم  
غیب شهادت گواه است که در یکبار یکبار مبارکین قتل من  
در خانه ما شمس خان نظام الملک الله له اینه الله ترفیق در  
جمع خلق من خبر از نیمه قدم داد و مردمی و فطرها را دست و تو  
و انام آفره بود و بر اشته و شمه و عوارضی طلب میکرد و گفت  
که از زنادل که باین قصد افتاده تا در ملاقات من فقر و فاقه باو  
روداده امید دارم که خدای تعالی از این سر را بجز خفا و شرم  
آید برساند و در دیگر علانیه در معنی مقصود حضرت حبیبی علیه السلام  
کلون نقیض بر من انداختند و خداوند عالم از من دفع فرمود و کلمه  
بدست یکی از اصحاب من است که برسانند و در دیگر حضرت  
حبیب علیه السلام و ترا یک هیچ مبارکین روز جمعه در مسجد و با  
از کت دوشم تا جعفر عامه از سرم برودند و خلق همه دیدند و  
سلوک نموده در دل خوف مکتوم داشتند و بجزد اسیر مردم صراکه  
هرم کردند در قتل حضرت و چیزی در میان دزدان برادر کرد  
نیت توکل بر خدا نموده امتثال کردم نزل خداوند سبحان را  
که قل اللهم انی اعوذ بک من الفقر و العجز و اللذی لا یرحون انام  
الله یخیر فی القدر و ما یما کانوا یکسبون با امله آنکه ذکر کرده  
شد از قبایح افعال و مناجات اعمال و اذیانه که با برسانند و  
یکی که مردم شیوه را بر اینها مقتضی نمودند و زبان طغی می نهی  
را بر روی آنها دراز داشتند و ابواب تشیع و شامت بر روی  
آنها کردند و در گفت با جمیع علمای اسلام که معتقد و مرجع کالی اند



کردند و بعد از آن دعا از بعضی عبارت برای آنها  
 با آنکه آنرا از راه خود در ابرازات مبتنی  
 و مبرهن داشتیم پس هر دما را از کتاب این  
 امور عظم و وایکو بنی سبب شده که از بعضی عبارت  
 حاصل شد معارضه متوجهی که از شرح و بیان گویند  
 آنها حاصل میسر آمد در توضیح و تبیین کند  
 همین کیفیت را نقل از بعضی عبارت تمام شد و راه  
 عند کمال است که در کتب و کتبش راه احاطه نمایند  
 تفصیل این احوال آن عبارت را را خط هر شد  
 و تحریف و تغیری که از آنها دادند و تحریف و تبدیلی  
 که نداشتند که در نزد چینیان این بود پس از این  
 بحر فتن الکلم پس اعمیده کثیره نوشتند و دست  
 اهل بازار از قبیل واط و حفاط و حال و جبار  
 و ستر از و سایر اسامی از اخشد و ماده از این  
 نسخ ما را که بهت عبارت های از این قبیل تفسیر  
 و اشع تغییر شرح کان مردم و در شهر کرد که بعضی  
 زوار و مترادف و مشهور ساختند و این عبارت را  
 با چنین معانی ساده هر صادر دارد انداختند  
 تا آنکه در اطراف این قبیل و شایع و لایسدها  
 آنکه همان اوست معانی مقاصد و میان آنها بود  
 و آنها را نمی یابد که برای این کلمات در میان  
 خلق مشهور میگردد و میگوید که این عبارت را  
 طریقه عمادیت حق میباشند این احوال که  
 مجتبی نداشتند و بعضی ملتفت شدند و جناب شیخ  
 اجل الله

اجل الله افضل اهل قوه احمد زنده المجتهدین الفقهاء شیخ  
 بری این معجزه را از این قبیل افعال قبیحه و اعمال شنیعه  
 نمی کرد و آنها هم بعد متنبه و نادم شدند بل اصرار علی  
 تسبیح الفا حسته الذین امنوا الصلوا حقوا و اذکذا  
 اللالیم فی الدنيا والاخره پس چون جناب شیخ علیه طرا حظه  
 نمود که آنها را از اغرایت و ضلالت که پیش گرفته اند بیاندازد  
 کما اهل بود و دری را گفت که بدست شیخ اعظم الله امره و حق  
 کن که شیخ عفا بجهت را که مقصود از این عبارت است و معقود  
 است بهیچ عبارت نرسیده و بدین شریف بود و فرمود نماید و  
 مکتوب ما نزدین آید تا من آتش این فتنه را فرو نشانم  
 چرا که متقدم بعد از آنکه مراد خود را بیان نمود و ضرورت  
 مذنب و دین تصدیق او واجبست و شایع این عبارت  
 البته فی لفت ضروری دین نمیکند و باید الحقیقه را بیان  
 حال باشند پس این را یکی را حقن کردم و گذشت جناب شیخ  
 اعظم الله مقامه که آدم و بعضی از جناب شیخ بری را عرض  
 کردم پس کتاب اعظم الله مقامه در همان آن خط شریف  
 خود شیخ عفا بر انوش و جمع عبارت و کلمات را  
 این معنی و در بیان معنی نقل کرد و بدین شریف خود فرست  
 نمود و من دانستم از آنکه بدست جناب شیخ علیه السلام مردم  
 انداختن بطن طبع نموده مکتوب را در نزد خود نگاه داشت  
 پس آنکه پیش فانی فرستد و ما را درم الاصول و استسکما  
 فی الاصل و مکرر استی و لا یحیی الله الا الحی  
 خداوند عالم جناب شیخ بری را از این فرقه حقه جزای جز  
 کرامت فرمای که کتاب بیان فضیله و توفیق طبع تبلیغ



[illegible]



وگویی ز آینه میگردم مآدالات نزار و بر آنکه  
 اینان کمان کرده اند و دالات داشته باشند  
 آنکه مامقصور و محصور اند دالات پنهان و پنهان  
 حواله بود و بعد از آن چنین التماس کردند که در  
 هر روز قطبیل از اقصای بخار و کم کم بی سال  
 یاقینگی کمتر یاز بار تر میشد و بعد از این منزل بالغ  
 متعال بدان احوالی که امری مخفی و مری  
 نازد و دقیق تر نگذارد مخفی بدان بند کرد و به این  
 قرار در هر ماه رها آخر پان سراد و تزیین و به  
 صلاح و فساد میگردد تا غایت این اقدار  
 بکن که بعد از این چشم و آرد نگاهبان چنانچه  
 و آنام مخفی از عیان بعضی عبارات بر فرب  
 ایشان داخل در شمار اسلام برای این  
 ماند و چنین کرد اسلام و ایمان مقرران و ادعا  
 و کلامی سلام شد و در احوالات  
 و تالیفات و فواید الهیه شریعت با شهادت  
 سازند و اندک دالات و شهادت عداوت و بعضی  
 در میان مسلمین اندازند با جمله همین ملوک که در  
 امتیران از ایند بعینه مطابق اطوار است که در  
 زمان سلف اینان سرزده بود اما آنکه سنو  
 نموده بودی بوده نفوی و صلاح ظاهر است  
 حکوم از این امر میگردد و حال آنکه اینان  
 شیع و بعضا نسبت با احوال مؤمنان با شهادت  
 خداوند سبحان الذین یحبون ان تشیع الفا

ما الذین

الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره و حال  
 انکه این حکم و عهد از جانب خداوند مجید در صورت است  
 فاعلم یقیناً که در هر دو مورد و جزئی مستند انسانی آن  
 نبوده باشد چنین کسی که تشیع آن کند حتی عذاب الیم  
 است و یقین است که کافر غیر از اهل حق و اهل حق کفر  
 عذاب الیم نمیکرد پس در انجمله احوال انچه است حجت  
 احتمالات و شهادت تشیع کفر و نفاق کند و ماده  
 تحقی که بایان و سلاش علم و یقین دارد و مراتب  
 و رع و نفوی و توجیه شرابوی خدا و اسراف و افساد را از  
 سری احمده اند پس حقیقه چنین کسر از دنیا و نفاق  
 فعل و احوال و استغفار با و اعظم عقاب از اهل حق  
 خداوند عالم فرمود و الذین یؤفون الموعظین و الموع  
 منات یغیر ما التمسوا فقد اخلوا جهنما و انما  
 ههنا از ارا و اوست مؤمنین زیاده بران که از این  
 رسید چگونه تصور میشود و بیشتر از آنکه است آن کردند  
 هم از ارا و اندام خداوند امانت و اوستی که نکردند  
 قدرت بر فعل آن نداشتند و گرنه هر قدر که توانستند مضایقه  
 نکردند و اگر کسی از غلت و سب از نگاهبان این اعمال  
 می رسید کامی میگفتند که سب به است که بر او ارد شد  
 کامی گفتند که علماء برای مطلب جهاد کرده اند و الا اگر احوال  
 عمار معتبر و معتبران با و دانست پس چرا جمع جمیع علماء  
 اسلام در حق و نفاق و جهالات آن بزرگوار و با و  
 شدت اطلاع و کثرت تفحص و تتبع و احتیاط است  
 دردی و عفو معتبرند و انچه از انچه اجماع عظیم را ترک

و قول این است



کرده و با جماع که فضل و زور است عمل نموده  
 ثانیاً کدام اجاع بود منعقد شد الاجاع  
 بدلیل اینکه اولی که با اعلام مخالفت کرد  
 بود و معاصرین او در بار او علمای کبار و  
 احیاناً برودند و بعضی در بار او و جناب  
 شیخ حنین و سایر عده با شیخ حسن سلطانی و  
 جناب شیخ خلیف که در طلبه فضلان کرمان  
 و جناب سید عبدالرزاق و سید علی و علمای فقه  
 کامل سید محمد صالح و سید حنین حنین و سید  
 و ابن عسکری و سید جلیل و والقدرة العلی سید علی  
 و سید محمد بن زعفران سیدی و در راه و علمای  
 و روح و تقوی و جمیع ماس و ابن عسکری و جناب  
 الشیخ العالم سید محمد بن اسماعیل و المولی الاصل  
 و الفضل الاکمل الی شیخ مهدی نقده الله  
 بر حجت این مرحوم بر او و برادر شیخ جلیل  
 و علمای بدلیل شیخ نه از علمای که در عراق بودند  
 جمیعاً سید محمد بن زعفران و علمای کرمانسده  
 که سابقاً بر او و برادرش کلام منع و انکار نمودند  
 و علمای صفیه بن شیخ عظیم بن محمد بن محمد  
 جناب سید محمد بن علی الی الله اعلم جمیعاً شیخ محمد بن محمد  
 الکلبی و سایر عده از علمای و احفاد و اتباع  
 ایشان از قبیل عدا جمیعاً سید را منع نمودند  
 و عمل او را از حدیث با وجود مخالفت با اهل منزل  
 از اهل معتقد در اوقات مخالفت و انکار

او بود و برودند و میتوان گفت که اجاع منعقد شد و که این  
 اجاع را در مقابل ای علمای اعلام و فقه کرمانسده  
 و حال آنکه در سبیل احدی سید محمد بن زعفران بنکر و کجایی  
 از آن کرد مای مرحوم پدرش که از جدار ازل و اتباع  
 و اذناب ماس بودند و توقع داشتند در مقابل اینکه این  
 سید محمد بن زعفران بنکر سید هم مصدق این ان  
 باشد و بدین واسطه عدا و امانه و بنوی خود  
 فایز و مستحق شوند الا ان مناع الله فیما قبل و در نه  
 بودند که در نزد سید محمد بن زعفران و عمل سید محمد بن  
 توانست نمود بدین آفرین انظار شیخ مرحوم و ابن عسکری  
 که انظارش شد بدین بود و در نزد سید محمد بن زعفران و مقرب تر  
 بود با اهل علم و در این باجر الصدفش بنکر و بدین طبع انکه او  
 نیز این نزد الصدفش کند و چون در آنوقت اول امر بود  
 و سید از خاندان جلیل و فقیه که در جمیع بلاد و عباد  
 شریک داشت و عود نیز اظهار زهد و روح میفرمود  
 الصدفش او کردند و جمعی دیگر تابع مصدقین او شدند  
 پس آنکه همان اتباع و اذناب بهمان واسطه بر او  
 و عظام داخل اجاع شدند و گرنه مدام اصل مخالفت  
 در این مقام پیش از سه نفر نبودند یکی در کرمانسده  
 و دو نفر دیگر در کرب و کسی با آنها موافقت نداشت  
 بلکه مانند و اتباع ایشان با آنکه علم و پند و دلیلی را  
 داشتند تا از اجاع بدول حجت و دلیل متبع و مطاع  
 اجاع نبود و حجت اجاع از جمیع علمای اعلام بر داشت  
 و جمیع شیخ مرحوم منعقد بود و انظارشان دونوایس



و حق برون حجت و سر کج و اغلب باین اشیان  
 از ارازل و ادای و عوام بودند که نسبت  
 علم خود میدادند و طبع بعدی آن سم نفوذ  
 در نظرش نبوت و در ارم و مقام عالی بر  
 احوال خلق نیز واضح و در نظر اصحاب برین  
 و کیف اومی افزاینده و اقهر اهرام است  
 بر سنان و در میان یسند پس میداند که  
 اجماع عبارت از سماع اهل خلاف و اهل  
 باطل که منتهی است به اکثریت تحت سقیفه  
 ساعده شدند و را بر او است که گویند که  
 چنین کرد جماعتی که روح شدند و وقتیکه  
 اجماع محقق و منعقد است بر این مذهب  
 منکرین این اجماع را مذکره باین دلیل  
 بر کوفت باین حکم که با خبر شد در وقتیکه  
 اجماع مسلمین منعقد را احوال و ارازل پس  
 خلاف آن حالت شد جائز است او را  
 مخالفت اجماع کرد و اهل خلاف اجماع علی  
 شده اند قائل شدن به حکم بر کوفت آن تا پس  
 خوارج نیز باین مذهب که اجماع مسلمین بر خلاف  
 امیر المؤمنین عم و دولت و وفات او منعقد  
 شد بعد از آن و قدیم احداث برست  
 و درین مذهب میگردید و غیر طایفه و جاهل  
 بر عرافت امور برت و وفات او حکم نمودند  
 مام از خلافتش و اراغی نمودند و بر صورت

نمود

شبهه این منکرین اقوی می نماید چرا که شبهه اینها بجهت اعتبار  
 که بصورت اسلام جائز است اعتبار بر این عذر و خاسته  
 و فتنه گویند عبارت تصحیح مذهب و خود کشد و انکار  
 دیگران نماید پس در این صورت تهمت ایراد خوارج و این منکرین  
 یکی است و حکم هر یکی باینکه اگر خروج از اجماع مسلمین  
 و رسا و عمای دین جائز باشد برای این خوارج عذر و  
 دلیلی است بر آنکه کفر آنها جائز است با اهل علم و اهل طاعت  
 و توبیح قول خداوند سبحانه که می گویند که در این مذهب  
الرسول من بعد ما تبین لله الهدی و شیخ غیر مبطل المون  
نولده ماتوا و فصله حرم و سائر مصداق کراس  
 عمای اطباء که اسامی ایشانرا ذکر کردیم ایان آنها  
 انکار و تکذیب کنند خودشان از دین خارج و بیرون  
 و اگر قایل شوند بر آنکه عمای اطباء بر زمین و سوا  
 دین بودند پس در این صورت مخالفت آنها ایه اتباع  
 غیر سبیل المؤمنین خواهد بود بنا بر این ساقه اگر اول صدم  
 که خداوند عالم فرمود بر این مذهب با اهل علم و اهل طاعت  
 ایه از این جهان تمام و افاضه شد که بیفرقه با لایسره مؤمن  
 منین و مؤمنات را ازیت و امانت کردند و تحمیر مذهب  
 فقیر و بدون حجت و پند شرعی و عرفیه فقد اخلوا  
بما لا یغنی عنکم فی الدین و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا  
الذین یرون الحیث المومنات الغافل العنوا  
 فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا  
 هذا الکلامی ستر از مؤمنات است و مؤمن عالم کرامی  
 از مؤمن غیر عالم است چه جای آنکه جمع شود با علم و ایمان



سید است و نسبت بر دو وجه محدث صلوات الله علیه  
 که ظرف بر ظرف و از حدیثی در این نسبت که نسبت  
 علی و کوفه و نسبتهای دیگر حضرت و جرات خلق  
 بر آزار او است چنین نظم است از رحمتی بنی  
 محضه عاقله بنی معنی که محضه قبل از اقامه پیغمبر  
 سر قریحانی یعنی اولیاد بعد از پیغمبر پس فصلی  
 مزی از اهدا بر نسبت نفوذ بطریق او است  
 است و اعظم لغات در اولیاد و احباب است  
 و ملائکه مقررین و این خواهد بود در این صورت  
 حالت کلی چه باشد که نسبت از احباب خدا و برای  
 چنین کسی حکم بر نسبت تواند داد و حال آنکه  
 خداوند سبحان و تعالی الذین انزلنا من السماء  
والله من بعد ما بین الکتاب اولیاد  
 بلغهم الله و بلغهم بیکره کان میکنند فضیلت  
ال محمد که آیات که می شود خداوند سبحان در این  
 آیه تریف که لم یکن الذین اهل الکتاب و المشرکین  
 منصفین حتی تأتیه یوم الله من الله یستلوا  
 لا یفرق فیهم بکینه عدل رسول است پس از این  
 که نفسی رسول است تمام کلام تا کلام او است  
 غیر مبنیات الله مستفیض بل و مذمت مبنیات  
 افکار و گمان نمودند و کبره را که از مادی می باشد  
 مرویت که اجماع تمام است انکار کردند و حق  
 خدای از آن محذوفه که خلق از خواندن این  
 فضیلات می افتند خلق را از خواندن آن

و...

بسیار

منع کردند و خود سائر از خدا اعلم دانستند چرا که امام معصوم است  
 و آنکه از او جاری و صادر میشود و تا خود است از بنی و  
 خداوند سبحان و تعالی و حق بنی خود را هدایت داد و فرمود  
و ما یطوق علی الهوی ان هو الا وحی یوحی و فیکر کلام  
 امام معصوم تا خود از بنی و کلام بنی تا خود از خدا باشد  
 پس کلام امام معصوم صادر از خداست و در صورتیکه کلام  
 امام معصوم تضییع و کرامی بوده باشد البته چنین کلامی  
 ندانسته از او صادر شده است چرا که او برای هدایت  
 او آمده و کلامی گفته است که موجب عجز باشد و حال  
 آنکه مفروض نیست که هر چه آنکه گفته اند با مراد گفته شده اند  
 پس معلوم میشود که خدا العباد با اقتضای است که هر کلام  
 باعث اصلاح مردم است و هر کلامی موجب ضلال و انحراف است  
 مصلح خلق از حق عالم و دانستند و قل اعلم امام الله  
 و من اعظم منکم تسبیح ده عند الله من الله پس بدین قبیل  
 لازم آید که این جماعت فیانی باشند بر اینکه خدا یعنی خدای  
 عباد اند الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر که در این  
 زیارت اصفوان نقل نموده مرسله و بیکر همین علمای شیعه  
 بنظر صدیق و قبول آنرا آوریده و هیچ اعتراض و ادعای  
 ننموده اند و در زیارت نامهای خود نقل کرده اند احدی  
 بعد از آنها رفقه از فقرات آن بر نیامده اند با  
 اینکه کمال وقت و احتیاط را مراعات میفرموده اند باطله  
 اینجاست افکار مبنیات ما نزل الله من حق الرضی  
 لکوال کرده شده از معنی اینکه امام و در است که است  
 جواب داده اند که معنی در است حسیب است با وجود اینکه







وقتیکه نسبت کردند بهیچ جا نداشتند چنانکه  
 که لا یملکون لا یفسد ولا یفنی ولا یزول  
 حیوانا ولا یفسد بهیچ جا نداشتند که آنکه علم  
 عالم باشند بر کل اشیاء کون شده و در نظری  
 کونیته غیور کون کرده که در خلقت خداوند سبحان  
 و نقی آنجا تا بقدر عالم امکان تمام کنونی  
 و اینها که امام است در نسبت علمی که در  
 نزد خداوند عالم است امکانیه مانند فطر است  
 اگر چه در آن خبری که بان و استغفار است  
 التحدید بالقلیل من العباد بالکثیر و است  
 و معانی در میان اعضا که مظهر است  
 و این ملاحظه قدس که امام است عالم نیست  
 بر بعضی اشیاء و قدس که بر اندوز جهان قبل  
 است علم و مکه بقدر نسبت علم که در عالم  
 قدر و شمای همه و نه است و هر آنکه از آن  
 اما آنچه که عالم کن است از عالم عقلی که جمیع  
 مراتب از مرتبه ذی آن متوجع است علمند  
 و مقایسه این میزان در نسبت و خداوند سبحان  
 و تمام در نزد ایشان امر آنکه اینان اند  
 چنانکه خداوند عالم گفته است که و ان  
 عن عباد و لا یستحقون الذل و ان  
 لا یفترقون و حرق و کرم بر حقن الذل  
 عند الله پس هر عالم کنونی است در حق  
 آنها است و هر موی است در نزد آنها

در عالم

هر آنچه که در عالم امکان است بان علم ندارند تا وقتیکه از جانب  
 خداوند علم عطا شود و هر از وقت که اراده نمایند که بدانند  
 میدانند پس مراد علایق باین علم است که کفر  
 اند که علم امام علیه السلام اراده است یعنی هر وقتی که بخواهد بداند  
 میدانند احادیث کثیره نیز مطابق بقول در همین مورد  
 وار داشته است با الحاح حاجت بلاست به افراط گردند در  
 انکار حق گفتند امام علیه السلام عید است که کثیر است و کذا  
 زاویه است از زوایای خانه و قتی که از امام علیه السلام  
 غایب باشند و گفتند امام علیه السلام فرق نمیدانست  
 در میان هر آب که یکی نجس بود و دیگری طاهر و اینکه امام  
 علیه السلام و قتی که با رضی کریم رسیدند فرمودند اسم این  
 زنی چیست عرض کردند که فاطمه بنت محمد است و فرمودند  
 که آیا اسم دیگری دارد عرض کرد این الطوفی نامید  
 فرمودند آنا اسم دیگری دارد عرض کردند که فاطمه علی الفراء  
 گویند فرمودند اسم دیگری دارد عرض کردند که کرم است  
 اینجا است گفتند که امام علیه السلام نمیدانست این نامها  
 که نمیدانست این درخت نموده و عجیب تر و دلس ذکر کردند  
 که اگر میدانست هر یک رسید سائل اعتراض کرد که اگر میدانست  
 دلیل چلی باشد پس چرا خدا از حضرت موسی میرسد که و ما  
 نلک بعینک یا موسی و از حضرت عیسی میرسد که یا  
 عیسی انت قلت للناس اتخذونی و اخی الهی  
 ایضا نمیدانست و عالم نبود پس مهورت شده چرا به  
 گفت امام محمد باقر علیه السلام اشاره فرمایند باینکه که در  
 اخر الزمان میآیند و اینگونه قیام و شایع



میدارند از روی تر، فراید بحبالا فاس  
من ضیقنا بنحویننا و اجید کطاعت  
رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و یخصمون <sup>لهم</sup>  
و یقولون اننا لافتری ان الله سبحانه  
بعث محمد علی او العرب ثم یخفی علیهم  
عنه بالحمد از تسلی ان فضائل الله علیه و آله  
که بنات الله اند این که از آنها ظهور کرد و احادیث  
کثیره دیگر نیز که در باب حقه در عالم دلائل دارد  
او در کتب معتبره و مؤثر بارات و فتوات  
دارد و شده است از اخبار و خطبه البیاء و  
خطبه طیف و حدیث ثمان بنوری و حدیث  
خطب الاصف و حدیث ریش خلقت الوارثین  
و احادیث که در بابهاست اشباح و احادیثی  
که در باب بودن در احوال است قبل از  
خلق خلق و احادیثی که ابن مسعود و غیر اینها  
و در کتب معتبره و کتب اصحاب رضی الله  
عنهم دارد و است حدیث انکار کردند وضع  
حل کردند و روایت بغیر وجه منسوب باشند  
و بعضی بین آنها اند و مفاهیم آنها را تصدیق  
نمودند با اینکه دعا را بخواهند که در نهی الله  
مذکور است و بیجای است <sup>الفلح</sup> از موسی  
و امام رضا علیه السلام کرده است و خواندن  
آن دعا در هر صیبت است و از فقر است  
است که در اشهاد میراث و شهادت و شهادت

و ارث

و وارث علم النبیین و قائد الفرح المحللین و قائل  
و امام المتقین و مبرر المناقین و مبادی المناقین  
و القاسمین و المارقیین اما ی و صحیحی و صراحتی و  
دلیل و محجی و من لا ینقی بالاعمال و ان رکت و لا  
ارها مخیه و ان صلیت الا بولائه و الا بتمام به و الا  
لفضائله و القبول من حمله و الا بسلام بر و الا بقرینه  
صلواته و الله علیه اقر بر فضائل امیر المؤمنین علیه و قبول  
مراتب انرا از جمله اعتقاد است مقرر کرده که واجب  
مؤمنی را باینها متدین و معتقد بودن و واجب  
فرموده تصدیق حادین و تسلیم راویان آنها را  
گنا ماکان و باقی مانع چنانکه جایگزینت ارسال  
و اجمال در آن احادیث با وجود اینکه ایشان  
سلام الله علیهم قاعده کلیه شریعت است و نیز در  
تالیف و مؤلف مقرر فرموده اند که از آن حدیث  
ما عزذ است فی کوننا فی التوبین و قولوا فینا  
ما شئتم و لن تبغوا و حال الله ای حدیث  
بچندین طریق در کتب الفیاض از کتب معتبره روایت  
شده و نزد همه مسلم است پس فنی که صحت این حدیث  
معلوم شد جای حرف است در صحت و ضعف روای  
که در این سواد ذکر شده رسول خدا و در خطبه از غیر  
فراید آنها انسان ان لای فی فضائل کثیره لا اقد  
ان احصیاه بجمیع احده الا من انکم بنی منها  
فصدقوه و صفار در بیان ادرت بسند صحیح از  
زراره روایت کرده و گفته است که دار و سند



بگفت ای محمد علیه السلام احادیث شیعیم در  
 پیش خود داری عده حادیه کثیره نزد من  
 است که قصد کردند و خسته آنها را بترانم  
 فرمودند نزدی آنهاران بر دل از وی  
 بنی آدم از روی چو چو چو چو ملائکه از روی  
 عدم علم بر خلق کرده و حضرت باری  
 عزوجل گردانند انجیل فیما و بسطک  
 اللها و غیره در حق غیر آن از جابر با سند  
 حضرت ولایت که احادیث رسول ص روایت  
 کرده که فرمودند ان الله محض عظیم صعب  
 لا یومن به الا ملائکه و بنی مرسل او عبد الله  
 انتم فی الله فلیتوا و علیکم من حدیث  
 ال محمد و فلیتوا و فلیتوا و فلیتوا و فلیتوا  
 انما قد تکرر فی الله و الله و الله و الله و الله  
 عالم من ال محمد و ان کذب احدکم  
 بالحدیث او کذب الله و الله و الله و الله و الله  
 معلوم شد انکار رسالت کفر است و نیز در  
 همان کتاب بار بار احادیث روایت که گفته  
 از اباجعفر نه شیند بنی فرمود ان اسوا  
 اصحاب عندی حاله اسمع الحدیث منی  
 الینا فرمودی عتاد و شهادت و جوده و  
 کفر من دان بر فضل الحدیث من صرح و لیس  
 اسند فیکون بذات حق و لا یتنبس الیه  
 احادیث کلا خیال حدیده است ضعف

الکفر

بسیار

الشیخ شید علیه السلام در این باب روایات صحیح و زیاده  
 و مضامین زیارات ستمه معقوله در این مواد وارد  
 شده است هم چنین در دعای و قنوتها و ابیت شده است  
 حضور و در قنوت که از جناب سابی علیه السلام  
 مرویست پس اگر همه این روایات را اتفاق کنند و نظیر  
 آنها اعتراض کنند بر اینکه از تصرف بودن انچه  
 نه استقلال آنها لازم نیاید و نه شرکت و نه تقوی  
 در حق ملائکه قابل شده اند عند الله صرر در احوال آنها  
 باینکه امام علیه السلام فاعده کلیه در ضمن اینگونه احادیث  
 بانه بیان فرموده است چنانکه از مفضل مرویست که ابو  
 عبد الله علیه السلام فرموده ما جاکم عنا کما جاکم ان یومنه الخ  
 و لم نعلمه و لم نعلمه فلیتوا و فلیتوا و فلیتوا و فلیتوا  
 عتاد ان لا یجوز فی الخلق فی فاعده و لا ترووه الینا و الله  
 پس شکی نیست در اینکه مضمون این احادیث که سابقا  
 مذکور شد از جمله آنچه راست است که در خلق میتوان بود چنانکه  
 در ملائکه و جمله عوین و اسال آنها در صورت چنانچه  
 از اینگونه احادیث و اخبار بر آید و انکار میکنند و حال  
 آنکه ضرب بد و هزار از این احادیث وارد است غیر  
 از کتمان ما انزل من البینات باجبت جهت که تحمل  
 شیندن این احادیث را اندازند و منکر که از شیندن  
 آنها شکل میشوند در نظر عوام الناس باین لباس  
 جلوه میدهند و این بر طایفه از جمله اهل بیت  
 که افشای آن جایز نیست و حال آنکه در بعضی  
 ابواب جمیع اشوال و جواب و تدوین علوم و تدوین



روم مسدود و در وی بیان هر ارجازیت  
و اسرار آنرا گویند که غده طبعیه باشد  
و بر این عقیده نقد است آن واسطه  
آگاهانه نتوان نمود و بهیم از او ذیاتی در اظهار  
آن کجاست پس باید مقام تقیه بیان مسکن  
حقیقی را از سر این چنین بودن بودن این  
را افضل از جمیع آنها باشد هر که در انزمان  
آگاهانه بر مان و افق متعذر بود اما در این  
میز و زمان اسباب مبدول و معروف و غیر  
هر که در این اسرار و اسرار مکتوب  
با فدا در این غایت معرفت خودی نیز رانیده  
آیا هم سرتیت در این مکتوب یا یکی از آنست  
نازل منزله ملائکه عالم و حال آنکه ملائکه خدم  
آنها هستند از آنرا آفریده شده اند و  
سرتیت در این مکتوب یا یکی از آنست  
صورتی که در این اوقات خود را اند و هم  
سرتیت در این مکتوب یا یکی از آنست  
منزله زب بقاییل در احیا موند و هم  
سرتیت در این مکتوب یا یکی از آنست  
هذا الیسی در صاری بودن آن در جمیع  
فدات سرانسان و سایر موجودات  
و هم سرتیت در این مکتوب یا یکی از آنست  
و اسرافیل و عزرائیل و حیات و رزق  
و موت بر جمیع سرتیت در این مکتوب یا یکی از آنست

نازل منزله

نازل منزله

نازل منزله ملائکه که حافظ ممرات اند و کلام عقل این  
ضعف کند و کلام عقل با این صفت دارد و اینکه در ظاهر می بیند  
که راه انظار را بر این طلب کرده اند و نسبت بر مروت  
انها نمیدانند و بهیچ وجه از او آفری از او و هزار حدیث  
و حکایتها بر آن کجاست اینها که از او آفریده شده اند  
در حق این امور سندی از عقل و نقل در دست نیست کجاست  
که آن منظر را ندارند تا مثل اند با حواس خود  
خداوند عالم که الذین یؤمنون ما الی لئلا یسألوا  
واللهی من بعد ما یبتلاه للناس اولئک یمنعهم  
الله للناس و یلعنهم الا عن حق و باقره فرموده است  
حق الله عنون عجب تر است از آنکه از آنست روح  
ات اصدق می کنند و اگر کسی نفسی است  
اضطراب در این جهان می کنند و غریب می سازند  
و محو می نمایند در جهان ایتام از این قبیل در جواب بعضی  
متقین رساله مشروح و مفصلی نوشته ام که در اینجا  
کلام را به آن طول انجام می دهند اما جواب قول او ادام الله  
تا سید که سوال کرده از آنکه هر که کرده را معترف و  
مراقب بصورتات مله می بینی اینست چگونه اعتراف  
بصورتات مله در حق با سرتیت عقل سیران نمود و حال  
آنکه اینان محض ملاحظه عباد را نه که از سر او قابل آن سخن  
بودند چنین فتنه و فدی بر پا کردند که منافق ضرور  
اسلامت و انفاق و اجاع سلیمان و انفاق و کلام آنها  
بر این نیست که کتابت تا بیس حکم کند و هیچ امری  
نشد و لا اعتبار با القراطس بلکه اقرار معتبر است و بار



شهادت دهند در بعضی کتابت چیزی است  
غنی و دو حکمی نام میگیرد و تا چه رسد بر آنکه  
منطق از مراد و کلام برستورات فضا و خود  
تصحیح کند باز صفی الف ضروری اسلام را  
مترکب شده چنان در میان خلق انداختند  
و بلا دو عباد را اضطراب نمودند و در هر  
چنانکه از مبداء افعالات مشهور در رسم هر  
استماع شهرت نموده و راه اند که برای  
عوام بدست آوردن بود که اگر کتاب را اعتبار  
نباشد راه عالی که حاز اخبار را ضیق است  
اولی منته میگرد و عا و عقاید متفقین  
و مطالب است از انچه غماز در در تحقیق  
و تصنیف رجال در آنکه است از دست  
میرود و بر شمس در خطوط و کتب مستطی  
و معلول پس حکایت که کتاب را اعتبار  
نباشد اجماله مقصود این عبارت کجاست  
و نویسنده و نویسنده و نویسنده و نویسنده  
که تصحیح و بیان صاحبان مخالف و معارض  
آن باشد این چنین کتاب اعتباری نیست خاصه  
و فنی که از انگونه عبارت می آید که معرفت و این  
باز ندارد مثل انکه بگویم بدست فقه افتد  
و مسائل فقه بدست انکه عبارت و کتاب است  
معارضی نباشد و ادب است که انکه از این  
صداق و در نوزان آنکه عبارت های هر فن

در کتاب

در بیان

در بیان این فی نفسی نیست در انکه انچه عبارت  
در نزد دانش افاده خلق میکنند علم نگردد و فنی که  
کثیره و فوائد از غیر عده موجب حصول علم شود و بگو  
مثل گفتگوی ما عبارت نیست که نصیب صاحب عبارت  
و فرائد معارض است چنان کتاب را امرای خود  
اسلام البته اعتباری نیست آنها اسامی ادا و اعتد  
تا نیندین جواب فقه آن سوال بود که تکلیف عبارت  
چیت انکه تکلیف و اعتقادات نظریه و تحقیق و  
اختصاص و معارف است از نوزان آنها یاد فرست  
هر هر و صورت هرگاه خودت از اهل دگر و مستطی است  
عملی که بجز انکه استنباط میکنی از طریق که در مفسره است  
از جانب خداوند عالم بواسطه اهل بیت طهارت علم  
تجربیده که این سند را سخن نه العلم و این سند است  
که ادب علم از حسن و کرم نظیر احق و در طریق این  
خود را از اخبار و آثار و کرامت قدس بر این علم  
افتد و هرگاه خودت از اهل ذکر و استیضاح مبتدی و  
قره استنباط ناری طلب کنی عالمی که اعتقاد و بدان توان  
نمود و بدین و انارش مطاش توان شد و اخلاق انچه را  
توان یافت چرا که باین کتاب و منسوب علم و علم و عمل از  
مناسبتی که نوزان است اما علم فی باید جمیع استند باشد  
بکتاب و سنت و انچه که را اجماع باینهاست از قبیل  
اجماع و دلالت عقلی که مستند است بنور ربیع منقول کنند  
مگر از آل محمد و اعتقاد کنند مگر بر آنکه و استنباط  
نکند مگر بر آنکه و گفت که نکند مگر در حق آنها و رجوع



مگر کسی آنها و نباشد چنانکه سر کوبه اسکیم  
 و الا لا شکر الا ان لا شکر الا ان لا شکر  
 و الا ان لا شکر الا ان لا شکر  
 زکریا لقیت من ربی لایمان فلیقل القول  
 منی قول ال محمد صبروا و صبروا و صبروا  
 بلغنی و صبروا و صبروا و صبروا  
 صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر  
 بر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر  
 با صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر  
 از ان اوصاف را آن بیان فرموده و تفهیم  
 روایت کرده است از طریقت الی با وجود  
 طریقی در تحقیق دگر و صبر و صبر و صبر  
 که طریقی که با صبر و صبر و صبر و صبر  
 است بر طریقی از صبر و صبر و صبر و صبر  
 بر فرموده و صبر و صبر و صبر و صبر  
 و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر  
 فرموده و صبر و صبر و صبر و صبر  
 کلینی روایت کرده است از صبر و صبر و صبر  
 که نهایت صبر و صبر و صبر و صبر  
 بر عزت و صبر و صبر و صبر و صبر  
 او صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر  
 کرد و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر  
 بر صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر  
 نفس را بر صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر

رفاروج

ولا انساب

الکتاب

الکتاب

ولا انساب ولا سبب ولا عیب ولا مختار  
 بکره الرفعه و انساب السبع طویل الغم بعبه الهام کثیر القیمت  
 و قور شکور مغموم بفره سرور بفره سلسل الخلیفه لیس العز  
 ر صین الوفا و قلیل الاذی لا شکر و لا منتهی ال  
 فحک لم یخرب و ان غضب لم یخرب فحک بسم و استغفار  
 نعم و مراجه نعم کثیر علی عظیم حکم کثیر الرحه لا یخرب و لا  
 یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 اصل من الصلوة و مکانه اصل من الشهد لا یخرب و لا  
 یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 المنازع کثیر المراجعه عدل ان غضب رفیق ال طلب  
 لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 عن الله فاعز و جل فالف الهواه لا یخرب و لا یخرب  
 و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 للمکرم و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 العیب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 بالخلق و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 ان رای خیر از کوه و ان عائن شتر استره بستر العیب  
 و یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 نعم فیده و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب  
 نفی زکریا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب و لا یخرب











او باشد هر چند عالم باشد غنی ترش غالب آید  
 بر ترش و دویتر و نه ای و کشتی زاید  
 باشد از حدش است و شکار کند و سوره  
 میان روی اختیار از اضع راه رود و وضع  
 و مطیع است و خود باشد از حد در احوالش  
 خالص و عیش و انوشی و عیبت باشد و سکونش  
 فکرت و کفایتش که با عیبت و ماضی باشد و  
 با عیبت و غیبت و حیلانیه برادران خود را  
 و در زندان و غیبت و حیثی که با طرک انداخته  
 بخورد و بد آنکه از دست تیر باشد از مصیبتی  
 که باور شده و امیدوارن که باور امیدوار بودن  
 نشاید چنانکه از دست و در وقت رضا مغرور  
 و بجهت عیبت علم و حلم و با هم جمع کند و کسرت  
 در احوالش راه نماید و با طرک و ارام باشد  
 الا ملایمت و زور و زور کند و آگاه برای اهل  
 بود قبش خالص و قیامت و قیامت و کینه  
 و امر خود را سازد و خود کرده و هوا و هواست  
 خود کرده عیبت خود را از اخلاق خود را میانه  
 و مصدق کرده طالبان است که با خود باشد  
 ضعیف شد و زور و با شد بزرگ مقدس  
 حکم باشد بزرگ و متین که اندر باشد با مردم  
 معاشرت کند و قصد نماید برای تقویت و کسب  
 معیشت کند و عیبت طریقی که بیدار باین  
 سبب سالم باشد و نقد و تار از دوری مایه

افشاری

باین احوال

افشاری باشد و کم حرف رتد باین سبب تربیت بزرگ  
 داشته باشد نفس خود را در ریج و عقب دارد تا دیگران  
 از او در امن و راحت باشند و مردم ظلمی که باور  
 صبر کند و خداوند عالم معین و ناصر او شود و بقی او نیست  
 بکنیک که از او دوری کند دوری او است و طلاقش  
 نسبت بآنکه میل ملاقات او کند راحت و رحمت  
 از او است نه دوری از وی بلکه رحمت و عطی است و نه تر  
 و یکیش از روی مکر و حیلت بلکه در هر کار مقتدی و  
 متاثری اهل خیر باشد که پیشوایان اوند و ابا اهل بر  
 باشد از آنکه بعد از او خواهند بود پس در اینجا است  
 همام صبیح زود و بهوش افتاد حضرت فرمودند که عظم  
 حسنه در احوال اهل حق نفوذ کند و در اندک از  
 ترس مردم تحمل آدمی از این توصیف مؤمن نکرده و  
 از بدیقینان که حاضر مجلس بود بجهت اعتراض بر آمد  
 که یا امیر المؤمنین هم صبر کردی که بخت هلاکت آید  
 شدی فرمودند که هر کسیر اصل است که از آن تیری  
 غفیر اندر و سبب هلاکت که از او ملنگز و سکون  
 کن و از حد مگذر این اعتراض را بر زبان تو جاری  
 نکرد مگر سبط انتمی الهی است از ترفیع صلی الله علیه  
 پس اینها التماس احوال اهل بر تو شسته و غنی  
 در آستانه ایشان و تحقیق در اخبار ایشان و از اخلا  
 ایشان اطلاع بهم رسان و سلوک و رفتار و روشعار و  
 رفتار و کردار و گفتار ایشان ملاحظه کن چنانکه از  
 من پرسیده از خود نشان و دیگران سوال نموده



معرفت حاصل کن پس کیفیت بدو چنانچه  
 و تحقیق کردی پس خدا واجب شود که ترا بطریق  
 مستقیم و بیخ قیوم بر و عالم کامل رهبری کند  
 که راضی از اویت و آنچه و خلقی خود خاتم و  
 حلیف گشته چنانکه در پیوسته است که طاب جنه  
 و فاصد قرب حق تعالی تو به هدایت داده  
 و فرموده اللّٰه یجلی فی قلبه من سبیلنا بالجله  
 آنکه در این اوراق پیوسته است و بر سر  
 کی و افع و میران استوار که از بعضی مستور و  
 بود و بیان آن به هر چه سابقا بتو داده بود  
 که جواب ثبات تو را بر این سوال ذکر کردیم  
 اکنون بتو رسیده و نسیم انوار حق تعالی  
 خداوند عالم فرموده اَلَوْ اَفِیْنَا لِنُفِیْکُمْ  
سبیلنا و امیر المؤمنین احوط و نیک  
فاحفظوا و امام محمد باقر علیه السلام  
الاحبار خدام شریعت و امرک الشیخ  
النادر صرزه افکار انتمی جواب نظر کن  
 بر پایه علم این عالم که غیر شکر تو نیست  
 بنداشته که مقصود سائیان این شریف است  
 که والذین جاهلوا ففیهم سبیلنا و  
 آنکه پس این شریف نام استفسار و انصاف  
 آورده تا بسبب این جب هدایت گردد  
 پس این هدایت هر چند خداوند است  
 و خدا برای هدایت بر داشته است

و الله اعلم

امام علی

در بیان این

و آن ابواب عبارت از آنست که خداوند در کتب از  
 امیر المؤمنین روایت کرده و حاصل آن آنست که اگر  
 اراده خداوند سبحان و تقاضا فرار کرد بر آنکه خود را  
 خود بنمایاند آنکه در بر اینست و یکی حکمت خداوند  
 چنین اقتضا نموده که ما را دلیل و وسایل و ابواب  
 معرفت مخفی فرموده است پس چون امام علیه السلام باب  
 معرفت باشد در حالت غیبت آنحضرت نایب او میباشد  
 حامل هدایت و باب معرفت بعد از آنست که بر مردم  
 نایب امام و رئیس اسلام است هرگاه میان طریق  
 هدایت برای حق نماند و از ظلمت حیرت باز نور بر  
 میرونی نیابد و تملکات این آینه شریف در جواب است  
 عزیز آنکه موجب مزید حیرت شود و هر قدر دارد البته خداوند  
 تصور نموده است که سایل از این آینه شریف غافلست  
 و حال آنکه سائل بملاحظه مدلول این آینه شریف خود را  
 بجا آورده و دانسته است و این سوال را که از جمله هدایت  
 نموده از جمله قیام است بنده است و جواب که از عالمی  
 هدایت حاصل نمیکند همان است که او را بمقام نازل  
 آورده و بودی که از این بودا میرد و نیست بجز فصل  
 حاصل اما بیکه سائل را از حقیقت مذکور است بنظر  
 تحقیق ملاحظه باید کرد که این مقام احتیاط است  
 و حال آنکه احتیاط در امور است که جمیع آنها ممکن است  
 چنانکه احتیاط در میان واجب و مستحب و مایم  
 کرده و حرام اما و قیاس امر را بر گرد میانه واجب



و عوام و سخی و بدویم هر گونه احتیاط علی بن سید  
 محمد بنی و فقیه کشف ابر خط دانند و نقد  
 ایشان را بخوبی ننگند و سحر و معی و از از  
 قواعد شرعی دانند نیز بدست آید و سینه  
 که از ملاحظه بعضی نمودند و حال آنکه واجب  
 که اعتنا بعبادت نکند کشف را اجابت دهند  
 با وجود اینها فالغنه را که هر چه حکم می شود  
 احتیاط می شود و هر که بعینه امر کردند  
 بر تقلید آن کسی که بعد از علی سید مظهر و حاکم  
 سید تماشای سید سید اطلاق کرده  
 و وقت هر سر را مانده است بی ابرقصر  
 از این احتیاط تابع را که غلبه اکثر مایل  
 و تابع آن شده اند لا بد که بر مقلدین این  
 المؤمنین و جماعه اعلی بیاورده اند و  
 تابع آنها شده پس این احتیاط تحریر شرعی  
 سید المرسلین و هدایت و این کلام است  
 که به جا می آید و انبیا عالم شود تا هر رسد  
 با کسی که دعوی علم و فضل را حال تا نفوذ  
 جوابی که خداوند است و اثرش است  
 القامش بدانکه علی علیه السلام فرمود است آنهم  
 و قتی که ادله قاطعه کنجی در دست  
 نباید در در تعین این و حال شرعی  
 چنانکه جای جواب ابرم در مقابل آن  
 عمر بن حفظه وار و سزا کیفیت قرنی  
 داری

داری و میراث بری سوال کرده جواب اصول  
 و این جواب متعلق بجزئیات احکام فرعی است و در  
 لغرض ادله و نقد آن فرقی که در احکام اصولی و ابیات  
 رئیس مذکور است که در حکایت است که دلیل بر اینست  
 و حال آنکه خداوند عالم بدست فرموده کثرت را در ابیات  
 کثرت نزدیک است و اینها نکره را به نقد فرمایند  
 من الحق و لا فیه و لا فیه اکثرهم لا یفقه و اکثرهم لا  
 یعقلون و اکثرهم لا یشکرون و لکن اکثر الناس لا  
 یعلمون و اکثرهم یحلمون هم ابیات و روایات غریبه  
 از این قبیل و مدعی فرموده قلت را افزوده و قلیل من  
 عبادی الشکور و ما امن معاد قلیل فشرعوا  
 منه الا قلیل و آیات بسیار برقرار و باقره می آید  
 ان الناس کلهم بها هم الا المؤمن والمؤمن قلیل  
 و المؤمن اقل من القلیل صدق فرموده المؤمن اعز  
 من المؤمن و المؤمن اعز من الکبیر الامر و هر  
 سالی حدیث الکبیر الامر و احادیث دیگر نیز در دم  
 کثرت و مدعی قلت وارد شده و قواعد مذکور و مدعی  
 به این احتجاج است و قلت ایضا مؤمنین و کثرت منتهیان  
 و ضعف احوال مؤمنین و قوت کثرت ظاهر در دست  
 چنانکه قلت اصحاب امیر المؤمنین و قلت ایضا امام  
 و کثرت مدعی معویه علیه السلام را سیده ایم که از دست  
 قوت و علیه که دست محمدی بر مؤمنین جایگزین شد  
 که قدس نمود کسی اسم علی را و حسن و حسین را با و لا خود  
 نگذازد هم قلت الضاحی بر روحه الفاء و هر یک از آنها







الکلیف فیصل اند برای جمیع احوالات هم چنین  
تفاتی است فاخذ اصول و اجالات آنها  
کتاب اصول عقاید است که سابقا در دست علمای  
ماضین آیت که ما همان اصول و استقالات  
کرده ایم و احکام کثیره از آن استنباط  
و تقریری در حقیقت احتیاط در عمل بقول  
ماست که قول علمای سابقین است بعد از او  
مسئله کتاب و سنت است و بر اقوال آن  
متفق و اجماعی است این نیز بهر جهت است  
علمای سابقین ماضین و معاصرین است  
چنانکه احدی مذنب نکرده است کسی که مقصود  
عز در اوقات بیان کند و گفته است  
که من بکلام متفهم و احدى از آنها ظاهر  
اعمال و اعتقادی را که داشته عمل باطنی او نکرد  
است و طاعت کسی ترجیح بر تقوی ندارد است  
و امثال این است اجماع اهل اسلام است  
سابقا ذکر کردی حال امرای  
در میان انگیزی اسلام کنند  
و عقیده ای که اما اول موجب  
اما ثانیا باعث بود میان نیست  
که احتیاط کامل نیست که آنها فهمیده اند  
بنظر عوام اما آنرا فقره آخر سوال  
ادام اندک است بطاعت تکلیف  
قوله فالتی یحظر فیها جواشی است  
تفلیف

شکل اشفاق که سازند از عدم و ریسان  
علی خبیثت علی عدوت علی که در کردن نهند  
ز این آنزد و در اگر باشد از کردی کن  
غالی جاده بر بند و خیل انبوه پیش  
صل بود آواز تیر و صل که با بر خبیثت  
صل بود تیری که کوه کوه و پیر باز کران  
بچه آنند طلاوان و طلا پیری که آن  
بر در جاده و در طلا و خدر خان  
کر سخت است ستم جمع ستم آید ستم  
سند ستم از روی عنبر حوضه های واریان  
حکم ابطال ادیم و حکم باشد بر و بار  
حکم اصفیات است و احکام ای که است که در  
و عوت است خاندن بزرگ و عوت است خاندن  
و عوت است خاندن کرب و اهرم که بر کران  
ست روزنه است و بیت بعد از این  
ست نیز وجه نمایی در میان عیان  
لیجه یقظان کودک که باشد تا نام  
طاعتش بپره است اندر شد و دیگران  
که جبهه قسط عدل قسط نام دارد و نیست  
روغن است زنده بر روی لقوه و فالج از آن  
حره باشد از زمین گاند و ورت کنند  
حره نشسته حره آن زن کوشت از اول زن  
حره جوار زن زن و حره شب های نیم  
حره خلاف درم رکت و کوئی اورا میمان



قرآن شب دان که شود اما مطابق  
قرآن روزی که العین بپایه کان  
نیز یک رات روزه قوت نبرد  
نیز خرمن باشد در مثل جان  
شراب باشد مجلس شرب آنروز  
نیز آب بپوشان است در ازان  
دان بدست برعهه دالاس ظرف  
نیز سحر شده اوراق آن  
شد در رفتن ز خانه بدون جلد  
نیز بپوشان امر عظیم است که آن  
دان کلد را بپوشان خواجه کلا  
کردا باشد کلام مع ادا آن  
خوان قرآن است و در آن تا کسی  
است قرآن شده بمعنی عیان  
امده سرانگشتی و قصه بود  
امده جای لب فراتیه که کرد و در  
شد از نقوی کتاب شد آنست نوی  
شد بعبت که نبود اندر زبان  
جد بود معروف جد هندی کارا  
جد بود باری که ادرا کیشین  
مده حرف عده است در آب نیم  
مده باشد روز کار مده از میان  
عرف نوی عرف جبر ادا آن وقت  
قرعاده که باشد در سحر جان







در آنست و زین شهر خالص است  
رسل دل بادت هندیگان  
یک شبهه دان بهج او را عده کوی  
جمع و عدیان بر طریق امتیاز  
قبل با بر قبل طاقت را ستم  
قبل حق نبیه استه میان  
فتح مصطفی اندر یکتای علی  
فیه بعضی های مروتی بوق  
قسم را ستم چشم بوزن است  
راه را چندی روح بهیست جان  
جمع است که یک ملک از افلاک  
ملک ملوک از پادشاهان  
قدر مقتدر در یک از هر طبع  
قدر بهیچ آن یعنی که کوه از زمان  
قرن تزلزل است قرن نزدیک خراب  
قرن عی از کوه سفیدان جهان  
غل شستن غل میشود بیدان  
غل شستن ترک از طرفت اربع آن  
قصر یک قصه شرح واقعات  
قصر آن موهبت باد جمع  
ورد است است که کل هم در دست  
ورد معروض در ده اوله دهان  
اثر مصطفی حدیث مصطفی  
انچه بقدر شنبه و بجای از فغان

دان ربا را ارتفاع سقا آمد ر با  
سپس ربا را بوزن سقا دان شرح و بیان  
خران عدا ظم بقدری و عدا بیع عدو  
دان عدا استم قبسم از حد و کوفین  
طرق آن کی با سقا اندر و بیع و دو باب  
طریق بنه نیش طرق و طریقت را بیان  
حرم بریدن بهیچ ستم است بهیچ از دهان  
حرم حران و حیدری باشد از تن یا زبان  
فرق فضل است از هر جز و فرق است مرکب است  
فرق اصدا است از بنای فغان و فرق نه دان  
شتم ستم معروض است یعنی نظم است  
شعران کل رخ که اولاموی باشد تا میان  
صبر زمان حران و صبر بهیچ است نتایج  
صبر بهیچ که دارد شخصی را هم تا توان  
عشر شصت تا کنه است عشر است که هر روز  
بعد ده روز است شصت از ده بیج است دان  
شد باب ابر صبر و همت نوزاده نایب  
همت فی المعن باب از کوه سفیدان کل  
ایچ چنین نظم بدیسی را بهیچ نظم کند  
تا بهیچ در روز کار از وی همان نام آن  
همت در فغان عقیقین نشسته ز آب مغفرت  
نام است الشریع آله الشریعین  
نام شد



١٤٧٣٢

٢٥٧٨٩٧



المجدد هـ خط  
كلمة شعرة شت

مخند ط خ

در بیان نغمة کلامی

الرقمان النور البال

المید الدمشق الکبر

السلسلة الزیلاب

اللیزر اللیل بالی

السر الفیلد

الزید الکولصب

السریم الکذرف

الاسرار العت

اغشا الش



